راه عدالت

● سال اول ● شماره ۱۳ ● دوشنبه ● ۲۸ جوزا ۱۴۰۳ ● ۱۷ جون ۲۰۲۴

ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان

بی‌خانمان تروریسم

افغانستان؛ خانهٔ امن

دراین شماره:

- شکست تابوی هراس در قیام مردم بدخشان
  گفتگو با کلیم الله همسخن
- نگاهی به وضعیت ادبیات مهاجرت
  گفتگو با حسین حیدربیگی
- ترویکای کشنده
- یک «اول آمریکا» در جهان/ بازگشت ترامپ چه معنایی برای نظم جهانی دارد؟
- افغانستان و معمای حکومت فراگیر
- در ستایش فرهنگ هزاره‌گی/ به مناسبت روز تجلیل از فرهنگ هزاره‌گی
- راهکارهای حقوقی حل معضل کوچی در افغانستان
- فراخوانی برای فراگیری ترور و انتحار/ نگاهی به مقاله جدید رهبر القاعده
- مضیق خاک، دیگر جایت ای عقاب نبود!/ زندگی‌نامه مختصر حاجی رحیمی
- گزارشی از خسارات و تلفات سیلاب در ولایات شمالی و مرکزی افغانستان
- گزارش‌های خبری
- پیام‌ها و بیانیه‌ها

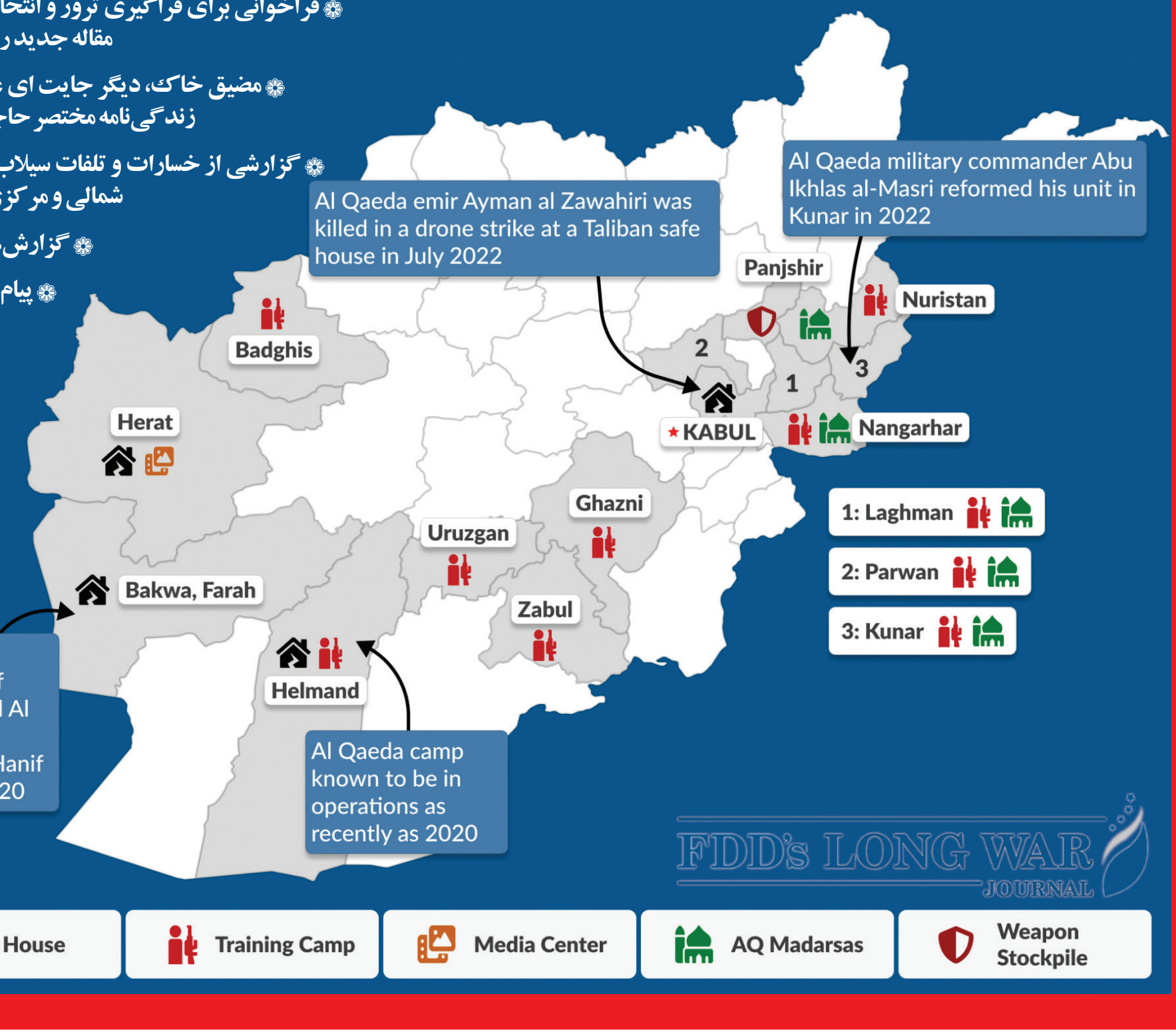

سرمقاله

مدیر مسؤول

رقابت جهان برسر تصاحب تروریسم

با تحولات بزرگی که در جهان رخ داد و در حال شدت یافتن است، افغانستان تا حدی از توجه قدرت‌های منطقه و جهان دور شده بود. گروه طالبان به عنوان یکی از سردمداران تروریسم بین المللی در سایه همین بی‌توجهی توانست افغانستان را دو باره به دست گیرد و با استفاده از حمایت‌های بی‌دریغ منطقه‌ای و جهانی پایه‌های قدرت خویش را مستحکم بسازد. به تازگی اما تحولاتی در حال رخ دادن است که نشان‌دهنده بازگشت افغانستان به محور توجه جهانی است. یکی از مهم‌ترین نشانه‌های اهمیت دوباره افغانستان برای جهان، رقابت بر سر تصاحب طالبان به عنوان بارزترین نماد تروریسم و استفاده از آن در راستای منافع قدرت‌ها است.

جهان در این مورد به طور کلی به دو قسمت عمده تقسیم شده است: بلوک شرق و بلوک غرب. البته هنوز زود است که پس از فروپاشی شوروی در عرف بین المللی و در ادبیات سیاسی از بلوک شرق سخن بگوییم. بلوک غرب با سردمداری ایالات متحده که ناتو بازوی نظامی و ملل متحد بازوی حقوقی آن است هنوز جهان تک‌قطبی را رهبری می‌کند.

کشورهای بلوک شرق با سردمداری روسیه و چین به گونه یک‌جانبه تلاش می‌کنند تا به گونه‌احتیاط‌آمیز با طالبان نزدیک شوند و به تدریج هم منافع اقتصادی خود را بدست آورند و هم تا کنون به زعم خویش موفق شده اند که این گربه وحشی به دام غرب نیفتد. بارزترین نماد این تلاش فارمت مسکو است که دومین نشست آن با عنوان نشست گروه تماس در تهران برگزار شد. وقتی می‌گوییم هنوز زود است که از بلوک شرق در برابر غرب سخن گفت، عدم توافق برسر موضوعات ابتدایی است. اعضای شرکت کننده متشکل از چهار کشور روسیه، ایران، چین و پاکستان هرکدام در کنفرانس مطبوعاتی پایان این اجلاس از یک نام سخن می‌گفت و در بنر رسمی اجلاس هیچ یک از این عناوین دیده نمی‌شد. جالب‌ترین نکته اما در این نشست عدم اشتراک طالبان بود که احتمالا با اشاره کدخدای اصلی جهان بود. گروه طالبان اعلام کرده است که با آن که در نشست دعوت شده است اما در آن اشتراک نکرده است و سخنگوی وزارت خارجه این گروه اضافه کرده است که طالبان انتظار دارد که نشست‌ها در باره افغانستان باید «از طریق میکانیزم‌های معموم و جاافتاده» برگزار شود!

از یاد نبریم که هم‌اکنون برخی از این کشورها در حال دادوستد اقتصادی با مقامات طالبان و تاراج منابع زیرزمینی افغانستان هستند و هم اکنون روسیه فرش قرمز برای وزرای به اصطلاح معارف و تحصیلات طالبان پهن کرده است. رئیس جمهور روسیه طی دو روز دوبار تاکید کرده است که طالبان تنها قدرت موجود در افغانستان است و باید با آن تعامل رسمی برقرار شود. هم‌چنین هفته گذشته قزاقستان به عنوان نخستین کشور تحت امر روسیه گروه طالبان را از لیست گروه‌های تروریستی حذف کرد. تمام این تحرکات نشان از تلاش کشورهای همسایه و بلوک شرق برای تصاحب گروه طالبان دارد.

در سوی دیگر ماجرا وزیر داخله گروه طالبان، مردی که هنوز نامش در میان تروریستان خطرناک جهان در وب‌سایت اف ب آی و هم‌چنین وبسایت «پاداش برای عدالت» قرار دارد و برایش ده میلیون دالر جایزه تعیین شده است به طور آزادانه به امارات و عربستان سعودی سفر کرد و بر اساس گزارش‌ها هدف اصلی او مذاکره با مقامات آمریکایی در این کشورها بوده است. سراج الدین حقانی کسی است که هنوز کندک انتحاری دارد و به گفته خودش بیش از هزار نفر به طور مستقیم توسط وی به عملیات انتحاری فرستاده شده اند. در وبسایت‌های یادشده از او به عنوان یک «تروریست جهانی» یاد شده است. چه کسی باورش می‌شود که کسی مثل حقانی که ده میلیون دالر برایش جایزه تعیین شده باشد و او بتواند آزادانه به کشوری چون امارات و عربستان سعودی سفر کند؟ جالب‌تر این که پس از اعتراضات بر این سفر کمیته تحریم ملل متحد یک اعلامیه کوتاه صادر کرد که او و دیگر مقامات تحریم شده طالبان به دلیل انجام سفر حج معاف از ممنوعیت سفر شده اند.

هم‌چنین به زودی سومین نشست دوحه با میزبانی ملل متحد در باره افغانستان در دوحه برگزار خواهد شد و ملل متحد از هم اکنو تلاش‌های گسترده‌ای را شروع کرده است تا زمینه حضور گروه طالبان در این نشست را فراهم کند. لابی‌گری‌های ملل متحد و وعده سپردن امتیازات یک جانبه به این گروه در راستای عادی سازی روابط جهان و به رسمیت شناسی آن سبب دلگری بیشتر گروه طالبان گردیده است.

به نظر می‌رسد عدم اشتراک گروه طالبان در نشست تهران در نخست به دلیل چشم دوختن به امتیازات بزرگ‌تر در اجلاس دوحه و در مرحله دوم به دلیل سفر سراج الدین حقانی به کشورهای منطقه و مذاکرت محرمانه و رضایت بخش او با تصمیم‌گیرندگان اصلی امور جهانی باشد. اما صورت دیگر مساله این است که این حرکت طالبان نخستین پاداش سفیدنمایی و پروژه تطهیر سخاوتمندانه و مهم‌تر از آن نشانه‌ای از یک جنگ پنهان استخباراتی بر سر تصاحب تروریسم بود.

مهره‌های مهم تروریسم توسط مدعیان سردمداری جهان در صفحه شطرنج افغانستان به گردش درآمده اند تا دیده شود که روزگار به نفع کدام طرف می‌چرخد. جالب این است که درست زمانی که خلیفه در کشورهای عربی مشغول گفتگوهای محرمانه است و طالبان از اشتراک در نشست تهران سر باز می‌زنند، شخص مجهول الهویه‌ای به نام سیف العدل رهبر القاعده، از مکانی که گمان می‌رود در نزدیکی افغانستان قرار داشته باشد، وادار می‌گردد تا فراخوان عمومی برای تمام تروریست‌های بی‌خانمان صادر کند تا برای فراگیری مبارزه به افغانستان بیایند. این یک بازی است که شروع شده است. احتمالا با سفر خلیفه تحرکات داعش در منطقه شدت خواهد یافت و مقاله سیف العدل در پاسخ به دهن‌کجی طالبان به نشست گروه تماس و هم‌چنین برای خنثی کردن سفر خلیفه است.

در تمام این فعل و انفعالات اما متاسفانه جای یک نیروی سوم که بتواند معادلات را به نفع مردم و مقاومت در برابر تروریسم و برای آینده افغانستان رقم بزند خالی است. بدون شک تاوان این همه بازی استخباراتی و رقابت و هم‌چنین تاوان رخوت و خمودگی جبهه ضد طالبان را مردم افغانستان پرداخت می‌کنند. مردم با آینده‌ای پر از ابهام و احتمالا خونین روبرو هستند. افغانستان بار دیگر به صفحه بازی جهانی بر می‌گردد. چون مرکز تضادهای جهانی است ولی در برایند این برگشت، چشم‌اندازی برای صلح و آرامش دیده نمی‌شود.

شکست تابوی هراس در قیام مردم بدخشان علیه طالبان

(گفتگو با کلیم الله همسخن)

حضور اقوام در افغانستان یک واقعیت انکار ناپذیراست. مردمان این سرزمین در انتخاب قوم، زبان، پدر و مادر، زادگاه نقشی ندارند و از ازل دشمن جان همدیگر نیستند. در شکل‌دهی تضادهای قومی، سیاست، تصادم ارزش‌های فرهنگی و خود فرهنگ به‌ویژه فرهنگ سیاسی هم‌چون ساختار مولد نقش ایفا می‌کنند. بر کسی پوشیده نیست که فرهنگ سیاسی حاکم از شکل‌گیری این کشور به نام افغانستان، به‌حیث یک واحد سیاسی عضو سازمان ملل برپایهٔ ناسیونالیسم عظمت طلب قومی بنا شده است. این فرهنگ سیاسی، در بیشتر از صد سال گذشته، افزون براینکه استعداد خلع سلاح شدن و اصلاح را نداشته است، نخبگان سیاسی برآمده از دل این فرهنگ در تربیت نسل‌ها نقش منفی بازی کردند.

راه عدالت: بدون شک قیام مردم بدخشان در ماه‌های اخیر علیه گروه طالبان و مظالم آن نخستین قیام از نوع خود است که توانست هژمونی و هراس طالبانی را بشکند. طالبان تلاش می‌کنند که این قیام مردمی و خودجوش را با کشت تریاک در این منطقه پیوند دهند، از نگاه شما به عنوان یک بدخشانی این قیام از چه چیزی نشات می‌گیرد؟

همسخن: اعتراضات مردم بدخشان در ماه‌های پسین ظاهرا با موضوع مبارزه با کشت تریاک کلید خورد. سخنگویان طالب و گروه‌های رسانه‌ای با حمایت طالبان هم‌چنان تلاش کردند نارضایتی مردم بدخشان در شهرستان‌های درایم و ارگو را صرفا به مسالهٔ محو کوکنار تقلیل بدهند. اما، اعتراضات مردم و در مرکز آن، شعارهای مردمی علیهٔ طالبان به‌ما می‌فهماند که: علاوه بر«غم نان» در ناخودآگاه اجتماعی مردم چیزهایی دیگری نیز رخش می‌رانند. شعارهای مانند:«مرگ به امارت اسلامی»،«مرگ به ملا هیبت الله» و«پشتون‌ها از بدخشان خارج شوند» مارا به این جمع‌بندی می‌رساند که میزان آگاهی مردم از ماهیت قومی دستگاه قدرت طالبانی و سیاست‌های پشتونوالی به چه پیمانه‌ای بلند رفته‌است. پیش ازین، مسالهٔ قوم و قدرت، هژمونی قومی، معمولا نُقل و نقل سفرهٔ نخبه‌گان سیاسی و بعضا میز گفت‌وگوی رسانه‌ها بود ولی برای اولین‌بار است که توده‌ها و دهقانان بدون هیچ نوع لیت و لعلی می‌گویند: کسانی که ما زبان آنهارا نمی‌دانیم از محلات ما خارج شوند؛ به بیان غفران بدخشانی«خراسانی‌ترین جملهٔ تاریخ بود» که در ورای آن می‌توان گردش ارادهٔ خود ارادیت را در میان توده‌ها پی‌گرفت.

حالا فرض بگیریم تمام نارضایتی مردم ریشه در آنچه دارد که طالبان کرده‌اند(مخالفت با محو تریاک) باز منطق دهقانان بدخشانی نسبت به منطق طالبان برتری دارد. مردم می‌پرسند: اگر محو کوکنار، برنامهٔ سرتاسری و عمومی است، چرا مبارزه با تریاک در مراکز اصلی آن یعنی هلمند و قندهار عملی نمی‌شود؟ چرا این برنامه زمانی شروع می‌شود که دهقان هلمندی و قندهاری حاصلاتش را خرمن می‌کند و بعد در بدخشان که معمولا زمین‌های للملی و کم حاصل دارد، بدون هیچ‌گونه ارایهٔ بدیل زحمات دهقانان نا دیده گرفته می‌شود؟ بنابراین، مردم به سراسری بودن این برنامه، شک دارند و برخورد دوگانهٔ طالبان را درک کرده و دست به اعتراض زدند. اما، درعموم اعتراضات مردم بدخشان را نمی‌توان تک‌علتی، مبتنی بر منطق طالبان عنوان کرد بلکه انفجار ماحصل مجموعی از نارضایتی‌هایی‌است که درپی برخورد دوگانه و هژمونی طلبی قومی گروه طالبان، بیان شد و تابوی ترس از طالب را شکست.

راه عدالت: بدخشان به لحاظ جغرافیایی در یک نقطه سوق الجیشی قرار گرفته است و مردمان این ولایت نیز نقش برجسته در تحولات سیاسی و نظامی اخیر کشور داشته اند، اکنون موقعیت بدخشان و نقش مردم بدخشان در تحولات آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

همسخن: دستگاه فکری طالبان(مجموع آدم‌های آب‌دیدهٔ طالبان مشمول بقایایی رژیم‌های قبلی از حزب دموکراتیک خلق تا جمهوریت غنی- مشاوران طالب) با توجه به اهمیت جغرافیایی خاص بدخشان و نیروی بشری فعال بدخشانی -طوری که بدخشان در عرصهٔ تحولات سیاسی بیشتر از یک سدهٔ پسین زادگاه رهبران و مبارزان برجسته و پیش‌قراولان اندیشه‌های سیاسی بوده‌است، به‌رغم حضور طالبان بدخشانی در ماموریت‌های مهم اداری طالبان، به‌این باورند که بدخشان هنوز به‌زعم آنها فتح نشده‌است. اعتراضات اخیر در بدخشان، این ادعا را بیشتر تقویت می‌کند که مردم بدخشان هنوز آمادهٔ پذیرش تفکر برتری طلبانهٔ طالبان جنوب نیستند. ازین رو، به بدخشان توجه ویژه دارند. اهمیت بدخشان را می‌توان از روی واکنش‌های سران فرهنگ سیاسی پشتون‌ها فهمید- اعتراضات مردم بدخشان طی کمتر از سه سال حضور طالبان تنها رویدادی‌است که داد سران قومی فرهنگ سیاسی پشتونی از گلبدالدین حکمیتار تا حنیف اتمر و از استانکزی تا داوودزی و رحمت الله نبیل را برانگیخت و طالبان را به مدارا فراخواندند. بنابراین، فهمیده می‌شود که از یک طرف وضعیت جغرافایی بدخشان و از سوی دیگر حضور اندیشه‌های دادخواهانه و ضد هژمونی پشتونی در بدخشان برای اتحادیهٔ متعصبانهٔ هژمونی طلبان قومی محل نگرانی دارد. اما، نقش آفرینی در تحولات آینده بستگی به یک‌سری عوامل دیگری دارد که جای بحث فراخ‌تر می‌طلبد ولی به‌صورت اختصار می‌توانم بگویم که در تحولات آینده کشور، بدخشان نقش بارز خواهد داشت.

راه عدالت: در این قیام برای نخستین بار مردم به صورت یک‌پارچه شعار مرگ بر امارت سر دادند و خواستار اخراج طالبان غیر بومی از این منطقه شدند که نشانه‌ای از نفرت و تضاد قومی در منطقه نیز است. در مورد برخوردهای قومی و قبیله‌ای طالبان با مردم محل بگویید.

همسخن: حضور اقوام در افغانستان یک واقعیت انکار ناپذیراست. مردمان این سرزمین در انتخاب قوم، زبان، پدر و مادر، زادگاه نقشی ندارند و از ازل دشمن جان همدیگر نیستند. در شکل‌دهی تضادهای قومی، سیاست، تصادم ارزش‌های فرهنگی و خود فرهنگ به‌ویژه فرهنگ سیاسی هم‌چون ساختار مولد نقش ایفا می‌کنند. بر کسی پوشیده نیست که فرهنگ سیاسی حاکم از شکل‌گیری این کشور به نام افغانستان، به‌حیث یک واحد سیاسی عضو سازمان ملل برپایهٔ ناسیونالیسم عظمت طلب قومی بنا شده است. این فرهنگ سیاسی، در بیشتر از صد سال گذشته، افزون براینکه استعداد خلع سلاح شدن و اصلاح را نداشته است، نخبگان سیاسی برآمده از دل این فرهنگ در تربیت نسل‌ها نقش منفی بازی کردند. به‌گونهٔ مثال به پیمان‌شکنی‌های نادر خان در برابر حبیب الله کلکانی توجه کنید. اگر مثال نزدیک‌تر بدهم، به خلاف ورزی‌های محمد اشرف غنی احمدزی در برابر شرکای تکت انتخاباتی‌اش مکث کنید. با این مثال‌های دم دستی می‌خواهم بگویم نخبگان سیاسی فرهنگ سیاسی پشتونی در گسترش نفرت و از هم پاشی شیرازه‌های همزیستی میان اقوام مسوولیت درجه اول دارند. بنابراین، برخورد خصمانهٔ طالبان«افغان» در برابر اقوام دیگر ثمرهٔ تربیت و پرورش فرهنگ سیاسی غیریت‌ساز پشتون‌محور است.

سربازان طالب-پشتون، در بدخشان با مردم برخورد توهین آمیز کردند. به مردم فحش و ناسزا گفتند. سر و دست چندین زن و مرد را شکستند و این‌گونه زمینهٔ فوران خشم مردم را فراهم کردند.

شما می‌دانید که فرزندان بدخشانی در دوره حکومت‌های کرزی-غنی، بیشترین قربانی را در مناطق جنوب متحمل شده‌اند. زمانی که طالبان جنوبی به بهانهٔ مبارزه با تریاک وارد محل شدند، رفتار متکبرانه و غرور آمیز ایشان، برای خانواده‌هایی که فرزندان جوان شان در دشت‌های جنوب قربانی شده بودند قابل تحمل نبود؛ نوع برخورد قومی طالبان با مردم، حس انتقام جویی شان را برمی انگیزد و به همین دلیل و دلایل دیگری که عرض کردم، صاف و ساده خواهان خروج طالبان پشتون از منطقه شدند.

راه عدالت: به نظر شما قیام بدخشان چگونه می‌تواند الهام‌بخش قیام‌های مشابه در سراسر افغانستان باشد و چگونه می‌توان آن را همگانی کرد؟

همسخن: به‌گمان من شعارها و صداهایی که در اعتراضات بدخشان شنیده شد تابوی ترس را در برابر طالب شکست. دست‌کم در روزهای اعتراض، طالبان غیر بومی مجبور به ترک محلات(شهرستان‌های ارگو و درایم) شدند. مقامات طالبان مجبور شدند که دست التماس به دامن مردم دراز کنند. از مردم معذرت و دلجویی کنند. گروهی که به قهر و خشم و شلاق و زندان معروف است، یک زمانی برای آرام کردن کودکان مادران می‌گفتند خاموش باش که طالب می‌آید ولی سربازان همین گروه از سوی کودکان منطقه مورد هجوم سنگ و مرگ بر طالب قرار می‌گیرند. ازین رو، تصور من این است که طالبان در برابر اراده و تصمیم متحدانهٔ مردم بسیار ضعیف و ناتوان هستند.

راه عدالت: مخالفان سیاسی و نظامی طالبان با این قضیه تا حدی منفعلانه برخورد کردند و حتی برخی از سیاسیون این قیام را جنگ تریاک قلمداد کردند، به نظر شما گروه‌های سیاسی و نظامی مخالف طالبان چگونه می‌توانند با این قیام همراهی کنند و از آن درس بیاموزند؟

همسخن: سیاسیونی که اعتراضات بدخشان را جنگ تریاک گفتند، من احتمال می‌دهم که فهم و درک شان از مسایل اجتماعی و شناخت شان از جامعه و تحلیل وضعیت عوامانه‌است. تریاک برای دهقان بدخشانی صرفا وسیلهٔ ارتزاق و زندگی روزمره‌است. در سال‌های پسین و پیشاطالبان کشت تریاک در بدخشان تقریبا به‌صفر رسیده بود، بازار نداشت. یک کیلو تریاک بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ افغانی خرید و فروش می‌شد. با روی‌کار آمدن مجدد طالبان گراف تقاضا چندبرابر بلند رفت که همین اکنون یک کیلو تریاک بین ۶۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰۰ افغانی آزادانه خرید و فروش می‌شود. مشتریان تریاک با این بهای بلند اعضای گروه طالبان و قاچاقبران حامی طالبان‌اند. تحول عرضه و تقاضا در بازار تریاک نشان می‌دهد که رابطهٔ طالبان با مواد مخدر بسیار وثیق و نا گسستنی‌است.

اما، جریان‌ها و جبهه‌های سیاسی-نظامی، تا زمانی که از وضعیت کنونی تعریف واحد و تفاهم نداشته باشند ممکن نیست در همراهی با مردم نقشی ایفا کنند.

راه عدالت: طالبان در مناطقی غیر پشتون از جمله در بدخشان برخوردهای تحقیرآمیزی با مردم داشته اند و حتی دست به تغییر اجباری مذهب افراد زده اند و حتی به ناموس و حرمت مردم دست درازی کرده اند. لطفا برخوردهای تحقیرآمیز با مردم بدخشان را شرح دهید.

همسخن: برخورد قومی طالبان در مناطق غیر پشتون ریشه در تربیت فکری و فرهنگ-سیاسی دارد که در بالا شرح دادم. حضور طالبان پشتون در بدخشان در مقایسه با دیگر مناطق، به دلیل حضور طالبان بدخشانی کمتراست. برخوردهای تحقیر آمیز و رکیک گویی‌های طالبان پشتو به مردم محل را شرح دادم. اما، تغییر اجباری مذهب برخی از باشندگان بدخشان، ریشه در سیاست عمومی تفکر مذهبی طالبان دارد که مورد را نمی‌شود از منظر سیاست‌های قومی نگاه و تحلیل کرد- این مورد را می‌توانیم یکسان سازی مذهبی بگوییم که ایده‌آل عموم افراطگرایان مذهبی‌است.

راه عدالت: با سپاس از این که این گفتگو را پذیرفتید.

همسخن: تشکر از شما.

وضعیت ادبیات مهاجرت

(در گفتگو با حسین حیدربیگی شاعر و نویسنده)

اشاره:

حسین حیدربیگی یکی از نویسندگان نسل مهاجر و مقیم مشهد است. او علاوه بر این که در کنار دیگر هم‌نسلان خود از پیشگامان ادبیات مهاجرت است، شخصا شاهد رشد و شکوفایی ادبیات در این عرصه نیز بوده است و روایت خاص خود را از پدیده‌های روایت مهاجرت، وضعیت ادب و زبان فارسی امروز و عرصه‌ای موسوم به ادبیات مقاومت دارد. از حیدربیگی به تازگی رمان «بیگانگان» منتشر شده است که مورد توجه قرار گرفته است. هم‌چنین به تازگی داستان کوتاهی از وی با عنوان «شمه» مقام اول را در جشنواره ادبی اکرم عثمان کسب کرده است. به مناسبت انتشار رمان بیگانگان و هم‌چنین کسب مقام اول اول جشنواره ادبی اکرم عثمان، گفتگویی با وی انجام شده است که به وضعیت ادبیات مهاجرت و مسایل مربوط به این عرصه اختصاص دارد.

(راه عدالت)

هدایت: تشکر از این که این گفتگو را پذیرفتید. اول از رمان بیگانگان شروع کنیم. «بیگانگان» چطوری شکل گرفت، محتوایش را چه حوادثی شکل می‌دهد و سبک و ساختارش چگونه است؟

حیدربیگی: از آخر سؤال شما باید شروع کنم. معمولا هر نویسنده‌ای می‌کوشد رو به تکامل باشد و بهترین ساختار و فرم را در کار هنری‌اش ارائه بدهد، که تا هنوز کمتر تجربه و نوشته شده باشد. هرچند همان‌طور که می‌دانید ادبیات داستانی ساختارهای تعریف شده‌ای دارد و در مسیر تکامل این ژانر ادبی، نوآوری، ساختار و تکنیک‌های متفاوتی تا هنوز تجربه شده، تا ساختارهای پست مدرن و پساپست مدرن. از همین جهت است که کار و مسئولیت نویسنده امروزی کمی سخت می‌شود. سختی کار این است که نویسنده، حداقل در تلاش این باشد که نبایستی راهی را برود که دیگران رفته و تجربه کرده‌اند. اگر چنین اتفاق بیفتد یعنی این که نویسنده در جا زده است و فراروی و نوآوری نداشته و پاره سنگ و حتا ریگی روی دیوار ادبیات داستانی نگذاشته است.

نوآوری یکی از رسالت‌های داستان‌نویس و هنرمندان دیگرژانرهای ادبی و هنری است. وقتی نوآوری وجود نداشته باشد یعنی این که آب در هاون کوبیده شده و به شکلی وقت نویسنده و وقت خواننده نیز گرفته شده است. رسالت داستان‌نویس تنها و تنها بیان یک سوژه، طرح و بیان یک گفتمان نیست، بلکه به همان اندازه که بیان یک درد اجتماعی و نگاه انتقادی به قضایا، تحولات سیاسی اجتماعی و اخلاقی مهم است، دستیابی به ساختارهای فرمی و زبانی نو نیز از اهمیت خاصی برخوردار است.

طبیعتا رسالت من نیز شبیه همه نویسندگان دیگر، این است که به دنبال نوآوری باشم و هستم؛ هم در داستان کوتاه و هم در دو رمانی که نوشته‌ام. مثلا در رمان «گردابی» تلاشم این بود که علاوه بر بیان دردها و رنج‌های تاریخی کارکترهای رمان، که سخت در دلم سنگینی می‌کرد، بیشترین دغدغه‌ام هنگام نوشتن، تکنیک، ساختار زبانی و فرم رمان نیز بود. از همین جهت است که نوعی روایت چرخشی در آن رمان به کار گرفته شد که شاید در بعضی موارد پیچیده هم شده باشد و شاید هم خوانند را دل‌زده کند. در رمان «بیگانگان» نیز ساختار روایت یکی از دغدغه‌هایم بود. سوژه این رمان چندین سال در ذهنم پشت و پهلو می‌شد، بیگانگان در ذهنم راه می‌رفت و شکل عوض می‌کرد، تا این که به ساختار روایتی رسید که فعلا در دست داریم. درواقع، یکی از مراحل خلق داستان، شکل یافتن ساختار داستان در ذهن نویسنده است. داستان بایستی اول در ذهن شکل بگیرد و همین‌طور عناصر مختلف ساختار داستانی از قبیل زاویه دید، ساختار زبانی و این که بهترین موقعیت شروع از کدام نقطه روایت است و همین‌طور بهترین پایان. البته که این گفته خیلی هم قطعی نیست و ممکن است ساختار اولیهٔ ذهنی در فرایند نوشتن و کشف‌های آنی شکل عوض کند و دچار دگردیسی شود. چون کشف آنی و هنگامه نوشتن هم یکی از مراحلی است که ممکن است ساختار و فرم نوتری را به وجود بیاورد و اکثر نویسندگان ممکن است چنین کشفی داشته باشند. در رمان «بیگانگان» هم، چنین فرایندی طی شد. ساختاری در اول بسته شده بود، اما در طی نوشتن تغییراتی به وجود آمد تا شد همین روایتی که از آخر شروع می‌شود و چرخیده چرخیده پس می‌رسد به همان نقطه اول که پایان است درواقع. زبان داستان را هم سعی کردم مطابق درونمایه رمان، تند و تیزآبی شکل بگیرد. اما این که چه اندازه در این تطابق و تکنیک روایتی و زبانی موفق است، باید از نگاه منتقد به آن نگریست.

اما در قسمت محتوای رمان «بیگانگان»، باید عرض کنم که متأسفانه کشور ما همیشه با توطئه بیگانگان روبه‌رو بوده و هست، در طول تاریخ خودش همیشه دست‌خوش دسیسه‌های بیرونی بوده و همه جنگ‌ها و نزاع‌های طول تاریخ افغانستان از بیرون آب خورده است و هنوز هم این وضعیت جریان دارد. دست‌های آلوده به توطئه غرب و شرق، روزگاری بر سر کشور ما آورده که تا هنوز آب خوش از گلوی این مردم ما پایین نرفته است. مردم ما و بازیگران سیاسی کشور نیز در هر برهه زمانی، مهره‌های بازی همان دست‌های آلوده به مرگ بیرونی بوده و هست. باید نسل‌ها بگذرد مگر به خود بیاییم و این دست‌های بیرونی را قطع کنیم و همهٔ اقوام و فرهنگ‌ها آسوده در کنار هم زیست داشته باشند.

در این رمان به حضور بیگانگان در افغانستان از اوایل جهاد مردم افغانستان علیه ارتش سرخ تا کنون پرداخته شده است. بیگانگان هنگامی که به بهانه جهاد می‌آیند، جایگاه و پایگاه خودشان را در افغانستان و پاکستان محکم می‌کنند، با هدف تسلط بر منطقه و ایجاد حکومتی مطابق فکر و اندیشه تندروانه خودشان، شبکه پیچیدهٔ تعلیماتی، نظامی و اطلاعاتی را به وجود می‌آورند. از همان سال‌های اول حضورشان و در بحبوحهٔ جهاد، فرزندان خردسال را از داخل و اردوگاه‌های مهاجرین در پاکستان جمع کرده به مدارس دینی می‌برند که همین هسته، منجر به جریان طالبان می‌شود. شخصیت اول رمان هم فردی است که از کودکی از داخل افغانستان مثل خیلی از هم‌قطاران خودش به غارهای تورابورا برده شده و از آنجا به مدرسه دینی و کم‌کم تبدیل شده به یکی از اندیوالان جنگ در ساختار طالبان. این جریان وقتی از پاکستان حرکت می‌کند تا کابل پیش می‌رود و اکثر کشور را تصرف می‌کند. در این نبردها همهٔ تصمیم‌گیری‌های جنگی و هدایت کل تحولات در دست بیگانگان است و آنهایی که خودشان را میراث‌دار خاک افغانستان می‌دانند، آلت دست بیگانگان‌اند.

رمان بیگانگان دو سه دهه تحولات افغانستان را پوشش می‌دهد و رویکرد تاریخی دارد هرچند که رمان تاریخی به تعریف خاص نیست و سعی نکردم چنین باشد. در بخش‌هایی از رمان نقبی هم به گذشته زده شده است؛ روزهای سخت پساشکست هزاره‌ها در دورهٔ عبدالرحمان و مالیات و رختفروشی‌ها و غارت‌هایی از این قبیل که البته سعی شده است موقعیت روایتی ایجاد شود و در پیوند با روایت کنونی باشد و خیلی جدا افتاده از روایت حال نباشد.

هدایت: دربارهٔ جشنواره ادبی اکرم عثمان و هم‌چنین داستان «شمه» توضیحاتی ارائه بفرمایید.

حیدربیگی: امسال چهارمین دورهٔ جشنواره اکرم عثمان برگزار شد. این جشنواره به نام و پاسداشت مرحوم اکرم عثمان، یکی از داستان‌نویسان پیشکسوت کشور برگزار می‌شود. مسئولیت این جشنواره را تعدادی از ادب‌دوستان کشور به عهده دارند و دبیر جشنواره فعلا آصف سلطان زاده، یکی از داستان‌نویسان خوب کشور است. این جشنواره نسبت به ادبیات داستانی ما غنیمت بزرگی است که حداقل در هر نوبتی که برگزار می‌شود، بخشی از داستان‌نویسان را به شکل حقیقی و مجازی گرد هم می‌آورد و علاوه بر داوری و رتبه‌بندی داستان‌ها و اعلام مقام، داستان‌های برتر فرستاده‌شده به جشنواره را در قالب مجموعه داستان نیز به چاپ می‌رساند.

من برای اولین بار در این جشنواره با داستان‌های «شمه» و «سقوط» شرکت کردم که داستان «شمه» مقام اول را دریافت کرد. این دو تا داستان از مجموعه داستان‌های تازه من است که بعد از سکوت چند ساله و رمان بیگانگان نوشته شده است. «شمه» بلندترین داستان کوتاه من است و در چندفصل روایت می‌شود و به حوادث روز می‌پردازد. عناصری از سوژه این داستان از سال‌های قبل و روایت‌های تاریخی و باورهای خانوادگی در ذهنم بود و می‌خواستم بنویسم، اما به مرور با حوادث تلخ سال‌های اخیر تکمیل شد. شخصیت اول این داستان معلمی است که بعد از انفجار در مکتب‌شان، توسط تروریست‌ها، در حالی که گیج از انفجار است، در یکی از کوهای اطراف کابل می‌رود و بین کرول سنگ‌ها می‌افتد و زمانی روایت داستان به شکل منولوگ شروع می‌شود که مورچه‌های کوه قطار قطار آمده گوشت‌هایش را می‌برند و تا پایان داستان گوشت‌هایش نیز تمام می‌شود. بخشی از روایت داستان در زمان حال است و بخش‌هایی هم به کشته شدن پدر و برادرش در انفجاری در شهر کابل می‌پردازد و همین‌طور بخش دیگر، روایتی از گذشته خاندانی، جنگ ارزگان در زمان عبدالرحمان و جنگ‌های داخلی در ولایت محل زیست خانواده شخصیت است. سعی شده است در داستان «شمه» عناصری به کار برود که به مرور جنبه نمادین پیدا کند؛ عناصر، همان‌گونه که شکل و نقش طبیعی خودشان را در داستان دارند و در خدمت روایت طبیعی داستان قرار می‌گیرند، شکل نمادین نیز به خود بگیرند که البته این قسمت را باید از نگاه خواننده نگریست.

هدایت: همان‌طور که شاهد هستید ادبیات فارسی در سال‌های پسین بیش از آن که در داخل افغانستان رشد کند، در عالم مهاجرت بیشتر رشد و بالندگی داشته است. وضعیت ادبیات مهاجرت امروز به خصوص در ایران چگونه است و آیا با گذشته‌های دورتر که جریانی موسوم به ادبیات مقاومت رشد کرد، چگونه مقایسه می‌شود؟ وضعیت بهتر شده یا با رکود مواجه است؟

حیدربیگی: اول باید خدمت شما عرض کنم که در سال‌های اخیر و در دوران جمهوریت، ادبیات جوان در داخل افغانستان نیز رشد خوبی داشت و شاعران جوان خوبی داشتیم که در قالب‌های متفاوت شعری و با نگاه نو به ادبیات امروز، خلاقیت خوبی داشتند. در کابل و مزار جلسات نقد شعر و داستان وجود داشت و نسل جوان اقبال و رویکرد خوبی نسبت به ادبیات داشتند. ما مدتی در بنیاد اندیشه جلسه نقد شعر داشتیم و شعرهای خوبی خلق و خوانده می‌شد و همین‌طور تا سال آخر جلسه داستان داشتیم و نسل امروز با نگاه مدرن به سمت ادبیات روی آورده بودند. متأسفانه بعد از سقوط دولت اکثر شاعران و فرهنگیان داخل کشور به گردگوشه دنیا پرتاب و پراکنده شدند و شاید درگیر غم مهاجرت و نان سخت شوند و یا این که دغدغه‌ها و دردهای قبلی‌شان را از یاد برده به سراغ شعر و داستان نروند و امیدوارم که خلاقیت‌شان ادامه داشته باشد.

اما ادبیات امروز مهاجرت در ایران، متأسفانه باید گفت که امروزه ادبیات مهاجرت در ایران تا حدودی دچار فترت و سستی شده است؛ شاعران و داستان‌نویسان نسل اول و دوم کم‌وبیش که حضور دارند، به خاطر شرایط سخت زندگی، غم نان و ناموزونی اوضاع مهاجرت، کم کار شده‌اند و نسل جدید هم چندان استقبال نمی‌کنند. در دهه‌های گذشته سالانه شاهد مجموعه‌هایی بودیم که منتشر می‌شد و مورد استقبال خواننده و جامعه فرهنگی قرار می‌گرفت و در مطبوعات فعال مهاجرین نسبت به آثار جدید توجه صورت می‌گرفت و نقد و بررسی می‌شد. همین‌طور، هر هفته شعر و داستان‌های نو در حلقات و جلسه‌های فرهنگی خوانده و نقد می‌شد. جلسه‌های نقد و آموزش با رونق بود و نسل جدید علاقه‌مند به شرکت در این محافل و به دنبال یادگیری بودند. اما امروزه به ندرت شعر و داستان نو را شاهدیم، برخی از جلسه‌های نقد و بررسی شعر و داستان در قم و مشهد به تاریخ پیوسته است و البته و خوشبختانه برخی از جلسات مثل جلسه نقد و آموزش مؤسسه فرهنگی در دری در مشهد و خانه ادبیات افغانستان در تهران فعال است و در کنار برنامه‌های هفتگی محافل تخصصی‌تری نیز دارد که فعلا غنیمتی است در روزگار پر از رخوت و گنگی فرهنگی.

هرچند در بررسی جریان‌های ادبی جهان و حوزه‌های دیگر زبان فارسی نیز می‌توان اوج و فرودهای جریان‌های ادبی را دید. تاریخ ادبیات نشان می‌دهد که گاه در حوزه‌های ادبی شاهد حلقه‌های فعال فرهنگی و خلق شاهکارهای ادبی هستیم و گاه در همان حوزه‌ها سکوت مرگباری حاکم است. با این همه، علت رکود ادبیات مهاجرت را می‌توان در چند مورد بر شمرد:

یکی از عوامل رکود ادبی فعلی برمی‌گردد به کوچ بخشی از شاعران و داستان‌نویسان ما از ایران به دوردست‌های دیگر. همان‌گونه که با رفتن بخشی از شاعران و داستان‌نویسان ما از ایران، ادبیات مهاجرت کم رونق‌تر شد، ادبیاتچی‌های ما نیز در آن‌سوها کم کارتر شدند. علت این امر هم روبه‌رو شدن با زبان و فرهنگ بیگانه و شرایط زیستی جدید است که قطعا حس و حال فرهنگیان و آفرینش‌گران را نیز تغییر می‌دهد؛ قطعا دغدغه‌ها و اولویت‌های زندگی و کاری نیز، لامحاله تغییر پیدا می‌کند. دار و ندار شاعر و نویسنده، دردمندی و رنجی است که از متن جامعه با خود دارد و همان بار ذهنی منجر به تولید و آفرینش کار هنری می‌شود، اما با دور شدن از این متن طبیعتا آن درد و رنج نیز ممکن است فروکش کند و ذهن هنرمند دچار دگردیسی شود و اولویت‌ها، دغدغه‌ها و ارزش‌های ذهنی‌اش عوض شود. هرچند این گفته به شکل قطعی و یقینی، درست نیست و خوشبختانه بعضی از شاعران و نویسندگان ما در آن سوی آبها نیز خلاقیت‌های خوبی دارند و آثار برجسته‌ای را آفریده‌اند و خواهند آفرید، خصوص این که در سال‌های اخیر حلقه‌های ادبی و جشنواره‌های مهم و پایدار در حوزهٔ اروپا شکل گرفته است و این امر حداقل تا نسل اول مهاجرین فعال‌اند، شاید جریان داشته باشد و مایه امیدواری است.

تعطیلی مطبوعات و افول مراکز فرهنگی، که در طول چند دهه در فضای اجتماعی مهاجرین فعال بود، عامل دیگری است که ادبیات مهاجرت را به فترت و سستی برده است. در دوران جهاد افغانستان و حتا جنگ‌های داخلی و همین‌طور دوران سیاه اول طالبان، فضای مهاجرت در ایران دارای کانون‌های فعال فرهنگی و فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی بود. رسانه‌های چاپی فعال بود و شور و شوق فرهنگی بسیار. به همان اندازه امیدواری برای تغییر وضعیت بد به نیک و فردای بهتر بیشتر بود.

ادامه درصفحه ۴

یکی از عوامل رکود ادبی فعلی برمی‌گردد به کوچ بخشی از شاعران و داستان‌نویسان ما از ایران به دوردست‌های دیگر. همان‌گونه که با رفتن بخشی از شاعران و داستان‌نویسان ما از ایران، ادبیات مهاجرت کم رونق‌تر شد، ادبیاتچی‌های ما نیز در آن‌سوها کم کارتر شدند. علت این امر هم روبه‌رو شدن با زبان و فرهنگ بیگانه و شرایط زیستی جدید است که قطعا حس و حال فرهنگیان و آفرینش‌گران را نیز تغییر می‌دهد؛ قطعا دغدغه‌ها و اولویت‌های زندگی و کاری نیز، لامحاله تغییر پیدا می‌کند. دار و ندار شاعر و نویسنده، دردمندی و رنجی است که از متن جامعه با خود دارد و همان بار ذهنی منجر به تولید و آفرینش کار هنری می‌شود، اما با دور شدن از این متن طبیعتا آن درد و رنج نیز ممکن است فروکش کند و ذهن هنرمند دچار دگردیسی شود و اولویت‌ها، دغدغه‌ها و ارزش‌های ذهنی‌اش عوض شود.

وضعیت ادبیات مهاجرت

(در گفتگو با حسین حیدربیگی شاعر و نویسنده)

اما بعد از تغییرات جدید در افغانستان و معطوف شدند توجهات به سمت داخل افغانستان و کوچ بعضی از فرهنگیان ما به داخل، علاوه بر کوچ به کشورهای سوم، همه مطبوعات و اکثر کانون‌های فرهنگی مهاجرین تعطیل شد و این وضعیت در ده پانزده سال اخیر شدیدتر نیز شد. حالا هم هرچند جامعه ما دچار دومین دور سیاه شرایط اجتماعی و فرهنگی در داخل افغانستان شده است، از سویی، مهاجرین جدیدی نیز فرار کرده به ایران آمده‌اند، ولی وضعیت فرهنگی مهاجرین به شدت کشنده و ناامید کننده است، وضعیت به گونه‌ای است که معلوم نیست نسل امروز ما از لحاظ فکری به کدام سمت‌وسو می‌روند. شر و شوری در این نسل دیده نمی‌شود و حتا انگیزۀ آموختن و رشد نیز تحت تأثیر فضای کلی اجتماعی کشور قرار گرفته است. نهادهای فرهنگی فعالی وجود ندارد و زمینه‌هایی نیز. این وضعیت به هم‌ریختگی کلی در فضای اجتماعی مهاجرین، نسبت به کم‌وکیف ادبیات مهاجرت نیز تأثیر بسزایی داشته و دارد.

عامل دیگری را که می‌توان در یک کلیت به آن اشاره کرد، عدم کلان‌روایت در ادبیات امروز است. ما اگر در یک برهۀ زمانی رشد ادبی نسبتا خوبی را در تاریخ ادبیات معاصر خود داریم، محصول یک کلان‌روایت است. همان‌طور که می‌دانید، ادبیات مقاومت و در کل ادبیات مهاجرت، قطعۀ مهمی از تاریخ ادبیات ماست که در آن، گام‌های بلندی برای نوشدن زبان و ساختار برداشته شده است؛ هم در زمینۀ شعر و هم در زمینۀ داستان. این برهۀ زمانی علاوه بر این که مرهون جریان رو به رشد شعر جنگ در ایران است، خود نیز یک کلان‌روایت را به دنبال می‌کشید. خاصیت کلان‌روایت این است که شاعر و داستان‌نویس به شکلی پیش‌فرض جهت‌گیری و انگیزه دارد و می‌داند که چه باید بگوید و محتوای شعر و داستانش چه باید باشد، باقی می‌ماند فرم و ساختار که باید صورت به روز و قابل قبولی داشته باشد؛ هرچند شاعر و داستان‌نویس در جزئیات و راه پیش رویش ممکن است به سمت و سوی دیگر برود و گرایش‌های دیگر و زاویه دید دیگری را در پیش بگیرد و در واقع، به فردیت خودش برسد. کلان‌روایت بیگانه‌ستیزی و جهاد علیه متجاوز بیرونی و استبداد درونی، یکی از عواملی بود که بستر فکری شعر مقاومت را شکل می‌داد. این بستر تعریف و تعیین شده، باعث شد که در دوره‌ای، شعر مقاومت، همان‌طور که گفته شد، رشد چشم‌گیری داشته باشد هم در ساختار و زبان و نوآوری و هم در معنا آفرینی برای جبهه مقاومت. اما امروز در ادبیات ما نه کدام کلان‌روایت و نه حتا خرده‌روایتی وجود دارد. بدی قضیه درست همین است، آنچه که من نوعی را نیز رنج می‌دهد. مثلا ما الان با دورۀ سیاهی روبه‌روییم، ولی ادبیات ما در این مورد تقریبان گنگ و مسکوت است. البته که این قضیه سر درازی دارد برای بحث تحلیل و باشد تا وقت دیگر.

نکته دیگری که در سؤال شما است، مقایسه شعر مقاومت و پسامقاومت است؛ تقسیم‌بندی‌ای که می‌توان نسبت به جریان شعری و ادبی امروز داشت. این تقسیم‌بندی در بررسی جریانی ادبیات کشور نیز مهم است. بنا بر همین اهمیت ما در فصلنامه «ادبیات معاصر» پرونده شعر پسامقاومت را کار کردیم و قطعا خواندنی، مهم و مرجع خوبی در پژوهش ادبی است. در این مقایسه، هر دو جریان ویژگی‌های منحصربه‌فرد خودش را دارد که با همان ویژگی‌ها و قوت ضعفشان سنجیده می‌شود که بررسی جزئی‌اش در این گپ‌وگفت نمی‌گنجد. خلاصه خدمت شما بگویم که جریان شعر مقاومت یکی از جریان‌های مهم در تاریخ ادبیات ما به شمار می‌رود. اهمیتش در این است که ادبیات ما در این جریان علاوه بر این که کلان روایت مقاومت را با درونمایه تعریف شده دنبال می‌کرد و در جریان مقاومت مردم افغانستان نقش مهمی داشت، اما از لحاظ زبان و ساختار قدم به عرصه ادبیات نو گذاشت و قالب‌ها و زبان مدرن را به وجود آورد. درست در همین جریان است که شعر ما از زبان کهنه و فرسوده نسل کلاسیک عبور می‌کند و فضاهای جدیدی را به تجربه می‌نشیند. عامل مهم در این رشد بدون شک بستر فرهنگی و زبانی ایران بوده و است. ایران قسمتی از سرزمین و جغرافیای زبان فارسی است و این همزبانی و وجود جریان‌های ادبی فعال و پیشرو در ایران، کمک کرد که جریان شعر مقاومت شکل بگیرد و از تجربه جریان‌های ادبی در ایران تجربه مفیدی داشته باشد و از تکنیک‌ها و رویکرد و ساختار نوی ادبی استفاده کند. این جریان تا پیروزی مجاهدین ادامه داشت و بعد از آن است که شعر و داستان ما در ایران دچار دگردیسی می‌شود و جریان شعر پسامقاومت به وجود می‌آید. هرچند آثار گرانسنگی از لحاظ زبانی و ساختار نو در ادبیات مقاومت خلق شده است و همین‌طور نسلی که پرچمدار جریان ادبی ما هستند، اما ادبیات پسامقاومت جریان مهم‌تری در کلیت ادبیات ما به حساب می‌آید. اهمیتش به شکل خلاصه این است که این جریان برخلاف جریان مقاومت که کلان‌روایت مشخصی را دنبال می‌کرد، از فضاها و زاویه دیدهای متنوعی برخوردار است. بخشی از جریان شعر پسامقاومت شعر ضدجنگ است که بعد از مقاومت به وجود آمد و عامل اصلی‌اش جنگ‌ها و نبردهای قدرت در داخل افغانستان بود که باعث سرخوردگی و ناامیدی نسلی شد که برای فردای بعد از پیروزی فضای ایدئال زیستی پر از صلح و صفا را تصور می‌کردند. تنوع دیگر شعر پساومقاومت تجربه قالب‌ها و مضامین عاشقانه است. رویکر به شعر نو (سپید) یکی از خصوصیت‌های شعر پسامقاومت است. همین‌طور باید بگویم که شعر زنان در جریان شعر پسامقاومت رشد چشم‌گیری دارد و هویت زنانگی و زبانی خودش را دریافته است و دیگر زاویه دیدش مثل شعر مردان نیست.

باید یادآوری کنم که در تقسیم‌بندی جریان شعری نمی‌شود تقسیم‌بندی نسلی نیز داشته باشیم چون نسل اولیه در جریان بعدی نیز تداخل دارند، هرچند به شکل کلی می‌شود تقسیم‌بندی نسلی نیز داشت. مثلا نسل اول شاعران مقاومت در ایران در جریان‌های بعد مقاومت نیز نقش مهمی دارند. جریان شعر ضد جنگ و تجربه عاشقانه‌سرایی و تجربه قالب‌های نو مثل شعر سپید، توسط نسل اول و دوم مقاومت و نسل پسامقاومت به وجود آمده است.

هدایت: شما چه تعریفی از ادبیات مقاومت دارید و آیا این جریان برای امروز نیز قابلیت تداوم دارد؟

حیدربیگی: شعر مقاومت در تعریف کلی شعری است که در بستر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به وجود می‌آید. زمینه‌ساز این جریان عوامل بیرونی است و نقشی مهمی در به وجود آمدنش دارد؛ جریانی که در مقابل تجاوز عوامل خارجی و داخلی، استبداد، ظلم و بی‌عدالتی به وجود می‌آید و شعر مقاومت علاوه بر تشویق مردم علیه جریان ظلمه و تجاوز و غارتگری و انحرافات فرهنگی، فردای آرمانی، با صلح و سازش و سعادت اجتماعی را نیز به تصویر می‌کشد. چون این جریان، جریان فطری و انسانی است، لذا منحصر به خاک و جغرافیای خاص و مذهب و مشرب خاصی نیست. درباره تجاوز هم بایستی یادآوری کنم که تجاوز منحصر به بیرون از مرزبندی‌های خاکی و کشوری منظور نیست، ظلم و تجاوزی که شعر مقاومت برخاسته از آن شرایط است، ممکن است داخلی باشد و هیچ قیدی در این زمینه نمی‌توان زد. همان‌گونه که در تعریف وسیعش، شعر مقاوت، شعری علیه آمال نفسانی انسان نیز است؛ یعنی قیام علیه نفس اماره و زیاده‌خواه و ظالم. از همین جهت است که شعر مقاومت در نقاط مختلف جغرافیایی و فرهنگی به وجود آمده است. این جریان کلان‌روایت مشخصی را پیش رو دارد و آن پایداری علیه استبداد، بی‌عدالتی و کژتابی‌های رفتاری و اخلاقی است. شعر مقاومت برای شکست استبداد و تجاوز، از کهن الگوهای فرهنگی و اسطوره‌های تاریخی استفاده می‌کند تا مردم را به بیداری بکشاند و قیام و خودآگاهی را شکل بدهد و علیه بدسگالی‌ها و تجاوز بشوراند. در جریان شعر مقاومت ما نیز از چنین مؤلفه‌هایی استفاده شده است. لذا به شکل خلاصه می‌توان گفت تا ظلم و استبداد و تجاوزگری و بی‌عدالتی هست، جریان شعر و ادبیات مقاومت نیز ادامه خواهد داشت و به مرور تولید خواهد شد. باید یادآوری کنم که ما معمولا در یک تقسیم‌بندی کلی در بررسی‌های جریانی، جریان ادبی را به مقاومت و پسامقاومت تقسیم کردیم، اگرنه به شکل جزئی خیلی با واقعیت مطابقت ندارد. درواقع، جریان شعر مقاومت ما نیز بعد از سال هفتاد ادامه پیدا کرده است و هنوز هم ادامه دارد و مجموعه‌هایی نیز در زمینه ادبیات پایداری به چاپ رسیده است. شعر مقاومت بعد از این نیز ادامه خواهد داشت؛ چون که زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی‌اش از میان نرفته است و تا این زمینه‌ها باشد، تا مردم اختناق و ظلم و تجاوز را تجربه کند، ادبیات مقاومت نیز خلق می‌شود.

هدایت: وضعیت ادبیات و زبان فارسی را در افغانستان امروز، به خصوص پس از استقرار طالبان که دشمنی خاصی با زبان و ادبیات فارسی دارد، چگونه ارزیابی می کنید ؟

حیدربیگی: زبان فارسی درخت ستبری است که طوفان‌های بسیاری را پشت سر گذرانده است و اگر در طوفان‌های کشنده تکانی خورده، ولی از پای نیفتاده است. آثار و متون فاخری که در طول عمر زبان فارسی خلق شده است، همیشه پشتوانه تسخیرناپذیر این زبان بوده و خواهد بود و همین‌طور هر روز و سال بر این ذخایر افزوده می‌شود. اما در حوزۀ زبانی افغانستان هم، چنین سرنوشتی داشته است و دارد. ما در طول تاریخ سرزمینی به نام افغانستان که از ابتدا یک نام ضد زبان فارسی است، شاهدیم که مدت مدیدی زبان شاهان غیر فارسی زبان نیز فارسی بوده است و خیلی هایشا با این زبان می‌نوشتند و حتا شعر می‌گفتند. اما بعد از تئوری‌سازی پشتون‌گرایی، سعی می‌شود دامنه زبان فارسی از مطبوعات و نهادهای آموزشی برچیده و یا کمرنگ شود. قدعلم کردن زبانی علیه زبان دیگر ممکن است تکانه‌ای به حساب بیاید، اما خاصیت زبان قدرتمند این است که زبان ضعیف را، هرچند از پشتوانه سیاسی و حکومتی برخوردار باشد، باز هم در خودش حل و هضم می‌کند و یا اگر زبان مهاجم رشد کند، همواره بر او تأثیر می‌گذارد. چنین است که می‌بینیم زبان پشتو در افغانستان که، در دوره‌هایی زبان مهاجم بوده و قدرت حکومت را پشت سرش داشته، ولی از زبان فارسی وام‌های بسیاری گرفته است به شکلی که اگر واژگان فارسی را از آن برداریم شاید قابلیت تکلم را نداشته باشد.

متأسفانه در شرایط کنونی نیز زبان فارسی در افغانستان مثل مقاطع تاریخی گذشته مورد هجوم زبان پشتو قرار گرفته است. قدرت حاکمه زبان فارسی را به رسمیت نمی‌شناسد و سعی دارد این زبان را از ساختار آموزشی و اداره حذف کند، زبان رسانه‌ها و مطبوعات را پشتونیزه کند، که کرده است، تابلوها و مظاهر زبانی را عوض کند، زبان اداری را تغییر بدهد و مردم را نیز ملزم کند که به زبان پشتو حرف بزنند. این اقدامات و الزامات می‌تواند تا حدودی به ضعف زبان فارسی بینجامد، چنان که در دوره‌های گذشته نیز چنین شده است، اما خوشبختی قضیه این است که هیچگا نمی‌تواند از بین ببرد. امروزه هرچند زبان شهرها و رسانه‌های کشور عوض شده است، اما باز هم می‌بینیم که در گوشه کنار جغرافیای زبان فارسی آثاری آفریده و چاپ می‌شود و هریک این آثار خود پاسبانی است برای زبان فارسی. ولی از همه این خوشبینی‌ها که بگذریم، با شرایطی که فعلا در افغانستان به وجود آمده است و اگر این وضعیت دوام پیدا کند، زبان فارسی با مخمصۀ جدی روبه‌رو خواهد بود؛ از سویی نبرد با دشمن خانگی و از سوی دیگر دست و پنجه نرم کردن با مهاجمین خارجی، باعث می‌شود که زبان کم کم ریخت واقعی خودش را از دست بدهد و به انزوا بخزد و انزوا آغاز فراموشی است.

هدایت: آیا چشم‌اندازی برای ظهور جریان‌های پیشرو و آوانگارد در عرصۀ ادبیات امروز افغانستان می‌بینید؟

حیدربیگی: یکی از خصوصیت ادبیات این است که هرچه بر عمرش افزوده می‌شود، برخلاف دیگر موجودات، زنده‌تر و تازه‌تر می‌شود. هرچه آثاری خلق می‌شود انگار گامی به سوی نو شدن و قد کشیدن است. ما در طول تاریخ ادبیات کمتر زمانی را می‌بینیم که ادبیات پس رفت داشته باشد، ممکن است در مقاطعی در جا زده باشد، اما همواره حرکتش به سمت تکامل بوده و هرچه راه بیشتری را پیموده فضاها و ساختارهای جدیدتری را کشف کرده است و بر غنامندی‌اش افزوده شده است. از همین جهت و با این قیاس، می‌شود امیدی به هرچه تازه‌تر شدن ادبیات افغانستان نیز داشت. امروزه نیز همچنان که در کلیت جغرافیای زبان فارسی با ساختارهای نو و به روز و پیشروی ادبیات روبه‌رو هستیم، ادبیات کشور ما نیز به همان‌سو در حرکت است و روزبه‌روز فضاها و ساختارهای زبانی قابل قبول و نوی را به خود می‌گیرد.

هدایت: به نظر می‌رسد که جریان‌های ادبی موجود در کشور ما و به خصوص در ایران بیش از هر زمان دیگر سیاسی شده است و هر جریانی ادبی تعلق به یک جریان سیاسی دارد. آیا این روند به ضرر ادبیات نیست؟

حیدربیگی: ادبیات امروز محصول تحولات سیاسی و اجتماعی است. جریان ادبی ما در ایران که در کلیت خودش ادبیات مهاجرت به حساب می‌آید، همزمان و همگام با جریان‌های سیاسی قدم برداشته و رشد کرده است. ادبیات مقاومت طبیعتا ادبیات سیاسی بوده و هست، جریان ادبی ضدجنگ و همین‌طور جریان ادبیات پسامقاومت بیشتر تأثیرپذیر از تحولات سیاسی و اجتماعی است. اتفاقا قدرت شعر امروز این است که باید آمیخته با امر سیاسی باشد و نگاه انتقادی نسبت به اوضاع و احوال و تحولات پیش آمده داشته باشد و این امر به شعر هویت و عمق بیشتر می‌بخشد. شعر امروز ما اگر عاشقانه است، بازهم نشانه‌هایی از اوضاع سیاست و جنگ و تحولات را در خود دارد و این خوب است به نظرم؛ چنان که یکی از شاخصه‌های شعر نو در قالب‌های کلاسیک همین شعرهای تغزلی همراه با بیان دردهای اجتماعی و بیانگر رنج‌های مردم و روایت کنندۀ تحولات سیاسی است. حالا گاهی مبتدیانی پیدا می‌شود که گاه ممکن است انحراف ادبی، ذهن نژادگرا و یا زبان فحاش داشته باشد و واژگان نفرت‌انگیزی از زبانش بیرون بیاید، اما باز هم، همچنان اشخاصی به مرور و در سلوک ادبی، البته به قول علما اگر توفیقی داشته باشد، به مرور زمان و کم‌کم به اصالت و رسالت ادبیات پی خواهد برد، شاید منظور شما از این قبیل مواردی شاذ و نادر باشد.

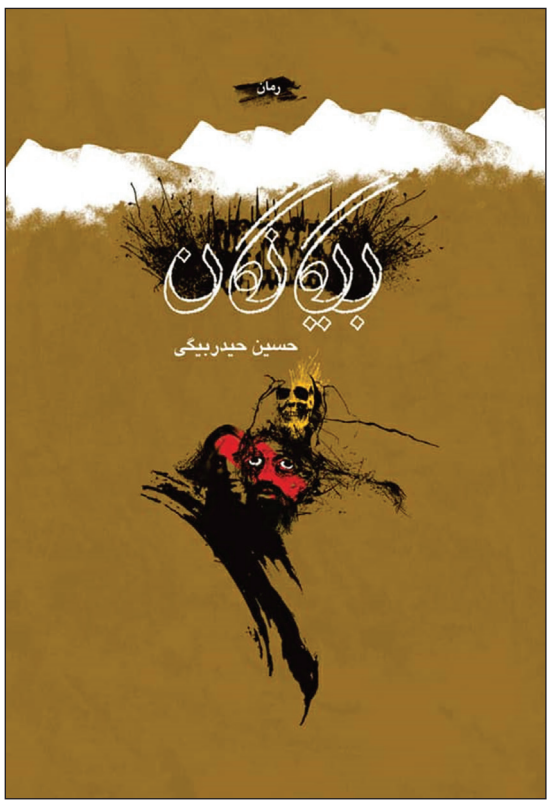

هدایت: شما چه برنامه‌هایی برای رشد و گسترش ادبیات فارسی و چه کارهایی روی دست دارید؟

حیدربیگی: درباره برنامه برای رشد ادبیات فارسی که نمی‌شود از زاویه دید اول شخص چیزی گفت. چون این مقوله از وسع یک شخص هرچه هم یلی باشد در زمینه ادبیات، بیرون است، چه برسد به اشخاصی مثل من. چون در این زمینه باید نهادسازی صورت بگیرد و برنامه‌هایی را بایستی پیش برد که از یک سو برای رشد زبان و ادبیات فارسی مفید باشد و از سوی دیگر بایستی در مقابل زبان‌های مهاجم خاکریز زد و تدبیری سنجید. این امر نیازمند سرمایه‌گذاری کلان است. اما در یک کلیت، فعالیت برای گسترش ادبیات فارسی و رشد هرچه بهترش، خلاقیت ادبی است؛ خلاقیتی که به مرور در بستر زبانی شکل می‌گیرد و روزبه‌روز به غنای زبان می افزاید. ولی خلاقیت ادبی در عرصه شعر و داستان به دست نمی‌آید مگر این که فضایی برای رشد ادبیات وجود داشته باشد. رشد در خلأ اتفاق نمی‌افتد، فعالیت ادبی نیازمند بستر بیرونی است، اگر زمینی آماده نباشد، رویش نیز اتفاق نمی‌افتد. می‌بینیم که در برهه‌های متفاوت زمانی، هرگاه فضاهایی آماده شده است، حلقه‌های فرهنگی نیز شکل گرفته است و این حلقه‌ها پرورش نسلی را به دنبال داشته است. مثلا در فضای مهاجرت دهه هفتاد، هشتاد و اوایل نود تا حدودی، ما جریان رو به رشد شعر و داستان را شاهد بودیم. نشریاتی به چاپ می‌رسید و آثار شاعران و نویسندگان به شکل حرفه‌ای بررسی و نقد شده در مطبوعات به چاپ می‌رسید و همچنین به شکل مجموعه و کتاب. در داخل افغانستان نیز چنین بود. در دو دهۀ اخیر که کمی فضای بیرونی آماده بود، نسلی از شاعران و نویسندگان جوان، پای به این عرصه گذاشتند و رشد کردند؛ شاعر، نویسند، رونامه نگار و منتقد شدند. مطبوعات تجربی و حرفه‌ای در کشور به چاپ می‌رسید و نسلی در این جریان رشد می‌کرد. مثلا فصلنامه «ادبیات معاصر» در شش - هفت سالی که در کابل منتشر می‌شد، بستری بود برای نشر آفریده‌های شاعران و نویسندگان داخل و خارج کشور، علاوه بر این که ادبیات دو حوزه دیگر زبان فارسی مثل ایران و تاجیکستان نیز در آن منعکس می‌شد و زمینه‌ای بود برای تعامل فرهنگی. همین‌طور نسلی در این فصلنامه و دیگر مطبوعات کشور قلم می‌زدند و به مرور حرفه‌ای می‌شدند.

اما خودم، در سال‌های اخیر و بعد از تعطیلی فصلنامه «ادبیات معاصر» سعی می‌کنم بنویسم. سوژه‌های بسیار و روایت‌های بسیاری است که بایستی به تصویر کشیده شود. روایت کردن سیه‌روزی‌ها، وحشت‌آفرینی‌ها، رفتارهای واپسگرا و بدوی که در جامعه ما حاکمیت دارد، قطعا برای نسل آینده مفید خواهد بود و نسل بشر با آیینه روایت‌های گذشته‌شان به تکامل رسیده‌اند. هرچند در ناخودآگاه بشر همیشه گاو شاخ‌تیزی وجود دارد که هرازگاهی ممکن است در عین متمدن بودن، توحش بیافریند. در سال‌های اخیر رمان بیگانگان را بازنویسی کردم که چاپ شد و همین‌طور یک مجموعه داستان کوتاه نوشته‌ام که آماده چاپ است و همین‌طور کار بلندی نیز دم دست دادم که ببینم به کجا می‌رسد.

هدایت: با سپاس مجدد

ترویـــکای کشـــنده

نویسنده: طارق پرویز
مترجم: محمد سخی رضایی

عوامل زیادی منجر به شکست اتحاد جماهیر شوروی سابق و سپس ایالات متحده در افغانستان شد. یک عامل مشترک، وجود ترکیبی از گروه‌های ستیزه‌جوی بسیار انعطاف‌پذیر بود که در برابر هر دو ابرقدرت مقاومت کردند. این ترکیب شامل سه دسته گروه های ستیزه جو می شد: گروه های ستیزه جوی داخلی افغانستان که با متجاوزین می جنگیدند. ستیزه جویان پاکستانی که از مرز عبور می کردند تا به برادران افغان خود کمک کنند و هزاران مجاهدین از کشورهای مختلف، به ویژه کشورهای خاورمیانه، که در جهاد افغانستان مشارکت داشتند. آنها با تغییراتی در ترکیب، نقش و حامیان خارجی خود، ۳۰ سال با هم علیه اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده جنگیدند و آن را وادار به خروج از افغانستان کردند. نگران کننده است که پس از خروج ایالات متحده از افغانستان در سال ۲۰۲۱، این ترویکای مرگبار مستقر در افغانستان، اکنون پاکستان را هدف قرار می دهد.

این شرایط ایجاب می کند تا یک تغییر رویکرد بنیادی در ارزیابی تهدیدات تروریستی در پاکستان صورت بگیرد-از تمرکز انحصاری بر تحریک طالبان تا گستره وسیع تری از تهدیدات ترویکای تحریک طالبان پاکستان، طالبان افغان و القاعده.

با درنظرداشت رابطه بین طالبان افغان و تحریک طالبان پاکستان، آخرین گزارش سازمان ملل در باره افغانستان، بیان می دارد که طالبان افغانستان سلاح در اختیار تحریک طالبان قرار می دهد، زمینه آموزش های نظامی آنها را تسهیل می کند و به طور منظم بسته های مالی را در اختیار این گروه قرار می دهد. هدف اساسی القاعده، پس از سال ها فعالیت محدود و سکوت در منطقه، احیای خود بدون رنجاندن میزبانان افغان اش یا جلب توجه منفی غرب به این گروه است.

بادرنظرداشت این موضوع، به نظر می رسد القاعده تصمیم گرفته است تا فعالیت هایش را در پاکستان از طریق تی تی پی اجرا کند، در حالیکه از دید بین المللی نیز مخفی بماند. اهمیت تحریک طالبان پاکستان از نظر القاعده از این جا روشن می گردد که این گروه ۱۵ تن از فرماندهان خود را توظیف کرده است تا در انجام عملیات های تروریستی در پاکستان با تحریک طالبان پاکستان همکاری کنند. همچنان، القاعده در حمله بر چترال در سپتمبر سال ۲۰۲۳ جنگجویان مسلح را در اختیار تی تی پی قرار داد که منجر به کشته شدن ٤ تن از افسران نظامی پاکستان شد. کمپ القاعده در کنر، تحت هدایت حکیم المصری، مسئولیت آموزش بمبگذاران انتحاری تی تی پی را به عهده دارد.

تی تی پی به عنوان مرگبارترین گروه تروریستی در پاکستان طی سه سال گذشته، در ردیف طالبان افغانستان و القاعده نه تنها به خاطر ایدئولوژی و تاریخ مبارزه مشترک با متجاوزین خارجی در افغانستان، بلکه به دلیل اهداف مشترک تطبیق شریعت در پاکستان ، قرار گرفته است.

تحریک طالبان قصد دارد آنچه را طالبان افغانستان در کشور خود انجام داده اند در پاکستان اجرا کند

گزارش هایی مبنی بر کمک تحریک طالبان پاکستان به طالبان افغانستان از طریق به قتل رساندن آن عده از اعضای این گروه که به گروه رقیب طالبان، داعش خراسان، ملحلق شده بودند، وجود دارد. احتمال دارد طالبان به تی تی پی به طور احتیاط آمیز پناهگاه داده باشد و به طور آشکار از القاعده و تی تی پی در افغانستان از طریق آموزش و در پاکستان از طریق حامیان خود از این گروه های تروریستی حمایت کند. تی تی پی با موقعیتی که در پاکستان دارد، احتمال دارد اقدام به حملات زمینی درپاکستان نموده و از طریق یک کاروزار روایت افراط گرایی خشن خود را تقویت کند.

تا آنجایی که استراتیژی ها و تاکتیک های مورد استفاده ترویکا اجازه می دهد، تحریک طالبان پاکستان قصد دارد آنچه را طالبان افغانستان انجام داده اند در پاکستان پیاده کند. امیر نور ولی مهسود در این اواخر در مصاحبه ای با روزنامه خراسان دایری اظهار داشت، "جهاد ما در پاکستان ... به یک مرحله تعیین کننده رسیده است." او در ادامه آشکارا اظهارداشت که "نهادهای امنیتی پاکستان کشور ما را اشغال کرده است" و "هدف ما آزادی وطن و تطبیق قانون الهی در آن است." در یک جمع بندی کلی، به نظر می رسد تحریک طالبان پاکستان روی روایت دو نکته ای مقاومت در افغانستان؛ "آزادی وطن و تطبیق قانون الهی" قصد دارد فعالیت های خود را تشدید کند.

این امر تأثیر احتمالی ترویکا بر چشم انداز تهدید تروریستی در پاکستان می رساند. از سال ۲۰۲۱، تعداد حملات تروریستی در پاکستان هر سال به طور مداوم افزایش یافته است. این امر احتمالاً با سه تغییر احتمالی در سال ۲۰۲٤ ادامه خواهد یافت. یک، تعداد اتباع افغان که در حملات تروریستی در پاکستان شرکت می کنند ممکن است افزایش یابد - در اینجا بمب گذاری انتحاری علیه پرسنل نظامی در سال ۲۰۲۳ در بنو توسط افغان ها را به خاطر داریم. دوم، القاعده با توجه به تمایل این گروه به حملات پرمخاطب، ممکن است تحریک طالبان پاکستان را برای انجام چنین حملاتی آموزش دهد. سه، با توجه به اینکه مربیان ارشد القاعده و طالبان اعضای تحریک طالبان پاکستان را آموزش خواهند داد، احتمالاً کیفیت و پیچیدگی حملات در سال ۲۰۲٤ افزایش می یابد.

حوزه دیگری که احتمال دارد تحت تاثیر ترویکا قرار بگیرد، نفوذ است. در اوایل دهه نود میلادی، القاعده در نهادهای آموزشی پاکستان از قبیل دانشگاه کراچی و پنجاب برای جذب جوانان تحصیل کرده نفوذ کرد. این شبکه های استخدام در دانشگاه ها ممکن است دوباره در پاکستان فعال شوند.

همچنان، تحریک طالبان پاکستان برای اطلاع از آخرین برنامه‌ریزی‌های دولت در مبارزه با تروریسم، ممکن است مانند طالبان در افغانستان، تلاش کند تا به بخش‌های دولتی، از جمله نهادهای استخباراتی نفوذ کند.

سومین و مهمترین بعد نفوذ، نفوذ در نهادهای نظامی است که در اواخر دهه نود القاعده در پاکستان انجام داد. شاید لازم به ذکر باشد که آخرین اقدام تروریستی القاعده در سال ۲۰۱٤ در کراچی بود، زمانی که گروهی از افسران نیروی دریایی تلاش کردند یک ناوچه نیروی دریایی را ربوده و با یک کشتی آمریکایی در دریاهای آزاد برخورد کنند .

القاعده از دهه هشتاد تا سال ۲۰۰۱ تا حدودی در پاکستان آزادانه فعالیت داشت و یک شبکه پیچیده از داوطلبان ملکی را در بسیاری از شهرهای پاکستان ایجاد کرد که در زمینه های جمع آوری منابع مالی، جذب افراد داوطلب، و دادن پناهگاه به اعضای این گروه فعال بود.

ممکن است القاعده دوباره با این شبکه ها تماس بگیرد و آنها را فعال بسازد. مانند این، تعدادی سازمان های شبه نظامی در دهه ۸۰ در پاکستان وجود داشت، نظیر حرکت المجاهدین، لشکر طیبه، و غیره، که با القاعده همدردی داشتند و این روزها چندان فعال نمی باشند. القاعده ممکن است باردیگر با سازمان های شبه نظامی یاد شده تماس برقرار کند و حمایت آنها را برای همکاری با تی تی پی جلب کند.

در نهایت، هردو طالبان و القاعده به خاطر کاروزار پروپاگندای با کیفیت شان مشهور اند. بال رسانه ای تحریک طالبان پاکستان فاقد این ظرافت است. در روشنایی رهنمود طالبان و القاعده، احتمال دارد شاهد بهبود قابل ملاحظه ای در کیفیت پروپاگندای تحریک طالبان پاکستان باشیم.

سون تزو می گوید، "اگر شما خود و دشمنانتان را بشناسید، از نتایج حاصله از صدها جنگ نباید هراسی داشته باشید." با تاسف باید گفت به نظر می رسد پاکستان در ارزیابی جمعی توانایی های تحریک طالبان پاکستان با حمایت طالبان افغانستان و القاعده اشتباه می کند .

یک «اول آمـــریـــکا» در جهان

(بازگشت ترامپ چه معنایی برای نظم جهانی دارد؟)

نویسنده: هال برند، استاد برجسته امور جهانی در دانشکده مطالعات بین المللی جان هاپکینز
مترجم: محمد هدایت
منبع: فارین افیرز، ۲۷ می ۲۰۲٤

اشاره: سخن از پیامدهای بازگشت ترامپ در کاخ سفید در رسانه‌های آمریکایی به یکی از موضوعات کلیدی و جالب تبدیل شده است. معمولا اکثر رسانه‌های آمریکایی روزانه در این باره مطالبی به نشر می‌رسانند. بازگشت ترامپ به کاخ سفید، با توجه به شخصیتی که وی دارد، بدون شک نه تنها تغییراتی در ایالات متحده بلکه در سطح جهان به وجود خواهد آورد. از این رو بازگشت وی به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده یک هیجان سیاسی گسترده ایجاد خواهد کرد.

فارین افیرز اخیرا مقاله‌ای را به نشر رسانده است که به نکات کلیدی سیاست ایالات متحده تحت ریاست جمهوری احتمالی ترامپ اشاره کرده است. مقاله از آن جهت حایز اهمیت است که دیدگاهی را برجسته ساخته است که در آن ایالات متحده به گفته ترامپ نقش پلیس جهان را بازی نکند و به سمت یک انزواگرایی خودخواسته و برنامه ریزی‌شده عقب نشینی کند. این موضوع در زمان ریاست جمهوری قبلی ترامپ به طور روشن بیان می‌گردید.

برای افغانستان اما این ایده از آن جهت مهم است که رهبران پیشین افغانستان نتوانستند این موضوع را درک کنند و بر این باور بودند که ایالات متحده از افغانستان خارج نمی‌شود. به همین خاطر آسیب سختی بر بنیادهای یک افغانستان نوین وارد گردید و ما به صدها سال عقب برگردانده شدیم. این مقاله بخشی از بنیادهای تیوریک عقب نشینی برنامه ریزی شده ایالات متحده از افغانستان را به خوبی توجیه‌پذیر می‌سازد. به همین خاطر کسانی که فکر می‌کنند ایالات متحده در افغانستان شکست خورده است، احتمالا در اشتباه هستند.

(نشریه راه عدالت)

اگر ایالات متحده به یک قدرت بزرگ عادی تبدیل شود، سرنوشت دنیا چه می شود؟ این بدان معنا نیست که اگر ایالات متحده به سمت انزواگرایی آشکار عقب نشینی کند، چه اتفاقی می افتد. بلکه این سؤال است که اگر ایالات متحده چنان که تاحال بوده است و مثل اکثر قدرت‌های بزرگ به جهان نگاه منفعت‌طلبانه و استثمارگرایانه داشته باشد چه می‌شود؟ اگر ایالات متحده این ایده را کنار بگذارد و خود را مجاب کند که دیگر مسؤولیت ویژه‌ای برای شکل دادن نظم لیبرالی در جهان ندارد بلکه مسؤولیت اصلی اش در برابر مسایل داخلی کشور است، چه چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ آیا این پالیسی به نفع یک جهان گسترده و دارای قدرت‌های برابر خواهد بود؟ اگرچه چنین امری یک چرخش متهورانه از هشتاد سال استراتژی یک ابرقدرت خواهد بود، اما یک چشم‌انداز عجیب و غریب نخواهد بود. (به خصوص اگر ترامپ به کاخ سفید برگردد)

در سال ۲۰۱٦، دونالد ترامپ با شعار "اول آمریکا" به ریاست جمهوری رسید. او به دنبال ایالات متحده ای بود که قدرتمند اما دور از انتظار باشد، کشوری که مزایای خود را به حداکثر برساند و در عین حال درگیری های خود را در سطح جهان به حداقل برساند. در واقع، ویژگی تعیین کننده جهان بینی ترامپ این است که معتقد است ایالات متحده هیچ تعهدی در جهان جز به منافع ملی خود ندارد. اکنون ترامپ دوباره برای ریاست جمهوری به میدان آمده است و طرفداران سیاست خارجی او در حزب جمهوری خواه در حال افزایش هستند. در عین حال، خستگی از بنیادهای کلیدی استراتژی جهان‌گرایی آمریکایی به یک امر معمول میان هر دو حزب جمهوری‌خواه و دموکراتیک تبدیل شده است. این امر به این معنی است که دیر یا زود، چه در زمان ترامپ یا رئیس جمهور دیگری، جهان می تواند با ابرقدرتی روبرو شود که به طور مستمر «آمریکا» را در اولویت قرار دهد و شعارش «اول آمریکا» باشد.

آن ورژن از ایالات متحده به منزله یک قدرتی که به طور کلی عرصه جهانی را ترک کند، نخواهد بود. بلکه در برخی مسائل، ممکن است تهاجمی تر از قبل رفتار کند. اما به دفاع از هنجارهای جهانی، تأمین منافع عمومی و حفاظت از متحدان دورترش توجه کمتری خواهد داشت. سیاست خارجی آن کمتر اصولی و در مجموع صفر خواهد شد. به طور کلی، این نسخه از ایالات متحده بدون هر گونه اخلاق بزرگ مسئولیت پذیری در سطح جهان و در عین حال از قدرت بزرگی برخوردار خواهد بود. بنابراین ایالات متحده در چنین حالتی از تحمل بیش از حد بار مسؤولیت در عرصه جهانی با هدف تامین نظم لیبرالی، خودداری خواهد کرد.

نتایج چنین رویکردی زیبا نخواهد بود. یک سیاست خارجی عادی‌تر از سوی ایالات متحده، جهان عادی را به وجود می آورد که شرارت و آشفتگی در آن عادی خواهد بود. جهانی که «اول آمریکا» در آن صدر سیاست‌های ایالات متحده باشد می‌تواند برای اوکراین و سایر کشورهای آسیب‌پذیر در برابر تجاوزات استبدادی کشنده باشد. یعنی در جهان نوعی از بی نظمی متفاوت از آنچه که که هژمونی ایالات متحده برای مدت طولانی در جهان حاکم کرده بود، به وجود خواهد آمد.

با این حال، چنین رویکردی برای خود ایالات متحده ممکن است در دنیایی که قدرت سرد اهمیت بیشتری دارد، دست کم برای مدتی، مفید باشد. زیرا در جهان نظم لیبرال از بین رفته است. بنابراین اگر نظم جهانی بهم بخورد و حتی اگر همه چیز واقعاً از هم بپاشد، آمریکایی‌ها آخرین کسانی هستند که آسیب خواهد دید. شعار "اول آمریکا" بسیار اغوا کننده است زیرا منعکس کننده یک حقیقت اساسی است. به این معنی که ایالات متحده در نهایت در دنیایی پر از هرج و مرج تر رنج خواهد کشید ولی آن زمان خیلی دور است و تا آن زمان، بقیه بهای بیشتری را خواهند پرداخت.

یک ابرقدرت متفاوت

همه کشورها به دنبال منافع خود هستند، اما همه کشورها این منافع را یکسان تعریف نمی کنند. مفهوم منافع ملی به طور سنتی بر حفاظت از قلمرو، جمعیت، ثروت و نفوذ فردی تأکید می‌کرد. با این حال، از زمان جنگ جهانی دوم، اکثر رهبران و نخبگان آمریکا این تصور را که ایالات متحده باید یک کشور عادی مثل همه کشورهای دیگر باشد و به روش عادی عمل کند، رد کرده اند. به هر حال، جنگ نشان داده بود که چگونه ریتم عادی امور بین‌الملل می‌تواند بشریت و حتی ایالات متحده دوردست را در وحشت فرو ببرد. به این ترتیب این اجماع سیاسی، جنبش اصلی طرفدار شعار «اول آمریکا» را که از مخالفان مداخله ایالات متحده در جنگ جهانی دوم تشکیل شده بود، بی اعتبار ساخت و روشن کرد که قدرتمندترین کشور جهان باید دیدگاه خود را نسبت به منافع خود به طور اساسی در هر جایی ازجهان که لازم باشد گسترش دهد.

نتایج چنین اجماعی از نظر وسعت بی سابقه بود. زیرا چنین سیاستی شامل ایجاد ایتلاف‌هایی بود که سراسر جهان را دور می زد، از کشورهایی که در هزاران مایل دورتر از ایالات متحده قرار داشتند محافظت می کرد، بازسازی کشورهای ویران شده را به عهده می‌گرفت، متعهد به ایجاد یک اقتصاد جهانی آزاد و پر رونق بود و رشد دموکراسی در سرزمین های دور را مکلفیت خود می‌دانست. مهم‌تر از همه، چنین سیاستی در بردارنده کنار گذاشتن سیاست‌های جهان‌گشایانه و استثمار عریان بود که سایر قدرت‌های بزرگ معمولاً تا آن زمان دنبال می‌کردند.

ادامه درصفحه٦

یک «اول آمـریـکا» در جهان

(بازگشت ترامپ چه معنایی برای نظم جهانی دارد؟)

ایالات متحده در عوض از هنجارهایی چون عدم تجاوز، خودمختاری، آزادی‌های عمومی و همکاری‌های همگانی که مسیری صلح‌آمیزتر را برای بشریت ارائه می‌کرد دفاع می‌کرد. رئیس جمهور «هری ترومن» در سال ۱۹۴۹ اعلام کرد که: «ایالات متحده اکنون مسئولیتی را که خداوند متعال در نظر داشت برای رفاه جهان و نسل های آینده به عهده می‌گیرد.».

بر زبان آوردن پذیرش چنین "مسئولیت"، آشکار کننده همه چیز و روشن بود. سیاستگذاران آمریکایی هرگز تردید نداشتند که کشورشان از زندگی در دنیای سالم‌تر بیشتر سود خواهد برد تا دنیایی که پر از هرج و مرج و بدون یک نظم مدیریت شده جهانی باشد. اما ایجاد آن جهان مستلزم آن بود که واشنگتن مسائل مربوط به منافع ملی خود را به روشی منحصربفرد محاسبه کند. در واقع هیچ تعریف قبلی از منافع ملی، ایمن‌ترین و آسیب‌ناپذیرترین کشور جهان را ملزم به پذیرش خطر جنگ هسته‌ای بر سر سرزمین‌هایی در قاره‌های دور، یا بازسازی دشمنان سابق به عنوان قدرت‌های صنعتی و رقبای اقتصادی نمی‌کرد. هم‌چنین هیچ تعریفی از منافع ملی مستلزم کمک به شدت نابرابر در امنیت مشترک جهانی نبود که متحدان بین المللی بتوانند عمداً برای دفاع از خود هزینه کمتری نسبت به ایالات متحده بپردازند.

رئیس جمهور «جان اف. کندی» در اوایل دهه ۱۹۶۰ گفت: "من منافع جهان غرب را می بینم اما منافع ملی برای ایالات متحده چیست؟" از نگاه وی سیاست ایالات متحده تنها زمانی معنا پیدا می‌کرد که بدانیم که پیگیری منافع ملی محدود، جهان را به صحنه قتل‌عام تبدیل کرده است. بنابراین واشنگتن باید فضای بین‌المللی بزرگ‌تری ایجاد کند که با سود رساندن به مردمان همفکر خود در سراسر جهان به نفع آمریکایی‌ها هم باشد. دین آچسون وزیر امور خارجه ایالات متحده در سال ۱۹۵۲ توضیح داد: «الگوی رهبری، الگویی از مسئولیت است. آمریکایی ها نباید نگاه محدودی به منافع ایالات متحده داشته باشند، آن‌ها باید منافع خود را به شیوه‌ای گسترده و قابل فهم درک کنند.».

رشد و درخشش ایالات متحده

نباید فکر کنیم که همه چیز از سال ۱۹۴۵ فوق العاده بوده است و وقتی «الگوی مسئولیت» شروع به جان بخشیدن به دولتمردان آمریکایی کرد، تاریخ اساساً تغییر کرد. بلکه این مساله در فضای امنیتی و همکاری اقتصادی به وجود آمد که رهبری ایالات متحده سبب گسترش توسعه شد و استانداردهای زندگی ابتدا در غرب و سپس در سطح جهای اوج گرفت. جنگ ادامه یافت، اما جنگ گرم میان قدرت‌های بزرگ و تسخیر سرزمینی به تاریخ سپرده شد. دموکراسی در غرب شکوفا شد و به بیرون از آن تابید. پوشش امنیتی ایالات متحده، شعله‌هایی را که اروپای غربی و آسیای شرقی را به آتش کشیده بود خاموش کرد و دشمنان دیروز را وادار کرد تا آشتی کنند و مناطق خود را به واحه هایی از رفاه و صلح تبدیل کنند. تا آن زمان بشریت هرگز دستاوردهایی به این خوبی نداشته است. در چنین فضایی بود که ایالات متحده در مرکز نظم لیبرالی قرار گرفت و هژمونی آن به تدریج گسترش یافت و بخش اعظمی از جهان را در بر گرفت.

با این حال آمریکایی ها هرگز به این ایده که باید این نظم را به طور نامحدود حفظ کنند، مکلفیت ندارند. با شروع جنگ سرد، دیپلمات آمریکایی جورج کنان تردید داشت که آمریکایی‌ها وظیفه رهبری جهانی را بر عهده بگیرند. با پایان یافتن این درگیری، با پیروزی خیره کننده غرب در جنگ سرد، «جین کرک پاتریک» سفیر سابق ایالات متحده در سازمان ملل، نوشت که ایالات متحده اکنون می تواند «یک کشور عادی در زمان عادی» باشد.

سه رئیس جمهور اخیر ایالات متحده (اوباما، ترامپ و بایدن) همگی آرزوی فرار از خاورمیانه را داشته اند. با افزایش تهدیدات نظامی، پنتاگون در تلاش است تا ثبات را در مناطق کلیدی اورآسیا به طور همزمان حفظ کند. حمایت گرایی در حال افزایش است. هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات از قراردادهای تجاری بزرگی که واشنگتن زمانی برای رشد اقتصاد جهانی استفاده می کرد، متنفر هستند. در اواخر سال ۲۰۲۳ و اوایل سال ۲۰۲۴، یک دوره شش ماهه دردناک برای کنگره گذشت. زیرا در این مدت تأخیر برای تصویب کمک های حیات بخش به اوکراین شش ماه طول کشید. در هیچ موردی به اندازه این تاخیر شش ماه روحیه چشم انداز ترامپ از «اول آمریکا» قابل لمس نیست.

نسبت مهم بین ترامپ با جنبش اول آمریکا که مخالف حضور رهبری کننده ایالات متحده در جهان بود، این است که او می خواهد کشور را به دیدگاه متعارف تری نسبت به منافع خود در خارج بازگرداند. ترامپ این سوال را مطرح کرده است که چرا ایالات متحده باید به خاطر دفاع از کشورهای کوچک در اروپا یا آسیا خطر ایجاد یک جنگ جهانی سوم را به جان بخرد. او در مورد حمایت از اوکراین در برابر روسیه و دفاع از تایوان در برابر حمله چین تردید داشت. برخلاف آنچه برخی از تحلیلگران استدلال می کنند، در نسخه ترامپ از «اول آمریکا» هیچ استثنایی ندارد. ترامپ علاقه چندانی برای رشد اقتصاد جهانی و هم چنین حمایت از دموکراسی و حفاظت از هنجارهای مهم بین المللی ندارد.

ایالات متحده در دوره ریاست جمهوری ترامپ یک ابرقدرت نسبتا منفعل بود. چنان که در مواردی چون جنگ تجاری با چین، تنش با ایران و کره شمالی، آشفتگی اقتصادی جهانی ترامپ نشان داده است که واشنگتن باید در زمانی که منافعش در خطر است، از پرستیژ ابرقدرتی بگذرد. او برخلاف پالیسی سنتی در این کشور، نظم لیبرالی را که مدت‌ها قدرت ایالات متحده را حفظ کرده است، شامل منافع عمومی آمریکا نمی‌داند.

آمریکای نامحدود

ایده «اول آمریکا» در دوران ریاست جمهوری ترامپ به دلیل مخالفت‌های مشاورانش با این ایده، مخالفت جریان بین‌المللی‌گرایان جمهوری‌خواه در کنگره و بی‌انضباطی شخص ترامپ، به طور کامل تبارز نیافت. با این حال، با توجه به نفوذ فزاینده ایدئولوژیک او در میان جمهوری خواهان و مدیریت اطرافیان نزدیکش، اگر در این دور به کاخ سفید راه یابد، در راستای تحقق کامل تر ایده خود، دو عامل اول را تضعیف خواهد کرد. باید توجه داشت که صرف نظر از این که آیا ترامپ در انتخاب آینده ریاست جمهوری پیروز خواهد شد یانه، ایده «اول آمریکا» یک ایده مرکزی در سیاست‌های ایالات متحده خواهد بود.

یکی از عناصر این استراتژی دفاع از عدم بین الملل گرایی است. ایالات متحده ممکن است قدرت نظامی بی نظیرش را حفظ کند. ممکن است سرمایه گذاری بیشتری در دفاع موشکی، قابلیت های سایبری و سایر ابزارهای حفاظت از کشور خود انجام دهد. ممکن است زمانی که دشمنان به شهروندانش حمله می‌کنند یا حاکمیت آن را به چالش می‌کشند، به شدت پاسخ دهد. با این حال، واشنگتن به دفاع از سرزمین‌های دوردست که بقای آنها آشکارا برای امنیت آمریکا حیاتی نیست، ادامه نمی‌دهد و یا کالاهای عمومی که بیشتر توسط دیگران مصرف می شد، ارائه نخواهد کرد. چرا ایالات متحده باید با روسیه بر سر اوکراین و کشورهای بالتیک یا با چین بر سر سنگ های نیمه‌پنهان در دریای چین جنوبی خطر جنگ را به دوش بکشد؟ چرا پنتاگون باید از تجارت چین با اروپا در برابر حملات حوثی ها محافظت کند؟ بدیهی است که یک کشور عادی این کارها را نمی کند.

یک آمریکای معمولی‌تر، هم‌پیمان محتاط تری نیز خواهد بود. قدرت های بزرگ هیچوقت به پیمان‌ها، نگاه تقدس‌آمیزی نداشته اند. تاریخ پیمان‌ها و ایتلاف‌های سیاسی مملو از ناامیدی‌ها و نگاه‌های دوگانه است. بنابراین، واشنگتن نمی‌تواند با هم‌پیمانان خود برای همیشه سوگند خون ببندد و بدین ترتیب هر زمانی برای گفتگوهای مجدد با دشمنان آماده باشد. در این صورت در ازای تداوم محافظت از منافع هم‌پیمانان مثل اروپاییان یا تولید نفت عربستان سعودی، ممکن است هزینه‌های دفاعی بسیار بیشتری طلب کند. یا شاید به سادگی از اتحاد خود با دیگران خارج شود و اوراسیا را به اوراسیائی ها بسپارد و روی بُعد جغرافیایی ایالات متحده، توانایی کنترل دریایی و زرادخانه هسته‌ای خود برای دور نگه داشتن از آسیب دشمنان حساب کند.

بنابراین، در صورت محدودیت سیاست آمریکایی، «قاره گرایی» ممکن است جانشین «جهان‌گرایی» شود. یک ایالات متحده محدودتر برای تسلط بر نیمکره غربی تلاش خواهد کرد. زمانی که واشنگتن توانایی مدیریت امور امنیتی اوراسیا را از دست دهد، این سلطه بر نیمکره غربی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. بنابراین استراتژی «اول آمریکا» دکترین مونرو را احیا خواهد کرد. دکترینی که عقب‌نشینی ایالات متحده از پایگاه‌های قدیمش را پیش‌بینی می‌کرد و تلاش‌های جدی‌تر را برای محافظت از نفوذ آمریکا در دنیای جدید و سلطه بلامنازع در جغرافیای جدید توصیه می‌نمود.

استراتژی «اول آمریکا» از نظر اقتصادی دارای دوجنبه حمایت از جهان و در عین حال غارت است. به این معنی که ایالت متحده به طور کامل از جهان کناره نخواهد گرفت بلکه هم‌چنان درگیر اقتصاد جهانی خواهد بود. اما به دنبال آن است که مضرات و مزایای مشارکت در اقتصاد جهانی را به طور چشمگیری متعادل کند. دیگر تحمل تبعیض نامتقارن که ایالات متحده بار بیشتر به دوش بکشد و دیگران از مزایای آن استفاده کنند، توسط شرکای تجاری، حتی متحدان دموکراتیک وجود نخواهد داشت. در صورت بازی کردن نقش محدود در جهان، واشنگتن در عوض از قدرت بی بدیل خود برای به دست آوردن منافع بیشتر از روابط کلیدی استفاده خواهد کرد. همان گونه که ترامپ با چین و اتحادیه اروپا نسبت به با تعرفه‌های گمرکی رفتار یکسان کرد، ایالات متحده الزامات یکسانی در برابر متحدان و دشمنانش به طور یکسان به دوش خواهد کشید. بر اساس این ایده ایالات متحده زمانی که نیمی از تولید جهانی را به خود اختصاص می‌دهد، می‌تواند از پس هرگونه آسیبی بربیاید، اما مسلما دنیای رقابتی‌تر اقتصادی نیاز به رفتارهای بدون قید و بند دارد.

ایالات متحده حداقل از جنبه‌های لیبرالی نظم لیبرال عقب نشینی خواهد کرد. اگر دوره اول ترامپ معیار برای قضاوت باشد، ایالات متحده در صورت پیروزی مجدد او در انتخابات آینده، سرمایه‌گذاری کمتری برای ترویج دموکراسی و حقوق بشر در سرزمین‌های دوردست و به‌ظاهر غیر دموکراتیک خواهد کرد. احتمال قطع مناسبات با رژیم های غیر دموکراتیک بیشتر خواهد شد. در دولت دوم ترامپ، در صورتی که تحقق یابد، ایالات متحده حتی ممکن است به مدلی برای رفتار غیر لیبرال تبدیل شود، زیرا افراد قدرتمند خارج از کشور از تاکتیک‌های ترامپ در پرداختن به مسایل داخلی به جای امور بین المللی تقلید خواهند کرد. واشنگتن همچنین می‌تواند با هدف کاهش محدودیت‌های قانونی یا نهادی، بر قوانین بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی تأکید نکند. زیرا نظم لیبرالی که در قوانین بین المللی و سازمان‌های بین المللی تبلور یافته است گاهی سبب کاهش قدرت ایالات متحده شده است.

قدرت بدون هدف

منتقدان «اول آمریکا» هشدار داده‌اند که چنین ایده‌ای برای نظم و ثبات جهانی ویرانگر خواهد بود و این ادعا تا جایی حقیقت دارد. تاریخ سیاست جهانی قبل از سال ۱۹۴۵ از اینکه همه چیز به صورت خود به خودی و بدون مداخله قدرت‌های بزرگ حل گردد نمی امید چندانی به دست نمی دهد. ظهور ایالات متحده به مثابه یک ابرقدرت تعیین کننده در جهان پیامدهای مهمی داشت که در صورت تحقق ایده «اول آمریکا» این پیامدها و این نقش کمرنگ خواهد شد. رهبری آمریکا شیاطین را در قفس انداخت، برنامه‌های توسعه جهانی رشد کرد، جنگ‌های برادرکشی در مناطق حیاتی تا حدی کاهش یافت، جنبه حمایت‌گرایی از مخالفان قدرت های رقیب به منظور تضعیف رقبا و خیلی چیزهای دیگر از تهدیدهای احتمالی که جهان را عذاب می‌داد، کاست.

امروزه، ایالات متحده نسبت به رقبای خود و نسبت به سال ۱۹۴۵ یا ۱۹۹۱ قدرت کمتری دارد. اما قدرت آمریکا همچنان زیربنای نظمی است که جهان از آن برخوردار است. فقط به اوکراین نگاه کنید که اگر تسلیحات، اطلاعات و پولی که واشنگتن ارائه کرده است، نمی‌بود، این کشور به راحتی توسط روسیه درهم شکسته می‌شد. یا به کشورهای اروپایی عضو که در همسایگی روسیه قرار دارند باید نگاه کرد که چگونه در محافظت از خود متکی به ایالات متحده هستند. به وابستگی ناتو برای محافظت در برابر تهدید روسیه نگاه کنید. در آسیا، هیچ قدرتی بدون مشارکت ایالات متحده نمی‌تواند چین را مهار کند. رویدادهای اخیر در خاورمیانه نیز نشان داد که تنها ایالات متحده توان دفاع از خطوط هوایی و دریایی در این منطقه را در برابر حملات ایران دارد.

در حالی که روسیه و چین در حال تولید تسلیحات مختلف هستند، در صورت عقب نشینی ایالات متحده از مواضع قبلی خود، این دو کشور خلاء را پر خواهند کرد. زیرا کشورهای آسیایی و اروپایی به خاطر حفاظت از منافع خود نیازمند نیروی جایگزین هستند.

بنابراین و به احتمال زیاد ایده «اول آمریکا» یک فاجعه برای کشورهایی که در خط مقدم با روسیه و چین هستند خواهد بود. این فاجعه از اوکراین شروع خواهد شد اما به همانجا پایان نخواهد رسید. این امر باعث بی ثباتی فزاینده در نقاط داغ جهان مانند اروپای شرقی یا دریای چین جنوبی خواهد شد.

تجارت و عبور از دریاها بدون هیچگونه مانعی که مردم آن را بخشی از هنجارهای بدیهی می شمارند، در صورت تحقق شعار اول آمریکا به سرعت تغییر خواهد کرد و از بین خواهد رفت. با عمیق تر شدن بی نظمی، کشورهای سراسر اوراسیا ممکن است خود را تا بن دندان از جمله به سلاح های هسته ای مسلح کنند، تا بقای خود را تضمین کنند. تعدیل نیروهای آمریکایی در منطقه هرگونه بهای هرگونه عمل شرارت آمیز را کاهش می‌دهد.

در عین حال، دردسرهای دموکراسی‌ها افزایش خواهد یافت. به خصوص در جاهایی که دموکراسی‌های شکننده تحت فشار حکومتهای خودکامه قرار دارند. اقتصاد جهانی با خطر مواجه خواهد شد و اگر محاسبه روی همکاری‌های ایالات متحده وجود نداشته باشد، کشورها ممکن است تلاش کنند منابع خود را و در نهایت بازار را محدود بسازند.

دنیایی از حسرت

در صورت تحقق شعار «اول آمریکا» این امر برای خود ایالات متحده ممکن است چندان بد نباشد. طنز بزرگ سیاست بین الملل پس از ۱۹۴۵ این است که کشوری که نظم لیبرال را ایجاد کرد کشوری است که کمترین نیاز را

به آن دارد. به هر حال، ایالات متحده همچنان قوی‌ترین بازیگر جهان است. امتیازات جغرافیایی و اقتصادی بی نظیری دارد. در جهانی که بیش از حد آنارشیک شده است، واشنگتن ممکن است برای مدتی به نفع خویش خوب عمل کند.

فرسایش امنیت در اطراف اوراسیا چندین دهه تلاش برای توسعه ژئوپلیتیکی را خنثی می کند، اما امنیت فیزیکی ایالات متحده را به صورت عاجل به خطر نمی اندازد. بازگشت سیاست تسخیر سرزمین‌های کوچک از سوی قدرت‌های بزرگتر ممکن است برای آن کشورها تراژیک و فاجعه‌بار باشد، اما برای ابرقدرتی که سلاح‌های هسته و غیر متعارف در اختیار دارد، سبب هیچ آسیبی نخواهد شد.

ایالات متحده می تواند در صورت کناره گیری از سیاست جهان و وجود هرج و مرج به مراتب بهتر از بسیاری از کشورها از فروپاشی اقتصاد و تجارت جهان عبور کند و از چنین وضعیتی حتی استفاده بهینه به نفع خود داشته باشد و از تکه تکه شدن اقتصاد بین المللی عبور کند.

در صورت تحقق چنین سناریویی کشورهای اروپایی و آسیای شرقی مجبورند سرمایه‌گذاری‌های جدید و عظیمی در دفاع از خود انجام دهند و در عین حال با رقابت‌هایی که ممکن است مناطقشان را از هم بپاشد، مبارزه کنند. فروپاشی امنیت در خطوط دریایی خاورمیانه در درجه اول بر کشورهای اروپایی و آسیایی که بیشترین وابستگی به این مسیرهای تجاری را دارند، تأثیر خواهد گذاشت. حتی رقیب اصلی واشنگتن، چین، در صورت فروپاشی نظم لیبرال، صدمات زیادی متحمل خواهد شد، زیرا علیرغم تلاش شی جین پینگ، رئیس جمهور چین برای خوداتکایی، به شدت به نهاده های خارجی و بازارهای صادراتی متکی است. ایالات متحده می‌تواند از چنین وضعیتی سود ببرد.

در نهایت، البته، ایالات متحده هزینه بیشتری را پرداخت خواهد کرد. زیرا اگر فرض را بر این بگیریم که پس از عقب نشینی ایالات متحده، چین بر مناطقی از آسیای شرقی مسلط شود، ایالات متحده مجبور خواهد شد که هزینه دیپلماتیک و اقتصادی بیشتری در این منطقه کند. گسترش نفوذ چین در سراسر جهان به تدریج می تواند به این کشور برتری فوق العاده‌ای از لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی بدهد و ایالات متحده را حتی در درون قلعه نیمکره غربی ناامن کند. در این میان، اصطکاک اقتصادی بین‌المللی ایجاد شده توسط حمایت‌گرایی و انارشیسم جدید، رشد آمریکا را کاهش می‌دهد، که می‌تواند درگیری‌های اجتماعی و سیاسی را در داخل کشور تشدید کند. اگر دموکراسی در خارج از کشور کاهش یابد و حکومت‌های استبدادی قدرتمند پیشروی کنند، صداهای استبدادی در ایالات متحده به پیروی از دیگر نقاط جهان ممکن است قدرتمند شوند. همان گونه که در دهه ۱۹۳۰ اتفاق افتاد.

در زشت‌ترین سناریو – سناریویی که مورخان آن را پیش‌بینی می‌کنند – ایالات متحده در نهایت و با فروپاشی نظم جهانی تصمیم به حضور در عرصه جهانی خواهد گرفت و این امر مستلزم آن است که دوباره درگیر جهان شود. اما در این صورت از موقعیت بسیار بدتری نسبت به زمان فعلی برخوردار خواهد بود. زیرا فرض بر این است که آن زمانی است که مناطق اوراسیا به طور کلی از کنتر خارج خواهند بود و زمان زیاد در بر خواهد گرفت تا دوباره به کنترل درآیند. هنگامی که ایالات متحده پس از جنگ جهانی اول از درگیری در عرصه جهانی کناره گیری کرد، یک نسل طول کشید تا جهان به طور کامل از هم فروپاشید و جنگ جهانی دوم به وجود آمد که واشنگتن احساس کرد مجبور به ورود به عرصه بین الملل است.

ایده «اول آمریکا» هم جذابیت دارد و هم یک تراژدی است. زیرا در ابتدا یک ابرقدرت را در برابر پیامدهای یک تصمیم‌گیری بد محافظت می‌کند ولی با گذشت زمان سبب خواهد شد که ایالات متحده از چنین تصمیمی تنها ابراز تاسف کند. این امر البته زمانی خواهد بود که بسیاری از کشورها از پیامدهای چنین تصمیمی غمگین خواهند بود.

افغانستان ومعمای حکومت فراگیر

یارمحمد باقری

ما نیاز به حکومتی داریم که ظرفیت اجرای قانون، مهار خشونت، حل وفصل مرافعات و ارائه خدمات عمومی را داشته باشد و درعین حال توسط جامعه ای جسور، مطالبه گر و کاملا سازمان یافته، لجام زده شود.
(عجم آوغلو و رابینسون)

مقدمه

گروه طالبان در اوایل روی کار آمدن مجدد خود به مردم و همسایگان و جامعه جهانی وعده ها یی را داد و بر تعهداتی تاکید کرد که به نظر می‌رسد اکنون به همه آن‌ها پشت پا زده است. از مهم ترین این وعده ها، تشکیل « حکومت فراگیر»، رعایت حقوق زنان و مبارزه با تروریسم بود. اما درعمل دیده شد که طالب غیر از آنچه وعده داده بود ظاهر شد و حکومت را به شیوه انحصاری قبضه کرده است و هرگز حاضر به پذیرش هیچ صدایی در درون این حکومت نیست. استبداد دینی و فرقه ای را برشهروندان تحمیل نمود، سلطه ای کاملا تک قومی و تک جنسیتی را بر سراسر جغرافیای افغانستان مستقرکرد، کشور را به صورت عریان به لانه تروریسم بین المللی مبدل نمود. با گذشت قریب سه سال، هنوز هم بر طبل انحصار می کوبد و در مقابل فشارهای منطقه و سازمان ملل و دولت های آزاد جهان مبنی بر تشکیل یک حکومت فراگیر، خم به ابرو نمی آورد. دراین جستارکوشیده ام تا مراد ازمفهوم «حکومت فراگیر» و امکان و یا امتناع ایجاد آن را در افغانستان تحت اداره طالب توضیح دهم.

۱-پیشینه طرح این مفهوم

مطرح شدن این مفهوم در ادبیات سیاسی افغانستان به دهه ۹۰ و زمانی که منازعه قدرت بین دولت عبوری مجاهدین و جمهوری افغانستان به رهبری دکتر نجیب در حال نهایی شدن بود؛ بر می گردد. درآن مقطع تاریخی احزاب متعدد جهادی و تکنوکراتها و حزب وطن همه داعیه نمایندگی از بخشی از مردم افغانستان را داشتند و متنفذین قومی هم هرکدام مدعی بودند که مدافع منافع قوم خاص و منطقه خاص هستند. منطق عدالت سیاسی و اصول مصالحه ایجاب می کرد که همه جوانب بر اساس شعاع وجودی و حضور فیزیکی شان در حکومت سهیم می شدند و هرجناح و فردی باید سهمی از کیک قدرت بعد از سازش و شکل گیری حکومت بدست می آورد. در مطبوعات و رسانه ها ی مخالف و موافق تحلیل ها و دیدگاههای فراوانی مطرح بود وازحق اگر نگذریم باید اعتراف کنیم که بحث های آن روز در باره حکومت با «قاعده وسیع» برای شکل گیری گفتمان «حکومت فراگیر» کنونی کمک فراوانی کرده است. درتمامی مذاکرات بین احزاب متعارض جهادی و یا احزاب جهادی و چهره های امارت اول طالب، تشکیل یک «حکومت فراگیر» به عنوان راه حل منازعه و استقرار صلح پایدار مورد تاکید بود. پدیده انحصار قدرت به عنوان عامل بی ثباتی و دوام منازعه در جامعه کاملا ناهمگن قومی و فرهنگی شناسایی شده و از سوی بیشتر جوانب قضیه پذیرفته شده بود.

در سال ۲۰۰۱ در اجلاس تاریخی بن نیز، همین نگرش در گفت و گوها و تفسیر و تحلیل های اندیشمندان و نخبگان، گفتمان مسلط تلقی می شد. ازسوی همه جوانب کنفرانس، انحصارسیاسی به عنوان مهم ترین عامل تطویل منازعه دانسته شده و برای نیل به صلح و آشتی ملی، به تشکیل حکومت فراگیر و متشکل از همه اقوام و جریانات سیاسی تاکید می گردید. درجریان برگزاری فرمت نخست مسکو چند ماه پیش از سقوط جمهوریت، ملا برادر، چهره مشهور طالب، ازهمه کشور های منطقه و جامعه جهانی خواست تا به افغانها اجازه داده شود که خود سرنوشت شان را تعیین کنند. با تشکیل حکومت سرپرست، اکثر رهبران امارت به جهان و منطقه اعلام کردند که حکومت آینده افغانستان «همه شمول» خواهد بود. اکنون که نزدیک به سه سال از استقرار امارت دوم طالب سپری می شود، مسئله «حکومت فراگیر» در اظهارات سخنگویان و دیپلمات‌های کشورهای خارجی بخصوص قدرت‌های منطقه و بیانیه‌های سازمان‌ها و نشست‌های بین‌المللی یکی از پرکاربردترین عبارت‌هاست. درهمه جا بحث ها و جدال ها برمحورهای سه گانه، تشکیل حکومت فراگیر، رفع آپارتاید جنسیتی و مبارزه با تروریسم، جریان دارد. تیتر مصوبات اجلاس ها و فرمت های منطقه ای و عنوان مباحث نشست های بین المللی در ارتباط به افغانستان را مفهوم «حکومت با قاعده وسیع» یا فراگیر تشکیل می دهد. به نظر می رسد که هرچه زمان می گذرد، دیدگاهها و نگرشها درمیان جوانب قضیه فاصله افزونتری پیدا می کند. اکنون تشکیل حکومت فراگیر در افغانستان به یک مطالبه جدی، قاطع و مورد اجماع همه جناحهای سیاسی مخالف، کشورهای منطقه و جامعه جهانی، تبدیل گردیده است.کشورهای چین، روسیه و ایران درطول قریب سه سال که طالب مجددا به قدرت برگشته است با اینکه روابط تجاری و دادوستد نسبتا بالایی در سطح کنسولی و اقتصادی با امارت طالب داشته اند، اما در همه گفت و گوهای رسمی و در فرمت ها و نشست های مرتبط به مشکل افغانستان از «حکومت فراگیر» به عنوان یک خواسته مهم مردم، منطقه و جهان از طالبان، یک صدا حمایت کرده اند. معاون وزیر خارجه چین دراین آواخربه صراحت اعلام کرد: «کشورش فعالانه درمورد «یک چارچوب سیاسی فراگیر» و اعمال سیاست های معتدل درافغانستان، برای پیشگیری از تجدید حیات تروریسم ادامه می دهد.». روسها به دلیل عدم تشکیل حکومت فراگیر و عدم مبارزه قاطع با تروریسم در فرمت چهارم مسکو از طالبان دعوت نکرد. درنشست پنجم همین فرمت در سال گذشته در کازان روسیه که طالبان دعوت شده بود، بازهم بر ضرورت تشکیل حکومت فراگیر در قطعنامه پایانی تاکید گردید. در قطعنامه های اخیر شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز بر یک افغانستان امن، فراگیر و در صلح با خود و جهان تاکید شده است. سازمان همکاریهای اسلامی در پانزدهمین نشست این سازمان در پایتخت گامبیا که هیأتی از طالبان نیز درآن حضور داشت، همگام با منطقه و جهان بر ضرورت تشکیل «حکومت فراگیر» در افغانستان تأکید نمود. با این وصف، هنوز تصویر واضحی از مفهوم «حکومت فراگیر» درمواضع همه جناح ها به نظر نمی رسد.

۲-مراد از مفهوم حکومت فراگیر چیست؟

پاسخ به این پرسش، درسه رویکرد ذیل قابل دسته بندی و توضیح است:

رویکرد نخست: تعدادی از تحلیل گران مدعی اند که مراد از حکومت فراگیر چیزی مشابه دولت «وحدت ملی» در عصر جمهوریت است. در واقع، این مفهوم درست به معنای توزیع مناصب حکومتی، تقسیم وزارت ها، ریاست ها ، ولایت ها و... بین چهره‌های قومی، رهبران جهادی، تکنوکراتها و بین رهبران طالبان است. سفیر پیشین افغانستان در ایتالیا مدعی است که حکومت همه شمول دقیقا به همان معنایی است که درجمهوریت تطبیق می شد و آخرین مدل آن «دولت وحدت ملی» بود. ساختاری که در واقع یک تجربه ناکام و مهم ترین عامل فروپاشی نظام سیاسی جمهوریت بود. در اعلامیه ها و مصاحبه ها ی مقامات طالب و مفاد قرارداد دوحه بین امریکا و طالبان هم بیشتر به همین مفهوم از حکومت فراگیر، اشاره شده است. ازتحلیل محتوایی مواضع رسمی امارت دوم طالب هم، همین معنا استنتاج می گردد. حکومت فراگیر در این رویکرد به معنای تشکیل حکومت ائتلافی و تقسیم متناسب مناصب و مقامات حکومتی بین چهره های متعلق به جوانب منازعه است. درجریان مذاکرات بین الافغانی قطر هم پیش از فرار اشرف غنی، همین فرمول از طریق رسانه ها داخلی و خارجی به افکار عامه انتقال یافته بود.

رویکرد دوم: حکومت همه شمول به معنایی امارت اسلامی است. به باور رهبران و بزرگان طالب، حکومت همه شمول اگر عینیت یابد، عین امارت اسلامی است. چون همه مردم مسلمان، عالمان دینی و مجاهدان آن را می خواهند و سالها است که برای برپایی آن علیه اشغالگران شرق و غرب جهاد کرده اند. نظام همه شمول همان نظامی شرعی است که هم اکنون بر سراسر افغانستان حاکمیت دارد. حکومتی که در آن حدود شرعی تطبیق می گردد و افراد و اشخاصی از اقوام مختلف، به ادعای طالبان، به اندازه شعاع وجودی و تناسب حضورفیزیکی قوم خویش دراین قلمرو، عضویت دارند. درجریان مذاکرات دوحه که برخی رسانه ها معلومات نادرستی را از تغییر ماهیت جنبش طالبان وتحول در درک رهبران آن از یک حکومت فراگیر، گزارش کردند، بلافاصله ملا حکیم حقانی موضع گرفت و اعلام کرد که نظام فراگیر ما همان نظام شرعی است که ما برای برپایی آن خون داده ایم و سالها علیه اشغالگران خارجی جهاد کرده ایم. اخیرا خالد حنفی یکی از وزیران کابینه طالبان هم مدعی شد که امارت طالبان حکومت فراگیر است. چون نزدیک یک میلیون نفردرآن کار می کند. اگر حضور مفسدان دزدان دولت پیشین را حکومت فراگیر می گویند، نظام اسلامی هیچ تعهدی برای تشکیل آن ندارد.

رویکرد سوم: حکومت فراگیر به معنای ساختار سیاسی است که در آن به همه موجودیت های مؤثر و متأثر ازقدرت احترام شود و در تمامی مراحل تأسیس آن، همه اشخاص، اقوام و مذاهب و جریانات سیاسی و نهادهای مدنی کشور مشارکت داشته و بنیاد آن بر برابری حقوقی شهروندان و عدالت اجتماعی، التزام به همه معاهدات و کنوانسیون های حقوق بین الدول، شکل گرفته و از طریق تفویض حق تعیین سرنوشت مردم به خودشان و بر مبنای مشوره و رضایت این گروه ها از مجاری چون: انتخابات سراسری و آزاد، رفراندم و یا نظرسنجی‌هایی به وسیله ابزارهای علمی و دقیق، برشالوده یک میثاق ملی و قانون اساسی معتبر، ساخته شده باشد. این حکومت از راه گفت و گو و مذاکرات میان نمایندگان همه جوانب قضیه، به رهبری سازمان ملل متحد در دو مرحله می تواند سامان یابد؛ حکومت فراگیر موقت و حکومت فراگیر دائم. حکومت موقت مامور ساختن بنیادهای حقوقی و سیاسی شکل پایدار و دائم نظام سیاسی در یک دوره موقت در نظر گرفته می شود.

۳- این معما می تواند راه حلی داشته باشد؟

اندکی دقت نشان می دهد که تلقی ها از مفهوم حکومت فراگیر، ازهمدیگر فرسنگها فاصله دارند. اگر از حق نگذریم، حکومت فراگیر به معنای مطابق دو رویکرد نخست را نه اکثریت مردم افغانستان می پذیرند و نه منطقه و ملل متحد. تأمل دقیق، بن بست جدی دراین مفهوم را محرز می گرداند. در رویکرد دوم از حکومت همه شمول، مردم و کشورهای منطقه و سازمان ملل متحد و سازمانهای منطقه ای و اسلامی، چاره ای ندارند جز تن دادن به مدعیات و مطالبات غیر عادلانه و یک جانبه طالب و امارت آن، مردم باید همین سلوک حکمروایی موجود را بدون چون وچرا بپذیرند و منقاد فرامین حاکمان باشند. از طرح هرگونه اعتراض و انتقاد از انحصار حکومت ، محرومیت زنان از کار و تحصیل و سلب آزادیهای مشروع و حذف اقوام ازتمامی ساختارهای تصمیم گیری و رسمی کشور، اجتناب نمایند. تنها حقوقی را که روایت دیو بندی ازشریعت به آنها می دهد بپذیرند.کشورهای منطقه و جهان امارت را به عنوان یک عضو رسمی سازمان ملل متحد و به عنوان یک واحد سیاسی مستقل شناسایی نمایند. دارایی های منجمد شده افغانستان را آزاد کنند و رهبران طالبان را از لیست سیاه بیرون آورند و... انتظاراتی که عملی شدن آنها امکان ناپذیر به نظر می رسد. به همین دلیل، تا کنون که قریب سه سال از سلطه مجدد این گروه می گذرد، طالب نه مشروعیت داخلی پیدا کرده و نه مشروعیت بین المللی. تبعات منفی این انزوای بی پیشینه را بیشتر مردم افغانستان بر دوش می کشند. تمام کشورهای منطقه و کشور های غربی و عربی و اسلامی بدون کمترین انعطاف از طالب می خواهد که به خواست های قانونی مردم خود پاسخ مثبت دهد و حقوق بشر و حقوق شهروندی مردم را احترام بگذارد. به روایت ایدئولوژیک از اسلام که با الزامات یک دولت مدرن و ملی هیچ سنخیتی ندارد و تبعیض، خشونت و ایجاد محرومیت بر مبنای جنسیت و مذهب و قومیت را سبب می شود، برای همیشه خاتمه دهد. برای تأمین صلح پایدار و ادغام در سیستم بین المللی، حکومت فراگیر تشکیل دهد. اما طالب یک صدا و قاطع مدعی است که این کار ها را انجام داده است و امارتش فراگیر است.

به باور راقم این سطور و به رغم توصیه ها و پافشاری های داخلی و خارجی، تشکیل دولت فراگیردرافغانستان کنونی به دلایل ذیل نا ممکن به نظر می رسد:

نخست اینکه طالبان با ساختارفکری دیو بندی و به شدت ایدئو لوژیک خود مدعی است که در بیست سال علیه اشغال خارجی جهاد کرده است. برای توجیه انتحار پیروان خود و توجیه کشته ها و مجروحان خود، این روایت را به شدت تبلیغ می کند، و جنایات و جرایم نا بخشودنی شان را به زعم خود موجه می سازند. ملا هبت الله در آخرین پیام خود مدعی شد «که طالبان درگذشته قصد کشتن هیچ شهروند افغانستان را نداشته اما اگر کسانی کشته شده علت این بوده که پیش روی کفار درحرکت بودند.».

درحالیکه اکثریت مردم افغانستان و اکثریت قاطع طبقات شهری و فرهنگی، این روایت را نمی پذیرند و معتقدند که طالبان خود به ناحق و ظالمانه با جنگ افروزی و با تبانی با افراطیون القاعده، صلح و امنیت منطقه و جهان را تهدید کردند و شورای امنیت سازمان ملل متحد بر مبنای منشور این سازمان برای ورود نیروهای نظامی بین المللی به کشور مان، مجوز رسمی و قانونی داد و مردم افغانستان به کمک سازمان ملل، دست تروریست ها و طالبان را از تسلط بر کشور قطع نمودند. به باور مردم، این گروه طالبان و همکاران تروریست آنها بودند که عامل وضعیت جدید شدند و بعد از معاهده بن و شکل گیری نظام جدید، به جای پیوستن به برنامه های صلح و حرکت در راستای تامین منافع مردم، فرصت طلایی تاریخی توسعه کشور را با جنگ و اقدامات تروریستی از بین بردند و بعد از توافق صلح با آمریکا، بازهم به کشتار و جنایات خود علیه مردم و نیروهای امنیتی با هدف بازگشت به قدرت از راه زور ادامه دادند. تا کنون جرایم جنگی و حملات انتحاری طالبان در مدت بیست سال هرگز توجیه قابل قبول در افکار عامه نیافته است. درطول بیست سال بیش از ده‌ها هزار نیروی امنیتی کشته و یا زخمی شدند. درحالیکه کمکهای خارجی و رونق اقتصادی و رشد شاخصهای توسعه به صورت بی پیشینه زندگی شهروندان را دگرگون ساخته بود. نرخ امید به زندگی به سرعت بی پیشینه رشد کرده بود. اکثریت مردم جنگ طالبان را در این مدت خیانت به کشور دانسته و تمامی جنایات و تخریبات این گروه را جرایم غیر قابل گذشت و عفو می دانند. درنتیجه همین نگرش است که افکار عمومی در افغانستان به شدت از طالب متنفر است و رهبران طالب این واقعیت را به خوبی لمس می کنند.

دوم اینکه طالب برای مردم و جهان ثابت کردند که ظرفیت نهایی شان فقط در تخریب بوده و از هنر حکومتداری خوب، آبادانی کشور، و صلح سازی از بنیاد محروم اند.

سوم، طالب به رغم مخالفت های داخلی و بیرونی، درهمین مدت محدود سلطه مجدد، در سرفصل ها، متون و اسناد و مواد تدریسی مکاتب و دانشگاهها دستبرد هایی غیرحرفه ای ناروایی را زده که محتوای مفردات درسی را به برنامه ای برای مشروعیت بخشی به جهاد خود تبدیل نموده و دانشگاهها و مکاتب را محلی برای تربیت انتحاری و پرورش افراطی گری مبدل ساخته و بنیاد علم و کار علمی را در دانشگاهها و معارف سراسر کشور به شدت تخریب کرده و بخش هایی از جغرافیای افغانستان را به لانه امن تروریستان بین المللی تبدیل نموده اند.

چهارم،گردش آزاد اطلاعات و کار رسانه ای را به حدی با اعمال سرکوب و سانسور به ابتذال آلوده کرده اند که افغانستان کنونی از این جهت به قعر جدول سرکوب ازادی بیان و محدود سازی فضای باز رسانه ای در جهان سقوط نموده است. افغانستان با سلطه طالب تنها واقعیت انحصار و غصب ظالمانه قدرت را تمثیل می کند. بعد از تشکیل اداره طالبانی در ۱۶ سنبله ۱۴۰۰ تمامی مقامات آن در کلیه سطوح عالی و میانی همچون وزرای کابینه، رؤسای ادارات مستقل، معاونان وزرا، والیان و ولسوالان و حتی کارمندان رده‌های اول تا پنجم متشکل از اعضای گروه طالبان و عموماً از قوم پشتون بوده‌اند.

با این تلقی طالب از حکومت فراگیر نه تنها مشکلی حل نخواهد شد بلکه بحران جاری عمیق تر و خطرناکتر خواهد گردید.

ادامه درصفحه۹

در ستایش فرهنگ هزاره‌گی
به‌مناسبت تجلیل از روز فرهنگ هزاره

احسان تیموری

چندسالی است که از روز نوزده می به‌عنوان روز فرهنگ هزاره‌گی در کشورهای مختلف تجلیل می‌شود. پس از سقوط نظام جمهوریت، این تجلیل در کشورهای دیگر بیشتر نیز شده است. این برتری در شرایط موجود چند دلیل دارد:

دلیل نخست آن پاسخ منفی به نظام سرکوب‌گری است که سعی دارد جامعه را به سمت تک فرهنگی شدن، پیش ببرد و فرهنگ یک قوم را بر کل مردم افغانستان هژمونیک سازد و اجازه ندهد که دیگر فرهنگ‌ها رشد و پیشرفت کنند؛ آن هم فرهنگ ناسازگار با شرایط جهانی و اقتضائات عینی جامعه افغانستان و نا توان از حل معضلات جمعی و فردی مردم.

دلیل دوم آن حضور مهاجرین بیشتر در کشورهای توسعه یافته و جهان اول است. کشورهای که تنوعات و تکثرات فرهنگی را نه تنها سرکوب نمی‌کنند، بلکه به‌مثابه بنیاد توسعه فرهنگی و اقتضای عدالت و حقی و از حقوق انسانی احترام می‌کنند و اجازه می‌دهند همگان داشته‌های فرهنگی خود را به نمایش بگزارند و از آن به‌عنوان یک ثروت عظیم ملموس و غیر ملموس حفاظت نمایند.

دلیل سوم خود باوری فرهنگی است. پس از مقاومت غرب کابل از هویت هزاره قباحت‌زدایی شد و روز به روز ابعاد و زوایای این هویت به نمایش گذاشته می‌شود. اگر در گذشته کسی از بدن آرایی و مدیریت بدن خود به سبک زیست و فرهنگ هزاره خجالت می‌کشید و از صحبت‌کردن به لهجهٔ هزاره‌گی احساس حقارت می‌کرد، اما به یمن تداوم و گسترش جریان احیای هویت، افتخار آفرینی هزاره‌ها در میدان‌های مختلف و آشنایی با تکثرات و تنوعات فرهنگی و زیستن در جهان‌های اجتماعی مختلف، دیگر هزاره بودن نه تنها ننگ و جرم نیست، بلکه یک افتخار و ارزش است.

اما سوال این است که چگونه باید از این روز تجلیل کرد؟ این یک اصل اساسی در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌هاست که رفتارها و کنش‌های او معطوف به حل مسایل و مشکلات است. براین اساس اگر در سال‌های نخستن این اقدام بیشتر جنبهٔ نمادین و مناسکی داشت، اما در شرایط موجود بایسته این است که تجلیل ما از این روز دقیقا معطوف به مسایل بنیادی جامعه و یا تهدیداتی باشد که جوهر و محتوای اصلی فرهنگ ما را نشانه گرفته است.

از این رو، من به برجسته سازی برخی از عناصر صوری و محصولات فرهنگ هزاره احترام قایلم و همچنین به این موضوع نیز واقفم که بازنمایی عناصر فرهنگی هزاره به همان شک سنتی و تاریخی آن از سوی دیاسپورا و نسلی که مدت‌ها در فرهنگ‌های دیگری زیست کرده‌اند، اگر نگوییم ناممکن است، ولی می‌شود گفت که دشوار است. اما سخن این است که نباید این ذهنیت را القا کرد که منازعه فرهنگی هزاره با فرهنگ غالب برسر همین صورت‌های فرهنگی است که این روزها از آن تجلیل می‌شود.

به نظرم منازعه فرهنگی ما ریشه‌ای و بنیادی است و بر سر مؤلفه‌های شناختی، ارزشی، هنجاری و نمادی است که هویت‌ساز، قدرت آفرین و پیشران هزاره‌ها در بحران‌های مختلف از گذشته تا کنون بوده است. همواره باید این سوال را به صورت جمعی و فردی مرور کنیم که آنچه ما را تاکنون به‌عنوان یک جامعه حفظ کرده و به زندگی مردم معنا بخشیده و ما را از دیگران متمایز می‌سازد چه بوده و هست؟ از این رو، به برخی از مهم‌ترین خصوصیات فرهنگ هزاره که می‌تواند حلال مشکلات امروز و فردای جامعه افغانستان باشد اشاره می‌کنم. برخی از این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱. نوعدوستی؛ ویژگی دیگر فرهنگ هزاره‌ها نوع دوستی است. در نظام ارزشی هزاره‌ها همهٔ انسان‌ها به دور از هر نوع تعلق قومی و مذهبی به‌عنوان انسان مورد احترام بوده و هستند. اساسا انسان در نظام ارزشی هزاره جایگاه والا دارد و کشتن انسان بزرگترین گناه است. لذا میزان خشونت و جنگ در میان هزاره‌ها پایین است. نوع دوستی این نیست که صرفا به وجود انسان احترام گذاشته شود، بلکه احترام به حقوق و مزایای اجتماعی او نیز از مهم‌ترین لوازم نوع دوستی است. از همین رو، هزاره‌ها بدنبال حذف و محرومیت هیچ کتله فرهنگی در افغانستان نبوده و مدافع حقوق تمام شهروندان افغانستان اعم از مردم و زن بوده است. شهید مزاری برخاسته از همین فرهنگ بود؛ شعار اصلی وی این بود که باید به حقوق همهٔ اقوام و مردم افغانستان احترام گذاشته شود. ایشان به‌صراحت اعلام کرده است که راه حل معضل افغانستان حذف اقوام نیست، بلکه برابری اقوام، صلح، گفتگو و دست برداشتن از منطق جنگ و حذف است. از این رو، است که هزاره‌ها مدافع حقوق بشر، ارزش‌های متعالی انسان و کرامت انسانی است. براساس این ویژگی همه در انسان بودن مشترکند و از حقوق اساسی به صورت برابر برخوردارند؛ فرقی میان اقشار، اصناف و به‌خصوص جنسیت‌های مختلف نیست.

۲. مدارای اجتماعی؛ در فرهنگ هزاره پلورالیسم و مدارای اجتماعی یک ارزش بنیادی است؛ چیزی که در مباحث علوم اجتماعی از آن به نسبیت فرهنگی تعبیر می‌شود و همه حق زیستن محترمانه دارند. از این رو، معتقدند که باید حقوق همهٔ فرهنگ‌ها و پیروان یک فرهنگ در جامعه رعایت و تضمین شود. از این رو، نباید یک نظام ارزشی و مکتب فکری اعم از الهی و بشری بر همگان حکومت کند و تنوعات نادیده انگاشته شود. به بیان فنی‌تر در نظام ارزشی هزاره پلورالیسم الهیاتی با پلورالیسم اجتماعی متفاوت است. یعنی هیچ کسی حق ندارد که به بهانه رستگاری اخروی فرهنگ فرهنگ خود را بر دیگران تحمیل کند و تلاش نماید که دیگران را نیز بدنبال خود بکشاند. از این رو، نباید یک فرهنگ تحقیر، توهین و تخفیف شود و پیروان آن از حقوق انسانی و شهروندی خود محروم شود. لذا هزاره‌ها در افغانستان باهمگان رفتار برابر داشته و حتی مدافع حقوق اقلیت‌ها بوده‌اند. از این رو، هزاره‌ها با تکثر فرهنگی نه تنها مشکلی ندارد، بلکه از آن برای توسعه و پیشرفت استفاده می‌کنند. این ویژگی سبب شده است که پدیده شوم هر نوع افراط‌گرایی اعم از قومی، ایدئولوژی و مذهبی شکل نگیرد. مردم به خاطر عقاید و باورهای شان سلاخی و مور ستم و تبعیض واقع نشوند.

۳. عدالت اجتماعی؛ عدالت اجتماعی یک اصل مسلم در نظام فرهنگی هزاره است. در نظام فرهنگی هزاره نه ظلم مجاز است و نه ظلم پذیری. گفتمان‌های مختلف غربی، شرقی و اسلامی که در صدسال اخیر در کشور جولان کرده است، نتوانیست عدالت را به‌عنوان یک گفتمان در متن زندگی مردم هژمونیک سازد و یا عدالت را به‌عنوان دال محوری خود تعریف نمایند. اگر در آنجا سخنی از عدالت رفته است، بعد شعاری، اغواگری، قومی و تباری داشته است، اما در گفتمان عدلت‌خواهی هزاره‌ها عدالت به‌عنوان یک ارزش انسانی برای همهٔ مردم و فراتر از قوم، تبار و مذهب و به‌عنوان یک زبان مشترک برای گفتگو و حل بحران، مطرح است. در عمل نیز در بیست سال گذشته نشان داد که هرجا ستم صورت گرفته است، هزاره در خط مقدم دفاع از مظلومین بوده است. یک نمونهٔ آن همراهی با کشته شدن فرخنده بود. زنان و دختران هزاره همدلانه تابوت فرخنده را برداشتند و فعالان رسانه‌ای بشترین دادخواهی را کردند. یک نمونهٔ آن حمایت از تحصیل برابر دختران و پسران و برخورداری زنان از حقوق مسلم‌شان است. به تعبیر آن شاعر هموطن ما، نام شکوهمند عدالت هزاره است. هزاره قربانی عدالت‌خواهی شده و هزاره بیشترین هزینه را برای عدالت پرداخته است. تفسیر هزاره از عدالت قومی نیست، بلکه انسانی است و همگان در آن جایگاه خود را می‌یابد و به حقوقش می‌رسید.

۴. گفتگو به‌مثابه کشف حقیقت؛ در زندگی اجتماعی هزاره‌ها گفتگو راه رسیدن به حقیقت است و جز تعامل ارتباطی هیچ راهی برای کشف حقیقت وجود ندارد. لذا بجای روی آوردن به خشونت و جنگ تلاش دارند که با گفتگو مشکلات خود را حل کنند. همین امر سبب شده است که هزاره‌ها هیچ وقت به‌صورت پیشگامانه دست به سلاح نبرند و برای حل مشکل به جنگ چنگ نیندازند. حتی در زمانیکه جنگ بر آنها تحمیل شده است، باز دست از گفتگو بر نداشته‌اند. برای نمونه در اوج جنگ‌های غرب کابل شهید مزاری گفتگو را تنها راه برون رفت از بحران می‌دانست و همگان را به گفتگو دعوت می‌کردند. حال نیز از مطابق فرهنگ هزاره راه حل بحران افغانستان جنگ، خشونت، استفاده از زور نیست، تنها و تنها راه برون رفت از بحران و رسیدن به یک نظام سیاسی با ثبات گفتگوی برابر است.

۵. آبرو و عزت نفس ملی؛ در میان هزاره‌ها آبرو یک بحث بسیار مهم و ارزشمند است. بنابراین، هر کاری که این اصل را خدشه دار کند، مذموم است. آبرو و عزت نفس بالاترین سرمایه اجتماعی هزاره‌ها است که آن را با هیچ چیزی معاوضه نمی‌کنند. لذا دوزدی، تعرض به نوامس، حق دیگران را خوردن، غدعه و نیرنگ، قتل، طلاق و دیگر انحرافات اجتماعی، کجروی و آسیب‌های اجتماعی در سطح روابط اجتاعی در میان هزاره‌ها پایین و در مقابل سرمایه اجتماعی فوق العاده بالا است. در سطح ملی نیز آبروی کشور برای هزاره‌ها مهم است. لذا در طول تاریخ هزاره‌ها کاری نکرده‌اند که آبرو و سرمایه اجتماعی افغانستان در سطح منطقه‌ای و بین المللی خدشه دار شود و هیچ وقت خود را تحقیر نمی‌کنند.

۶. آبادانی و خوداتکایی؛ در نظام فرهنگی هزاره آبادانی و خود اتکایی یک اصل است. لذا در میان هزاره‌ها اشراف‌گرایی، تن پروری، تنبلی و بی‌کاری، ننگ و عار است. همچنانکه این مثل در میان هزاره‌ها معروف است؛ «از انسان بی‌کار خد بی‌زار». در میان هزاره‌ها متکی بودن به دیگران مذمت شده است و شخص باید روی پای خود بایستد. از همین رو، هزاره‌ها هر جا بوده و رفته، آبادانی و عمران را به ارمغان آورده‌اند. همانگونه که یک فرد در داخل خانواده سر بار نیست و در اقتصاد خانواده سهم می‌گیرد، هزاره‌ها در سطح نظام اجتماعی نیز سربار نیستند و در پیشرفت سهم می‌گیرند. در نظام ارزشی هزاره، اقتصاد سیاه، چپاول، مافیاگری، قاچاق و غارتگری منفوراست و میزان آن نیز پایین است؛ چون در آبادانی نقشی ندارد و با آبرو و عزت مغایر است. نمونه‌های این ویژگی فرهنگی هزاره بسیار مشهود است. مکتب سازی، راه سازی، پل سازی، رسیدگی به نیازمندان و امور عام المنفعه از این دست با هزینه شخصی نمونه بارز این است ویژگی است. در حالیکه تأمین این امور از وظایف حکومت‌ها است.

۷. رواداری و نیکی اجتماعی؛ یکی از خصوصیات ارزشی فرهنگ هزاره رواداری اجتماعی است؛ این گزاره در میان هزاره‌ها معروف است؛ هر آنچه را به خود می‌پسندی به دیگران نیز بپسند. از منظر سیاسی نکته بسیار مهم این است که این ویژگی فرهنگ سبب شکل‌گیری یک عقلانیت خاص شده است. برخلاف نظریه تنازع بر بقا، منطق حاکم بر زندگی اجتماعی هزاره‌ها تعاون بر بقا است. طبق این اصل هزاره‌ها در کارهای جمعی نه تنها بدنبال منافع فردی و شخصی و شانه خالی نمودن از کار جمعی نیست، بلکه برای بقای جمع هزینه می‌کند و کوشش می‌ند برای بقای جمع تعاون و همکاری می‌کند. در متن زندگی هزاره‌ها در طول تاریخ این ویژگی بوده و است. کمک خیرین هزاره به نیازمندان، دادن هزینه برای کارهای عام المنفعه و اقدام جمعی برای سرنوشت جمعی نمونه‌های عینی تعاون بر بقا است.

۸. حفظ حریم‌های اجتماعی؛ در فرهنگ هزاره حریم‌های اجتماعی مورد احترام است. به مقتضای عدالت اجتماعی باید به حقوق تمام خرده اقوام احترام قایل شود. در جامعهٔ که شکاف تنوعات فرهنگی فراوان است باید طبق این اصل، تدبیری سنجیده شود که همه به حقوق شان برسند. بعد سلبی این ویژگی استبداد ستیزی و تمرکزگرایی است. زیرا در منطق استبدادی حرمت و اقتضائات حریم‌های اجتماعی حفظ نمی‌شود و فرهنگ عدهٔ خاص بر همگان تحمیل می‌شود و گروهای فرهنگی از مداخله بر سرنوشت خود محروم می‌شوند. بعد ایجابی آن تکثرگرایی سیاسی، مشارکت جمعی، حاکمیت مردم است. یک نمونهٔ برجسته ساختاری آن، فدرالیزم به‌عنوان یک نظام سیاسی کارامد و متناسب با فضای افغانستان است.

۹. صداقت و امانتداری؛ صداقت و امانتداری در میان هزاره‌ها یک ارزش فرهنگی نهادینه شده است. کمتر موردی را سراغ داریم که هزارها به میهن، اداره، اموال عمومی و هر جایی که به او اعتماد شده باشد، خیانت کرده باشند؛ خصوصا در مسایل حیثتی. نمونه‌های فراوانی در این زمینه از گذشته‌ها وجود دارد که نیازی به ذکر آن نیست.یک نمونهٔ آن عدم خیانت به پروسه‌های ملی است. برای مثال در بیست سال دوران جمهوریت آبروی دموکراسی و حاکمیت مردم را هزاره‌ها خریده بود. همچنین هزاره در تاریخ کشور پای هیچ کشور خارجی را در افغانستان باز نکرده است و یک وجب خاک کشور را به بیگانه نسپرده است و به‌عنوان نیروی نیابتی کشورهای دور و نزدیک علیه اقوام دیگر نجنگیده‌اند.

۱۰. دانایی محوری؛ در فرهنگ هزاره دانایی بسیار ارزشمند است و هیچ حد و مرزی برای آن وجود ندارد. در بیست سال دوران جمهوریت هزاره‌ها مناطق خود را به مکتب و دانشگاه بدون سقف تبدیل کرده بودند. در دور ترین نقاط حتی با هزینه شخصی مکتب ساخته بودند تا فرزندان شان درس بخوانند و در آبادانی کشور سهم بگیرند. خانواده‌ها از فرزندان با سختی تمام حمایت می‌کردند که درس بخوانند. در هیچ منطقهٔ هزاره نشین مکتب تعطیل و تخریب نشد. هیچ مکتبی آتش زده نشد و اموال آن را چور نکردند. در فرهنگ هزاره نگاه جسنیتی به علم و دانش وجود ندارد؛ اقتضای عدالت اجتماعی این است که همگان برای داشتن زندگی بهتر و بهره‌مندی از مزایای زندگی خوب و اظهار خود و سیدن به آزادی حقیقی باید تحصیل نماید و علم بیاموزند.

در پایان این نکته را نیز یادآوری می‌شوم که در تجلیل از فرهنگ هزاره ما باید از فرهنگ هزاره به‌مثابه یک فرهنگ درهم‌تنیده و دارای عناصر مختلف و گوناگون تجلیل و تکریم نماییم و در بازنمایی این روز، اسیر تقلیل‌گرایی نشویم؛ تقلیل محتوای فرهنگ به صورت، محصولات و نمادهای آن در گام اول و تقلیل صورت‌ها و نمادهای مختلف و متنوع به موارد خاص آن در گام دوم. همچنین به این نکته نیز التفات داشته باشیم که این روز را فراتر از غیریت‌سازی‌های درونی تکریم کنیم. زیرا فرهنگ هزاره پیچیده و دارای عناصر مختلف است که همگی در درون فرهنگ هزاره به‌نحوی جانمایی و پیگربندی شده است؛ اگر نگاه طیفی به عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ هزاره داشته باشیم، همانگونه که رقص، پیشپو، دمبوره و سرنی، در یک سر طیف فرهنگ هزاره قرار دارد، اعمال دینی، حج، محرم، عاشورا، کربلا، عزاداری و دیگر در سر دیگر طیف قرار دارد. این را بدین جهت عرض کردم این تنوعات نباید ما را درگیر غریت سازی‌ها سازد؛ چنانکه نمونه‌های آن کم کم مشهود است.

در زندگی اجتماعی هزاره‌ها گفتگو راه رسیدن به حقیقت است و جز تعامل ارتباطی هیچ راهی برای کشف حقیقت وجود ندارد. لذا بجای روی آوردن به خشونت و جنگ تلاش دارند که با گفتگو مشکلات خود را حل کنند. همین امر سبب شده است که هزاره‌ها هیچ وقت به‌صورت پیشگامانه دست به سلاح نبرند و برای حل مشکل به جنگ چنگ نیندازند. حتی در زمانیکه جنگ بر آنها تحمیل شده است، باز دست از گفتگو بر نداشته‌اند. برای نمونه در اوج جنگ‌های غرب کابل شهید مزاری گفتگو را تنها راه برون رفت از بحران می‌دانست و همگان را به گفتگو دعوت می‌کردند. حال نیز از مطابق فرهنگ هزاره راه حل بحران افغانستان جنگ، خشونت، استفاده از زور نیست، تنها و تنها راه برون رفت از بحران و رسیدن به یک نظام سیاسی با ثبات گفتگوی برابر است.

راهـــکارهای حقوقی حل معضل کوچـــی در افغانستان

محمد علی ابراهیمی

اشـاره: مسـاله یا معضـل کوچی‌گری و منازعـات دوام‌دار میـان کوچیـان و ده‌نشـنیان در افغانسـتان بـه خصـوص در مناطق مرکزی افغانسـتان، بخشـی از زخم ناسـوری اسـت که ریشـه در سـتم تاریخـی ایـن سـرزمین دارد. ایـن امـر بیـش از آن کـه یـک معضـل اجتماعـی باشـد، سـاخته و پرداختـه صاحبـان قـدرت و حاکمـان گذشـته افغانسـتان بـوده اسـت. از همیـن رو علی‌رغـم پیشـرفت خیره‌کننـده جهـان و رشـد زندگـی شهرنشـینی، هنـوز در افغانسـتان نوعـی از زندگـی بـدوی فلاکت‌بـار بـه گونـه آگاهانـه و سازماندهی‌شـده، ترویـج می‌گـردد. هـدف از تـداوم ایـن شـیوه زندگـی کـه در وهلـه نخسـت غصـب و غـارت سـرزمین و برهـم زدن ترکیـب جمعیتـی و گذشـته‌های تاریخـی و فرهنگـی یـک سـرزمین اسـت. در ایـن رونـد ظالمانـه و شـوم البتـه کـه در ابتـدا کتله عظیمـی از انسـان‌های صحراگـرد قربانی می‌شـوند و در مرحله دوم کسـانی کـه در سـرزمین اجـدادی و آبایی خویش سـاکن هسـتند. معضـل کوچیگـری هرسـاله بـا شـروع فصـل بهـار و سرسبزشـدن مناطـق تشـدید می‌گـردد و بـا فرارسـیدن فصل خـزان و زمسـتان تـا حـدی کاهـش می‌یابـد. در سـال جـاری نیـز ایـن مسـاله از هـم اکنـون شـروع شـده و گزارش‌هـای تکان‌دهنـده‌ای از سـتم و غـارت کوچی‌هـای در هزاره‌جـات می‌رسـد. از همیـن رو یکـی از اسـاتید دانشـگاه اسـتاد محمدعلـی ابراهیمـی پژوهـش نسـبتا بلنـدی را بـرای نشـریه فرسـتاده اسـت کـه در سـه قسـمت بـه حضـور خواننـدگان گرامـی ارائـه می‌شـود.

(نشریه راه عدالت)

مقدمه

مردم افغانسـتان، یکـی از محروم‌ترین نقـاط جهان بوده و هسـتند. موقعیـت سـرزمینی آن بین فلات ایـران و تبت چین بیانگـر ایـن اسـت کـه بایـد تمـام منابـع و ذخایـر زیـر زمینی ایـن دو ناحیـه را دارا باشـد. براسـاس تحقیقـات انجـام شـده چنیـن می‌باشـد. یعنـی ایـن پهنـه از چنـان غنـای برخـوردار اسـت کـه اگـر روزی از چنـد در صـد ظرفیـت آن بهره‌برداری به‌عمـل آیـد، تمـام سـاکنان آن در نازونعمـت غـرق خواهنـد شد .

تنهـا عامـل و مانـع انکشـاف ایـن سـرزمین، نـاکار آمدی نظام‌هـای سیاسـی آن بـوده اسـت. دولت‌هـا و فرمـان روایـان ایـن بلاد از کمتریـن هوش و قدرت مدیریتی برخـوردار بودند. آنـان فرصت‌هـای طلایـی حاکمیـت خـود را صـرف تنازعـات قومـی و حمایت‌هـای بی‌ثمـر قبیلـه‌ای کردنـد. به‌تنهـا چیزی کـه اعتمـاد نداشـتند مـردم افغانسـتان بـود و فقـط از طریـق اتـکا به‌قدرت‌هـای خارجـی سـعی در اسـتمرار قـدرت کردنـد.

ایـن واقعیتـی تاریخـی ایـن سـرزمین اسـت. بـا کمتریـن تحقیـق پیرامـون علـل پسـماندگی ایـن خـاک می‌تـوان به‌چنیـن نتایجـی رسـید. اگـر نظـام سیاسـی در هـر گوشـه و بیغولـه جهـان موجـب تکامـل و تعالـی مـردم آن شـده، در افغانسـتان ثمـره جـز نقمـت و بدبختـی بـرای مـردم نداشـته اسـت. دولت‌هـا در سـایر بـلاد جهـان بزرگتریـن چتـر حمایتی و امنیتـی مـردم به‌شـمار می‌رونـد و فرمـان بـران در مقابـل مالیـات ناچیـزی کـه بـرای نظـام می‌پردازنـد بیش‌تریـن خدمـات را از کاربـران نظـام می‌خواهنـد، ولـی در افغانسـتان ایـن حکومـت و شـاه زاده‌ها بودند کـه از مردم طلـب کار بوده و خـود را از هرگونـه مسـؤولیت بـری می‌پنداشـتند.

حداقـل حاکمیـت دوصدسـاله پشـتونها از چنیـن ویژگی برخـوردار بـود. لـذا بـا جرئـت می‌تـوان گفـت: قبـل از این‌هـا افغانسـتان به‌عنـوان یکـی از نقـاط حاصـل خیـز و پرنعمـت جهـان، دارای شـهرت و آوازه بلنـد بـوده اسـت. برهمیـن اسـاس در مـورد تاریـخ و تمـدن کهـن افغانسـتان دیدگاه‌های مختلفـی وجـود دارد؛ کـه مهـم تریـن آن ایـن اسـت کـه این سـرزمین حتـی در ماقبل تاریخ از جملـه مناطق متمدن و آباد جهـان به‌شـمار آمـده اسـت. مورخـان آن را در حـول و حوش تمدن‌هـای خاورمیانـه قلمداد کـرده اند. (کورنا، لـورل، ترجمه فاطمـه شـاداب، افغانسـتان، ص ۲۶). بقایای حجاری مجسـمه بـودا (کـه توسـط طالبـان تخریـب گردیـد) شـاهد گویایـی از توسـعه مدنیـت ایـن سـرزمین می‌باشـد. ایـن منطقـه قبـل از نامگـذاری به‌خراسـان یکـی از حاصل خیز تریـن نواحی جهان بـوده و صـدور غـلات از آن‌جـا به‌سـایر جاها صـورت می‌گرفته اسـت. مورخـان می‌گوینـد: افغانسـتان در گذشـته از لحـاظ تولیـد گنـدم خودکفـا بـود. (علی‌آبـادی، علیرضـا، افغانسـتان، ص ۳۹). ولـی اکنـون دریـغ از یـک قرص نان کـه تحصیل آن برابـر با خـون پدر اسـت.

فقـدان دانـش اداره و سـازوکار حاکمیـت در دو قرن اخیر باعـث سـیر نزولی حیات اجتماعی شـده و مردم این سـرزمین را با مشـقت طاقت فرسـا مواجه کرده اسـت. کشـورهای سلطه طلـب از تنـوع قومـی این مردم سـوء اسـتفاده کـرده و نظامها را سرسـپرده خـود سـاختند. بـا ایـن کـه تنـوع قومـی خـود نقـص نیسـت. اگـر نظام‌هـای قبلـی دارای مـخ و هـوش قـوی می‌بودنـد و به‌زندگـی مـردم اهمیـت قایـل بودند، تنـوع قومی را تبدیـل به‌فرصـت می‌کردنـد و از اسـتعداد اقـوام مختلـف بـرای انکشـاف سـرزمین خـود بهـره می‌بردند.

ایـن غفلـت، هم قوم آنان را گریسـنه و پسـمانده سـاخت و هـم به‌محرومیـت سـایر اقـوام افـزود. در نتیجـه به‌جرئـت می‌تـوان اذعـان کـرد کـه فقدان خـردورزی سیاسـت مـداران بـلای جـان مـردم کشـور گردیـده اسـت.آنان فکـر کردنـد که بازورگویـی و یکجانبه‌نگـری هـم می‌شـود سـرزمین را گرفـت و هـم می‌شـود قـوم خـود را به‌رفـاه رسـاند. امـا گذشـت زمان ثابـت کـرد کـه هیـچ یـک از اهـداف فـوق بـر آورده نگردیـده اسـت. امـروز مـردم پشـتون به‌همـان میزانـی فقیـر دارنـد که سـایر اقـوام گرفتـار آن اسـت. به‌اسـتثنایی عـده معـدود، بـلا و مشـکلات دامنگیـر تمـام مـردم از جملـه پشـتون‌ها و اخصـاً کوچی‌هـا هـم شـده اسـت. پـس نتیجـه می‌گیـریم کـه شـیوه فرمـان روایـی قبلی کاملاً اشـتباه بوده اسـت و شایسـته اسـت کـه متـروک بماند.

ولـی بـا تأسـف باید گفـت کـه در سـال‌های اخیـر برخی گروه‌هـای قومـی نمی‌تواننـد خصلت‌هـای قدیمـی خـود را تـرک و اخـلاق و منـش خود را دگرگون سـازند. آنان همان راه و طریـق نـاکام قبلـی را در پیـش گرفتـه بـرای خـود امتیازاتی قایـل هسـتند. از جملـه آنـان کوچیـان می‌باشـند. انتظـار این گـروه قومـی آن اسـت که با امن شـدن کشـور مجـدداً بتوانند فراقانونـی عمـل نماینـد و همـان امتیازاتـی را کـه نظام‌هـای فاسـد قبلـی بـرای آنـان قایل بـود، دوبـاره اعـاده گردد.

در حالـی کـه ایـن مسـأله من بعـد قابـل مطالبه نیسـت. امـروز شـرایط و اوضـاع در افغانسـتان به‌کلـی متحـول شـده اسـت. هرچنـد برخـی نخواهنـد، یـا تغییـر اجتماعـی را درک نتواننـد، ولـی ایـن یـک واقعیـت اسـت. پـس بـا زورگویـی و امتیـاز خواهـی نمی‌شـود به‌اهـداف حتـی قانونی خود رسـید، تـا چـه رسـد کـه مطالبـات فراقانونـی و نـا مشـروع باشـد. منازعـات اجتماعـی در هرجامعـه‌ای ممکـن اسـت واقع شـود، امـا بـرای آن راه‌حل‌های عقلایی وجـود دارد. احتـرام به‌حقوق همدیگـر کلیـد حـل معماهـا اسـت. لـزوم اجتنـاب از ایجـاد بحـران می‌طلبـد کـه همـه دنبـال راه‌حل‌هـای علمـی و عملی باشند .

بنابرایـن سـؤال اصلی این پژوهش آن اسـت کـه منازعات کوچی‌هـا بـا هزاره‌هـا چه‌راهکارهـا و راهبردهـای عملـی می‌توانـد داشـته باشـد؟! به‌دیگـر عبـارت: معضـل کوچـی در افغانسـتان دارای چـه پیشـینه، احـکام فقهـی و راهکارهـای حقوقـی می‌باشـد؟

پاسـخ این پرسـش نیازمند تحقیـق گسـترده کتابخانه‌ای بـود. به‌همیـن علـت بیـش از دو مـاه اسـت کـه پـروژه مـورد مطالعـه واقـع شـد و اینـک ماحصـل یافته‌هـا در قالـب ایـن طـرح تحقیقاتـی به‌منشـه ظهـور رسـید. پـس در آغـاز لازم بـود نـگاه اجمالـی به‌تاریـخ کوچی‌گـری شـود تـا بـا شـناخت زمینه‌هـای پیدایـش و رشـد تدریجـی آن، امـکان ارائـه بحـث فقهـی - حقوقـی و جریـان شناسـی حمایتی از آن هـم فراهم شـود. راهکارهـای حـل معمـای کوچـی در افغانسـتان بعـد از شناسـایی پیـش زمینه‌ها میسـر بود، کـه در این گزارش سـیر منطقـی خـود را طـی کـرده و آمـاده تقدیم اسـت.

بازشناسی سابقه کوچی

اسـتخراج سـابقه کوچی‌گـری کار سـاده‌ای نیسـت. البتـه سـودی هـم نـدارد. زیـرا پدیـده کوچـی در جریـان تکامـل جامعـه انسـانی رخ داده اسـت. در آغـاز حیـات، کناردریاهـا، جنگل‌هـا و چمنزارهـا زیسـت‌گاه جانـوران بـود، تدریجـاً انسـان‌ها ایـن نواحـی را به‌تسـخیرخود در آورده و تصاحـب شـدند. زیـرا اسـتمرار زندگـی می‌طلبیـد کـه منابـع جدیـد به‌دسـت آیـد، تـا خـوراک راحت‌تـر قابـل تحصیـل باشـد. امـا وقتـی اهلی‌کـردن برخـی جانوران شـروع شـد و انسـان قدرت رام کـردن حیوانـات را یافـت، بیهبـودی در وضعیـت زندگـی خـود احسـاس کـرد. چـون از حیوانـات بـار و کار می‌کشـید و بـرای تغذیـه خـود متکـی به‌وجود آن بـود. تا کنـون بحث‌های زیـادی راجـع به‌پیشـینه و ادامـه یافتـن زی پویندگـی انجـام شـده و دشـواری‌های آن بیـان گردیده اسـت. با ایـن که بحث پیشـینه خیلـی ضـرورت نداشـت ولـی ارائـه راهـکار مبتنـی به‌مقدمـه می‌باشـد. چـون تـا طرح مطلـب به‌درسـتی پی‌ریزی نشـود، سـاختن بنـا دشـوار یـا محـال خواهـد بود.

الف: پیشینه کوچی

کوچـی یـا کوچی‌گـری، دارای گذشـته‌ای بسـی طولانـی اسـت. انسـان‌های اولیـه زندگـی را با پدیده غیر ایسـتا شـروع کردنـد. مغـز بشـر در آغاز اسـتقرار بر زمیـن ناتوان‌تـر از درک ایـن واقعیـت بـود کـه به‌فکـر انتخـاب محـل سـکونت دائمـی بیفتـد. شـاید هـم قلـت وجـود هم‌نوع چنیـن اقتضایی داشـته کـه احسـاس تملـک زمیـن چنـدان مهـم تلقـی نشـود. زیـرا هرکجـای کـه پـا می‌گذاشـتند مانعیـت و محدودیتـی بـروز نمی‌کـرد.

تحقیـق در ایـن زمینـه اهمیـت علمـی مؤثـر نـدارد. به‌همیـن علـت کاوش‌هایـی مفصلـی راجـع به‌تاریخچـه کوچ‌نشـینی انجـام نگرفتـه اسـت. چـرا کـه همیشـه موضـوع جابجایـی انسـان‌ها یک مسـأله حاشـیه‌ای و فرعـی جلوه‌کرده اسـت. امـا آن‌چـه را کـه به‌عنـوان یـک واقعیـت نمی‌تـوان انکار کـرد، "قدمـت اقـوام مختلـف و کـوچ آنـان از جایـی به‌جایی و از شـهری به‌شـهر دیگـر به‌طـول مدت زیسـت انسـان اسـت." (قاضـی، حسـن، مهاجـرت انسـانها، ص ۲۱).

ادامه درصفحه۱۰

افغانستان و معمای حکومت فراگیر

ادامه ازصفحه۷

تمامـی قطعنامـه هـا و مصوبـات اخیـر شـورای امنیـت و ارزیابـی مسـتقل نماینـده ویـژه دبیـر کل هـم شـرط ادغـام مجـدد افغانسـتان بـه سیسـتم بین المللـی و رسـیدن به صلح باخـود و جهـان را، بـه ایجـاد یک حکومـت فراگیر متـرادف با رویکـرد سـوم از مفهـوم حکومت همه شـمول، مشـروط کرده انـد. فرمـت هـای منطقـه ای مسـکو و کشـور چیـن هـم در آخریـن اعـلام موضـع رسـمی خـود از طالبـان اکیدا خواسـته انـد کـه بـه خواسـت جامعه جهانـی و مـردم افغانسـتان مبنی بـر تشـکیل یـک حکومـت فراگیـر، پاسـخ مثبـت دهند.

پیـام همـه ایـن بیانیـه هـا و قطعنامـه هـا ایـن اسـت که تـا مـردم، طالبـان و تمـام اقشـار سیاسـی و مدنـی برمحـور یـک سـاختار فراگیر سیاسـی به توافق نرسـند، اداره نامشـروع موجـود نـه مشـروعیت داخلـی پیـدا مـی توانـد و نه از سـوی کشـورهای عضـو سـازمان ملـل بـه رسـمیت شـناخته خواهد شـد. نـام هـای رهبـران طالـب کمـا کان درلیسـت سـیاه می ماننـد و دارایـی ها منجمد شـده آزاد نمی گـردد و کمک های بشـری هـم به صورت مؤثـر ادامه نمـی یابد. طبیعی اسـت که دود همـه ایـن مشـکلات درسـیمای فقـر، نـا امنی و خشـونت و فراردهشـتناک میلیونـی نخبـگان مـردم از کشـور، به چشـم ملـت سـتم دیده افغانسـتان مـی رود.

واقعیـت دیگـری کـه بـر دوام رنـج مـردم افغانسـتان واسـتمرار بـی ثباتـی مؤثراسـت، ظهـور یـک وضعیـت چنـد قطبـی و شـبه جنـگ سـرد در نظام بیـن الملل اسـت. این امر موجـب بـروز اختـلاف نظرتوأم بـا رقابت کشـورهای منطقه با دول غـرب در قضیـه افغانسـتان اسـت. این رویـداد هم موجب تطویـل بحـران شـده و هـم آن را پیچیـده تـر نمـوده و بـه صـورت خطرناکـی حـل این معمـا را دشوارسـاخته اسـت. بن بسـت جـاری در نشسـت هـای دوحـه مبیـن همین امراسـت. چنیـن وضعیتـی، افغانسـتان را درشـرائط کنونـی بـه میدانـی بـرای رقابتهای اسـتخباراتی و سیاسـی بیـن قدرتهای منطقه و جهـان غـرب تبدیل نموده و رسـیدن بـه یک افغانسـتان امن، مرفـه، فراگیـر و صلح آمیز را به شـدت پیچیده سـاخته اسـت.

سـلطه مجـدد طالـب برکشـور و انحصـار عریـان قـدرت توسـط یـک گـروه قومـی، مذهبـی و سیاسـی- نظامـی، بـه شـکل گیـری یـک دیکتاتـوری سـرکوبگر در کشـور انجامیده اسـت کـه هیـچ گونـه انعطـاف و روحیـه سـازش بـا مـردم و مخالفـان را نـدارد. متولیان سیاسـت و قدرت در ایـن جغرافیا، هیچگاهـی از فروپاشـی هـا و تحـولات ویرانگـر ناشـی از آنهـا متنبـه نشـده و نمـی شـوند. در حالیکـه تجربـه مکررتاریخـی بـه مـا مـی گویـد کـه مـردم مبـارز را نمـی تـوان بـا زور در وضعیـت اطاعـت و انقیـاد دائمـی نگه داشـت. مردمـی که یک نسـل نسـبتا تحصیـل کـرده و برخـوردار از درک بـی پیشـینه ای آفاقـی و محیطـی را دارد و تجربـه جنـگ هـای داخلـی و مقاومـت هـا ی متنـوع را در کارنامـه خود در تاریـخ اخیر ثبت نمـوده اسـت، بـه ایـن آسـانی تـن بـه ذلـت تسـلیم و بردگی دیکتاتـوری طالـب نخواهـد سـپرد.

سخن پایانی

بـه بـاور ابـن خلـدون عصبیـت قومـی و شـهر نشـینی بـا هـم ناسـازگارند. تمـدن شهرنشـینی قـادر به مقاومـت در برابر اسـتیلای کـوچ نشـینان نیسـت و اخـوت کـوچ نشـینی نیـز، قادرنیسـت از فسـاد شـهری جان بدر بـرد. این مـوارد تاریخی چرخـه ای از تشـکیل و تجزیـه دولـت را بـه وجود مـی آورند. ماهیـت طالـب ترکیبـی از نوعـی بدویـت قبیلـه ای و تمـدن سـتیزی فرقـه گرایانـه اسـت. سرشـت ایـن گـروه بـه گونه ای اسـت کـه درفقـدان ظرفیـت درک متقابـل ازافـکار و مطالبات طبقـات و اقشـار شهرنشـین، موضـع مخالفان و خواسـته های حـد اقلـی منطقـه و جهان؛ نفس می کشـد. اگـر طالب ماهیت اصلـی و سرشـت واقعی خود را حفـظ کند، انتظاردسـتیابی به حکومـت فراگیـر بـه معنایی کـه در رویکرد سـوم مطرح شـد؛ یـک توقـع امـکان ناپذیـر اسـت. یـا بایـد بـه زوال تدریجـی اما محتـوم ایـن جریـان مبتنی بـر نوعـی بدویت، برمبنـای تجربه تاریـخ و مطابـق فلسـفه تاریخ ابـن خلدون، به انتظار نشسـت. کـه شـاید زمان بیشـتری را بطلبـد و یا درمورد بدیـل برای آن اندیشـید. امـا آیـا ابزارهای مؤثـر ایجـاد تغییردر تفکـر و رفتار طالب دردسـترس مـردم، منطقـه و جهان هسـت؟ رویدادهای آتـی داخلـی و منطقـه ای بـه ایـن پرسـش پاسـخ روشـن تـر خواهد داد.

در نتیجـه، حکومـت فراگیـر بـه معنایـی کـه در دو رویکـرد اول و دوم مطـرح شـد ، بـرای اکثریـت قاطـع مـردم افغانسـتان، منطقـه و جهـان بـه هیچ وجـه قابل قبول نیسـت، چـون مصـداق کامـل نوعـی دیکتاتـوری و انحصـار عریـان و ظالمانـه قـدرت ملـی اسـت و ناکامـی آن درتاریـخ کشـور بـه صـورت مکـرر تجربـه شـده و هرگـز بـه یـک صلـح پایـدار و ایجـاد نظـام مشـروع نمـی انجامد. مهـم ترین عامل بن بسـت کنونـی در مسـاله افغانسـتان نیـز، همیـن نکتـه اسـت. ایـن تصـور کـه افغانسـتان دیگر برای همیشـه بـه کام افراطی گری و دیکتاتـوری سـقوط کـرده اسـت نیـز، یـک تصـور افراطـی و بـه شـدت بد بینانه اسـت. بیشـتر محافـل اسـتخباراتی منطقه آن را دامـن مـی زننـد. درحالیکه فلسـفه تاریخ ابـن خلدون و تجربـه یـک قرن اخیـر مردم افغانسـتان، مـارا به خـوش بینی بیشـتر بـه آینـده نویـد می دهـد، واین بـاور را که رسـیدن به آزادی و شکسـت دیکتاتـوری دراین جغرافیا بیـش از هرزمان دیگـر، کـم هزینـه تـر و سـهل الوصـول تـر گردیـده اسـت؛ تقویـت مـی کنـد. فهـم تاریخـی، سـطح آگاهی عامه و دسـت آوردهـای ناشـی از جهانـی شـدن، شـرائط تا حدودی مسـاعد منطقـه و جهـان، همگی مبشـر یـک تغییر مثبت در راسـتای تحقـق آزادی و تحقـق مطالبـات برحـق اکثریـت سـاکنان این جغرافیـا، از جملـه نیـل به یک حکومـت واقعا فراگیـر و با پایه ها ی وسـیع ملی اسـت. موضع مقتدرانه، هماهنگ و منسـجم کل منطقـه و جهـان مـدرن درحمایـت ازایـن مطالبـه عادلانه اکثریـت قاطـع مردم افغانسـتان، مبتنی بر یـک درک و تحلیل دقیـق از ریشـه هـای بحـران جاری کشوراسـت.

راهـــکارهای حقوقی حل معضل کوچـــی در افغانستان

ادامه از صفحه۹

✍ محمد علی ابراهیمی

شـاید مهم‌تریـن سـؤالی کـه پیـش آیـد ایـن باشـد کـه عوامـل مختلـف کوچیـدن اقـوام و ملل چـه بوده اسـت؟! و آیا می‌شـود بـرای آن کـدام فلسـفه‌ای پیـدا کـرد یـا خیـر؟

در پاسـخ ایـن چرایـی می‌توانـد گفـت: انسـان‌های اولیـه دارای اختراعـات و اکتشـافات نبودنـد. حیـات را به‌شـکل وحشـی شـروع کـرده و ادامـه دادنـد. نیازهـای زندگـی ایجاب می‌کـرد کـه تدریجاً فکـر نمایند و اجسـام را بشناسـند. بعد از آن کـه به‌خـواص اشـیاء معرفت پیـدا کردند، به‌اسـتخدام خود گرفتـه و رفـاه خویش را تأمیـن نمودند. پـس مهم‌ترین عوامل کوچیـدن عبـارت از مـوارد ذیل می‌باشـد.

۱) تأثیـر آب و هـوای مطبـوع انسـان‌ها را به‌سـوی خـود جلـب کـرده و سـازگاری آن بـا طبیعـت انسـان باعـث گردیـد کـه تحمـل سـختی‌ها آسـان‌تر گشـته و زندگی در کام انسـان شـیرین گردد.

۲) یافتـن غـذا و امـکان فراوانـی شـکار بـرای ادامه حیات لازم بـود. انسـان‌های کـه خـود هنـوز کار و کشـاوزی را تجربه نکـرده بـود بـرای یافتـن شـکارگاه‌های پرنعمـت جابه‌جـا می‌شـدند.

۳) بـه‌زودی جمعیـت فزونـی یافـت و بحـث کاشـت و برداشـت اهمیـت پیـدا کـرد، لذا کنـار رود خانه‌ها، دشـت‌های پهـن حاصـل خیـز و خـاک مسـتعد کشـت مـورد توجـه واقـع شـد، حرکـت بعـدی انسـان‌ها بـرای تصاحـب چنیـن موقعیت‌هـای بـوده اسـت.

۴) کشـاورزی و دامپـروری دو رکـن مهـم و عامـل اصلـی بقـاء انسـان‌ها بـوده اسـت. بشـر اسـتمرار حیـات خـود را مرهـون ایـن دو خـان نعمـت خداونـد می‌باشـد. هـر چنـد که از لازمـه اولـی اسـتقرار و در دومـی جابه‌جایـی اسـت؛ ولـی در کنـار دشـت‌های پهـن مراتعـی یافـت می‌گردیـد کـه هـر دو منظـور بـدون فاصله‌هـای خیلـی دور بـرآورده شـود. بحث ییـلاق و قشـلاق به‌همیـن علـت پیش آمـد و زندگی موسـمی را انسـان‌ها تجربـه کردنـد. براسـاس یافته‌هـای محققیـان "بشـر باکشـف‌ها و اختراع‌هـای تدریجـی، راه‌هـای زندگـی خـود را (کـه ابتـدا صـورت حیوانی داشـت)، دگرگون سـاخت و سـرانجام در خـط سـیر تمـدن افتـاد." (کارل تولـوس بکـر و فردریـک انـکاف، مترجـم: علـی محمـد زهمـان، سرگذشـت تمـدن، ص ۲۰).

ب: استمرار زندگی کوچی

بشـر اولیه شـاید هزارها سـال این رونـد را ادامـه دادند تا بـر اثـر کثـرت جمعیـت و رونـق آبادانی، ریشـه‌های نخسـتین تمدن‌هـا خلـق گردیـد. زندگـی اجتماعـی معلـول نیـاز به‌همـکاری و بهره‌منـدی از توانائی‌هـای همدیگـر اسـت. پـس از آن کـه بحـث سـکونت پیش آمد و مردم بـا معاونت همدیگر شـهرها را پدیـد آوردنـد، اشـتغال به‌کشـاورزی و دامپـروری اهمیـت خـود را از دسـت نـداد. ابـن خلـدون می‌نویسـد:

از ایـن رو گروهـی بـه‌کار کشـاورزی از قبیـل درختـکاری و کشـت و کار می‌پردازنـد و دسـته‌ای امـور پـرورش حیوانهـا (ماننـد گوسـفندداری و گاوداری و تربیـت زنبـور عسـل و کرم ابریشـم) را پیشـه می‌سـازند ... و دو دسـته مزبـور کـه بـکار کشـاورزی و پـرورش حیوانهـا می‌پردازند، مجبوراند در دشـتها و صحراها بسـر برنـد و زندگانی صحرانشـینی را برگزینند، زیرا دشـتهای پهنـاوری که دارای کشـتزارها و زمینهـای حاصلخیز و چراگاه‌هـای حیوانـات و جـز اینهاسـت بـرای منظـور آنـان شایسـته‌تر از شـهرها می‌باشـد و بنابرایـن اختصـاص یافتـن طوایـف مزبـور ببادیه نشـینی امری ضـروری و اجتنـاب ناپذیر بوده اسـت. (ابـن خلـدون، عبدالرحمن، مترجـم: محمد پروین گنابـادی، تاریـخ ابن‌خلـدون، ج ۱، ص۲۲۶).

از نظـر جامعـه شناسـی شـهر نشـینی بعـد از مرحلـه بیابانگردی، عادت انسـان شـده اسـت. دلیل انتخاب و سـکونت آدمیـان در شـهرها رفـاه بیشـتر می‌باشـد. ابـن خلـدون ضمن تقویـت ایـن نظریـه، می‌گویـد:

بادیه‌نشـینی به‌منزلـه اصـل و گهـواره‌ای بـرای شـهرها و تمـدن اسـت و مقـدم بـر شهرنشـینی می‌باشـد. (ابـن خلـدون، عبدالرحمـن، مترجم: محمـد پروین گنابـادی، تاریخ ابن‌خلـدون، ج ۱، ص۲۲۶).

همیـن قلـم در ادامـه توضیـح می‌دهـد که چگونه انسـان بادیه نشـین سـر از زندگی شـهر نشـینی در آورده اسـت؟! در واقـع رفـاه نسـبی کـه در زندگـی شـهری وجـود دارد موجـب شـده کـه بادیـه نشـینان به‌محـض احسـاس گشـایش و توسـیعه معیشـت، علاقه‌منـدی خـود به‌انتخـاب سـکونت در شـهرها را ابـراز نماینـد و تدریجـاً شـهر نشـین گردنـد. تأثیـر شهرزیسـتی بـر بادیـه پیمایـان ایـن اسـت کـه به‌مـرور زمـان روحیـه تجمل‌گرایـی و نـرم خویـی را برگزیـده و از خشـونت، تندخویـی و توحـش فاصلـه گرفتـه، مطیـع قانـون و الزامـات زیسـت شـهری می‌شـوند.

جامعـه شناسـان وقتـی اقـدام به‌معرفـی جوامـع انسـانی می‌نمایـد، آنـان را از حیـث اسـتراتژی معیشـتی، در شـش بخـش طبقـه بنـدی کـرده انـد کـه شـامل: جامعـه شـکار و گردآوری خـوراک، جامعـه شـبانی، جامعـه باغچـه‌کاری، جامعـه کشـاورزی، جامعـه صنعتـی و فراصنعتـی می‌شـوند. (کافـی، مجیـد، مبانـی جامعـه شناسـی، ص ۳۹). همین‌طـور دیـدگاه جامعه شناسـان این اسـت کـه "در ایـن جوامع بعضی افـراد بـرای نخسـتین بـار توانسـتند قدرتمندتـر از دیگـران شـوند، همزمـان بـا به‌وجـود آمـدن خانواده‌هـای قدرتمنـد کـه می‌توانسـتند موقعیـت خـود را در جامعـه تثبیـت کننـد، پایگاه‌هـا و نقش‌هایـی از قبیـل ریاسـت قبیلـه پدیدار گشـت." (کافـی، مجیـد، مبانـی جامعـه شناسـی، ص ۳۹).

در عیـن حـال ریاسـت قبیلـه یـا حتـی تشـکیل حکومت باعـث نشـد کـه اصـل زیسـت صحرایـی فرامـوش شـود. امـروزه در کشـورهای مختلـف بخشـی از مـردم روش زندگـی گذشـتگان را رهـا نکرده‌انـد و از طریق پویندگـی و دام پروری معـاش خانوارهـای خـود را تأمیـن می‌نماینـد. دولت‌هـا بـرای ایـن مـردم تسـهیلات خـاص فراهـم سـاخته و راه حل‌هـای بومـی بـرای آن یافتـه اند؛ ولـی در افغانسـتان تا هنـوز راهکار مناسـب و تدابیـر اصولـی بـرای حـل معضـل کوچـی تـدارک نگردیـده اسـت. بخـش از علـل آن ایـن نوشـته بیان می‌شـود، امـا علـل دیگـری هـم ممکن اسـت داشـته باشـد کـه فرصت دیگـر می‌طلبـد.

ج: دشواری و مزایایی زندگی کوچی

کوچـی شـکل پیـش رفته‌تـر از نـوع زندگـی انسـان‌های اولیـه اسـت. چـرا کـه در آن عصرهـا هـم بحـث مراتـع، علوفه و یافتـن چـراگاه مطـرح بـود، گلـه داری نیـاز مبـرم به‌ایـن منابـع دارد. برداشـت محصـول دام در فقـدان زمینه‌هـا نـاکام می‌مانـد. در گذشـته چنیـن بـوده و اکنـون نیـز چنـان اسـت. هرچنـد ممکـن اسـت در قدیـم بیابانگـردی و صحـرا پیمایـی دارای ارزش تلقـی می‌گردیـده و فقط اقـوام قدرتمند از چنین مزایایـی سـود می‌بـرده اسـت؛ ولـی به‌مـرور زمان وقتـی بحث رفـاه بیشـتر و آسـایش بهتـر پیـش می‌آیـد، نمی‌تـوان گفـت: بادیـه نشـینی چنیـن مواهیبـی به‌همـراه داشـته باشـد. عادت انسـان‌ها مسـأله دیگـر اسـت. برخـی با چنیـن نظامـی ممکن اسـت خوگرفتـه باشـد، ولـی از دشـواری آن نمی‌توانـد چشـم پوشـید. به‌همیـن لحـاظ ابـن خلـدون تصریـح می‌نمایـد کـه کوچیـان به‌حداقـل درآمـد قناعـت می‌نماینـد. (ابـن خلـدون، عبدالرحمـن، مترجـم: محمـد پروین گنابـادی، تاریـخ ابن‌خلـدون، ج ۱، ص ۲۲۶) دلیـل آن عجـز خـود آنـان اسـت. زیـرا در چـادر نشـینی مشـکلات زیـاد وجـود دارد. مثـل:

۱) یافتـن چراگاه‌هـای مناسـب کـه بـدون نـزاع قابـل اسـتفاده باشـد (حتـی در بیـن خـود کوچی‌هـا ایـن تخاصـم وجـود دارد و آنـان همیشـه روی چراگاه‌هـا درگیـری دارنـد).

۲) جابجایـی و حمل اثاثیه زندگی، چادرکشـی و اسـتقرار خانـه موقـت، نیـز قابـل تحمـل نیسـت. مخصوصـاً در شـرایط کنونی که وسـایل رفاهی به‌سـادگی فراهم می‌شـود و سـاخت لوازم دست‌سـاز گذشـته رو به‌فراموشـی اسـت.

۳) بهداشـت، فـردی و اجتماعـی خانواده‌هـا در ایـن نظام قابـل تأمیـن نیسـت و عـدم دسترسـی خانوارهـا به‌ایـن مزایا موجـب بـالا رفتـن مـرگ و میـر کـودکا و مـادران می‌گـردد. زیـرا دایـر کردن مراکز بهداشـتی و فرهنگی به‌سـادگی میسـر نمی‌باشـد.

۴) محصـولات دامـی و فراورده‌هـای لبنـی آن به‌موقـع وارد بـازار نمی‌شـود و به‌طـور اصولـی تبدیـل به‌محصـولات دیگـر انجـام نمی‌پذیـرد.

۵) آمـوزش و توسـعه دانـش در بیابانگردی راحت نیسـت و فرزنـدان کـوچ نشـینان نسـل انـدر نسـل بی‌سـواد باقـی می‌ماننـد. در حـال کـه رشـد دانـش و آمـوزش کافـی هـر جامعـه‌ای را به‌ترقـی و کمـال نیزدیـک می‌سـازد.

۶) همین‌طـور ده‌هـا مشـکل دیگـری اسـت کـه ابـن خلـدون در یـک جمع‌بنـدی کلـی آن را چنیـن بر می‌شـمارد:

بادیه‌نشـینان بسـبب جدایـی از اجتماعـات بـزرگ و تنها بسـر بـردن در نواحـی دور افتـاده و دور بـودن از نیروهـای محافـظ و نگهبـان و نداشـتن باره‌هـا و دروازه‌هـا بخـودی خود عهـده‌دار دفـاع از جـان و مـال خویش‌انـد و آن‌را بدیگـری واگـذار نمی‌کننـد و به‌هیچ‌کـس در ایـن بـاره اعتمـاد ندارنـد، از ایـن رو پیوسـته مسـلح و مجهـز می‌باشـند و در راه‌هـا بـا توجـه کامـل به‌همـه جوانـب می‌نگرنـد و مواظـب خـود از هـر خطـری می‌باشـند. آن‌هـا از خوابیـدن و اسـتراحت کردن پرهیـز می‌کننـد، مگـر خـواب اندکـی در همـان جایگاهـی که نشسـته‌اند و بـر بـالای جهاز شـتران هنـگام مسـافرت همواره بـا کنجـکاوی دقیق بهـر بانگ آهسـته یا غرش سـهمناکی که از دور می‌شـنوند گـوش فـرا می‌دهند و در دشـت‌های خشـک و صحراهـای وحشـتناک بـا اتـکا بـه دلاوری و سرسـختی و اعتمـاد بنفـس خویـش، تنهـا سـفر می‌کننـد چنانکـه گویـی سرسـختی ایشـان و دلاوری سـجیت و سرشـت آنـان شـده اسـت، و همین‌کـه موجبـی پدید آیـد، یا بانگی برخیـزد و آنان را بیـاری طلبـد بیدرنـگ بسـوی آن می‌شـتابند و هیچ‌گونـه هـراس بخـود راه نمی‌دهنـد. (ابـن خلـدون، عبدالرحمـن، مترجـم: محمـد پروین گنابـادی، تاریخ ابن‌خلـدون، ج ۱، ص ۲۲۶).

در سـکونت دائمـی ضمـن منتفی بودن سـختی‌های فوق، در میـان افـراد جامعـه پیوندهـای مدنـی پدید می‌آیـد. ایـن مسـأله باعث می‌شـود که روابط عاطفی گشـته و دوسـتی‌های دوامـدار آنـان را باهـم نزدیـک سـازد. مشـاغل بـا هـم تنیـده می‌گـردد، کارهـا تخصصـی گشـته و تقسـیم وظایـف ایجـاد می‌شـود. نظـم وارد زندگـی گردیـده، سـاعات خـواب، تفریح و کار تنظیم خواهد شـد. پس آن خسـتگی، دل‌مشـغولی دائمی و خـوف مزمـن از زندگـی انسـان رخـت بـر می‌بندد.

امـا در جوامـع کوچـی طبیق نص ابـن خلـدون و دیگران عصبیـت، خشـونت، نابرابـری اجتماعـی، عصیانگـری، درگیری مـداوم و هـزاران نوع رفتارهای که اکنون از نظر جوامع انسـانی متـروک واقع شـده و مـورد تنفر می‌باشـد وجـود دارد. در این جامعـه عدالـت، رعایت حقـوق، احتـرام متقابل، شـهروندی، و امثـال آن مفهـوم نـدارد. حل و فصـل تنازعات بـا انتقام جویی یـا حکـم رئیـس قبیلـه همـراه اسـت؛ به‌قسـمی که غیـر از آن منطـق دیگـری را نمی‌شناسـند. لـذا همیشـه بـا قـدرت خـود پیـش می‌رونـد، یـورش می‌بردند و سـیل آسـا همه چیـز را در دم خشـم خـود نا بـود سـاخته و منهدم می‌سـازند.

فراخوانی برای فراگیری ترور و انتحار

(نگاهی به مقاله جدید رهبر القاعده)

م. باتور

محمد صلاح الدین زیدان یا همان سیف العدل با نام مستعار «سالم الشریف» که ظاهرا پس از قتل ایمن الظواهری، به عنوان امیر جدید القاعده انتخاب شده است، در مقاله جدیدی تحت عنوان «این غزه است؛ جنگ بقا نه جنگ مرزها» در نشریه «السحاب» که ارگان نشراتی القاعده است، از تروریست‌های بی‌خانمان خواسته است که به افغانستان بیایند و برای مبارزه با صهیونیسم و غرب آموزش‌های نظامی و جنگی ببینند. نشریه «لانگ‌وار ژورنال» به بخش‌هایی از این مقاله پرداخته است و ضمن تحلیل بخش‌هایی از آن، حضور القاعده را در نقشه افغانستان در ده ولایت نشان داده است. اما ما برای نگاه عمیق‌تر به اصل مقاله سیف العدل مراجعه کرده ایم و نکاتی را که برای ما و مردم افغانستان می‌توانند حایز اهمیت باشند، از متن گفتار که به زبان عربی است برگزیده ایم.

سیف العدل کیست؟

وبسایت «پاداش برای عدالت» که از سوی ایالات متحده راه‌اندازی شده و یک سایت رسمی این کشور است سیف العدل را این گونه معرفی کرده است:

«برای ارائه هرگونه اطلاعات در مورد سیف العدل ۱۰ میلیون دالر جایزه در نظر گرفته شده است. العدل رهبر ارشد القاعده یکی از اعضای ارشد شورای رهبری این گروه و مقیم ایران است. او هم‌چنین ریاست کمیته نظامی القاعده را بر عهده دارد. العدل در نوامبر ۱۹۹۸ توسط ایالات متحده به دلیل نقشش در بمب‌گذاری ۷ آگست ۱۹۹۸ در سفارت‌خانه‌های ایالات متحده در دارالسلام، تانزانیا، نایروبی و کینیا متهم شناخته شده است. در حملات یادشده ۲۲۴ غیر نظامی کشته و بیش از ۵هزار نفر زخمی شدند.

سابقه نظامی العدل در نیروهای ویژه ارتش مصر است که در سال ۱۹۸۰ با دیگر همرزمان خود تلاش کرد تا دولت مصر را سقوط دهند. او سپس به افغانستان رفت و مانند بسیاری از دیگر هم‌قطاران خود در آن جا تجربه جنگ و مبارزه مسلحانه را از سر گذراند. او از یاران نزدیک «ابو مصعب الزرقاوی» او بنیانگذار القاعده در عراق بود که این شاخه القاعده بعدا به گروه داعش تبدیل گردید.»

در این وبسایت معلومات بیشتری از پیشینه و کارکردهای سیف العدل آمده است و در آخر گفته شده است که او از خطرناکترین تروریست‌های جهانی تحت تعقیب FBI است. خلاصه از این معلومات و یادآوری از جایزه ده میلیون دالری برای سیف العدل در وبسایت FBI نیز وجود دارد.

سیف العدل مثل سید قطب اهل نوشتن است و تا کنون کتاب‌های زیادی به نگارش در آورده است. آخرین کتاب وی سال گذشته منتشر شده است که عنوانش «خوانش آزاد از ۳۳ استراتژی جنگ» است. این کتاب چنان که در عنوان است، قرائت آزاد یا به نحوی نقدی بر کتاب مشهور «۳۳ استراتژی جنگ» اثر «رابرت گرین» و بیشتر در باره حوادث مربوط به یازدهم سپتامبر است. سیف العدل در این کتاب به کنایه می‌گوید که یازدهم سپتامبر نتوانست ایالات متحده را وادار به تغییر در استراتژی‌هایش کند و باید منتظر حوادث بزرگ‌تر از آن باشد.

در بخش عربی بی بی سی به طور مفصل به تفاوت‌های ایمن الظواهری رهبر قبلی القاعده و سیف العدل رهبر فعلی این گروه پرداخته شده است و به و نحوی سیف العدل مهم‌تر و قوی تر از الظواهری دانسته شده است.

نکات اساسی مقاله سیف العدل

در مقاله جدید سیف العدل نکات تازه‌ای وجود ندارد. تنها نکته‌ای که ظاهرا توجه نشریه «لانگ وار ژورنال» و دیگر رسانه‌های غربی را جلب کرده است، دعوت او از تروریست‌های جهان برای آموزش و فراگیری مبارزه و جنگ به افغانستان است. از این رو به نکات اساسی این مقاله اشاره می‌گردد و سپس ارزیابی مختصری از آن ارائه خواهد شد :

الف- ضرورت جهاد در جامعه جاهلی

یکی از مهم‌ترین گفتمان‌های دهه‌های گذشته که سرچشمه‌های تیوریک افراط‌گرایی اسلامی بدانجا می‌رسد، تقابل جدید بر معیار جهاد و جامعه جاهلی است. مفهوم این دوگانگی به گذشته‌های دورتر بر می‌گردد ولی مبدع اصلی آن در جهان جدید سید قطب است. گفتمانی را که سید قطب تحت عنوان «جهاد و جامعه جاهلی» از آن سخن گفت، به نحوی راه را برای ترور و انتحار در جوامع مسلمان باز کرد. این دوگانه‌انگاری سبب گردید که هرگونه جنایت به نام رفع جاهلیت مدرن مجاز گردد و ما هر روزه شاهد رشد گروه‌های تروریستی با هدف حاکمیت الله در جامعه باشیم. از این رو این گفتمان در مقاله جدید سیف العدل که خودش ظاهرا در حال و هوای دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی است، هم‌چنان پررنگ است. اگرچه با صراحت و تحت همان عنوان بیان نشده است ولی تمام مفاهیم در این نوشته بر محور همان گفتمان می‌چرخد.

بخشی از مقاله با چنین مضمونی بیان شده است: «حاکمان مسلمان، پیش از همه حکام جهان عرب، بخشی از منظومه صهیونیسم هستند و محال است که کسی در این جهان بدون حمایت صهیونیسم و غرب به قدرت برسد. آنان کسانی هستند که در پی تامین منافع صهیونیسم هستند و مامور شده اند که آزادی و کرامت انسانی را از ما بگیرند. اصلا عقل و حکمت ایجاب می کند که علیه این ستمگران و عوامل آن‌ها قیام کنیم و با هر وسیله ممکن از قدرت به زیر شان بکشیم. راه رهایی از شر حاکمان جاهل شنیدن اخبار و تسلیت گفتن مرگ شهدا نیست. بلکه باید به راهبردها تغییر ایجاد کرد و همگی سلاح در دست بگیریم.»

پالیسی رهبران نخستین القاعده از جمله بن لادن مبارزه با سیطره غرب بود. اما به نظر می‌رسد که نگاه سیف العدل به جهاد با کفار یک نگاه ثانوی است. به این معنی که مثل سید قطب باور دارد که در ابتدا باید جاهلیت را از جامعه مسلمان زدود و سپس به جنگ با کفار باید رفت. این همان نگاهی است که از تیوری «جهاد و جامعه جاهلی» بر می‌آید. اساسا کشتار و ترور مسلمانان با همین انگیزه و چنین مبنایی جواز شرعی پیدا می کند و در نهایت منجر به ترور و انتحار حتی در میان دانش‌آموزان و افراد غیر نظامی می‌شود. امری که در سال‌های پسین به وفور شاهد آن بوده ایم. بیخود نیست که سراج الدین حقانی افتخار می‌کند که تنها از زیر دست وی بیش از هزار تن دست به انتحار زده اند. طبیعی است که این همه انتحاری و انتحار تنها علیه نیروهای خارجی نبوده است و اکثر قربانیان افراد غیر نظامی و کودکان و زنان مسلمان بوده اند.

ب- نیرنگ هلوکاست برای گسیل یهودیان به فلسطین

از نگاه وی قضیه «هلوکاست» یک نیرنگ به منظور سرازیر کردن یهودیان به سرزمین فلسطین بوده است. از این رو باید این نیرنگ را رسوا ساخت و بنیادهای اصلی حضور صهیونیسم در فلسطین را روشن کرد. او در این زمینه به چندین کتاب که تا کنون قضیه هلوکاست را انکار و یا نقد کرده اند اشاره می کند و بدان‌ها استناد می‌دهد. راز این که چرا قضیه هلوکاست در نظر نویسنده برای تضعیف تیوری صهیونیسم با اهمیت دیده شده است ظاهرا به بستری که او زندگی می کند بر می‌گردد. او تحت تاثیر گفتمان حاکم بر محل زندگی اش است.

ج- اقتدا به سیاه‌جامگان

سیف العدل دو بار به فرد فلسطینی که با استفاده از پوشیدن یک بالاپوش مشکی و پنهان کردن چهره خود در خان یونس به نیروهای اسراییلی حمله می کرد و مشهور شد، اشاره می‌کند و همه را فرا می‌خواند تا مثل او در برابر دشمنان بجنگند. از این که سیف العدل چرا دوبار از میان هزاران نمونه از مبارزان فلسطینی تنها بر روی او تاکید می‌کند و حتی عکسی از او را در میان متن مقاله اش منتشر کرده است، کمی مشکوک و سوال برانگیز است. این عکس در رسانه‌های عربی بسیار مشهور شد و فرد فلسطینی را نشان می‌دهد به صورت سیاه پوش و با یک راکت انداز در دست در حال دویدن به سوی دشمن است. تردید از این جهت است که آیا سیف العدل با انتقاد از سردمداران کشورهای مسلمان و فراخوانی برای جهاد و مسلح شدن همگانی، نوید تکثیر سیاه جامگان- تروریست‌های افراطی- چون داعش را نمی‌دهد؟ آیا او از نسلی دیگری از انتحاری‌هایی چون افراد داعش خبر می‌دهد؟ به نظر می‌رسد در این بخش کنایه‌ای نهفته است.

پالیسی رهبران نخستین القاعده از جمله بن‌لادن مبارزه با سیطره غرب بود. اما به نظر می‌رسد که نگاه سیف العدل به جهاد با کفار یک نگاه ثانوی است. به این معنی که مثل سید قطب باور دارد که در ابتدا باید جاهلیت را از جامعه مسلمان زدود و سپس به جنگ با کفار باید رفت. این همان نگاهی است که از تیوری «جهاد و جامعه جاهلی» بر می‌آید. اساسا کشتار و ترور مسلمانان با همین انگیزه و چنین مبنایی جواز شرعی پیدا می کند و در نهایت منجر به ترور و انتحار حتی در میان دانش‌آموزان و افراد غیر نظامی می‌شود. امری که در سال‌های پسین به وفور شاهد آن بوده ایم. بیخود نیست که سراج الدین حقانی افتخار می‌کند که تنها از زیر دست وی بیش از هزار تن دست به انتحار زده اند. طبیعی است که این همه انتحاری و انتحار تنها علیه نیروهای خارجی نبوده است و اکثر قربانیان افراد غیر نظامی و کودکان و زنان مسلمان بوده اند.

د- حکومت طالبان به مثابه الگوی حکمرانی اسلامی

مهم‌ترین و اصلی‌ترین پیام این مقاله، حداقل به روایت «لانگ ژورنال» همین قسمت است. از نگاه نویسنده کسانی که به دنبال جهاد و تجربه عملی از آن است به افغانستان بیایند. زیرا در افغانستان پس از بیست سال مبارزه و جهاد حکومتی بر پا گردیده است که کاملا دینی و بر مدار شریعت می‌چرخد. به باور نویسنده کشورهایی چون افغانستان، یمن، سومالی و دیگر مناطق غرب جهان اسلام، شاهد یک امت مسلح هستند. از همین رو همیشه در برابر دشمن پیروز هستند.

از نگاه وی حکومت اسلامی طالبان نتیجه تسلیح مردم و مبارزه یک امت مسلح است. بنابراین همه باید یک سلاح شخصی داشته باشند و مسلمانان به طور تخصصی با سلاح‌های متعارف و مدرن مجهز شوند. او باور دارد که «عملیات استشهادی/ انتحاری» یک قدرت در دست مسلمانان بود و دشمنان همیشه از آن واهمه داشتند ولی از روزی که به گفته او برادران در عراق و شام از آن به طور نادرست استفاده کردند، تبدیل به ترس همگانی در جهان اسلام شد.

به گفته نویسنده جهان اسلام پس از سقوط خلافت عثمانی به یک نمونه از نظام سیاسی دست نیافته است و مسلمانان در دهه‌های گذشته کلا درگیر مبارزه با اجانب و بیگانگان بوده اند. از این رو به گفته وی «امارت اسلامی» یک گام مهم در راستای پیروزی امت اسلامی است که باید سرمشق قرار گیرد و همه کشورهای مسلمان دست به قیام بزنند و چنین حکومت اسلامی ایجاد کنند. موضوع مهم از نگاه وی این است که این اقدام طالبان، چیزی فراتر از فرایندهایی مشهوری چون «دعوت»، «انتفاضه»، «جنگ چریکی»، «جنگ مخفیانه» و «انقلاب» است. در حقیقت نمادی از تغییر استراتژی است که تحقق یافته است.

ه- ضرورت تغییر در استراتژی‌ها و برنامه‌ها

به باور نویسنده جنگ با اسرائیل جنگ بقا است نه جنگ برای مرزهای جغرافیایی خاص. به این معنی که این جنگ تا که اسراییل در جهان وجود دارد ادامه خواهد داشت و سنگ و چوب جهان اسلام ما را به چنین خواستی دعوت می‌کنند. از نگاه وی تنها راهی که مسلمانان باید در پیش گیرند تغییر در استراتژی‌ها و برنامه‌ها است.

مهم‌ترین تغییر از نگاه وی این است که برای حل مشکلات خود باید به سلاح پناه ببریم. زیرا به گمان وی درجهان امروز چیزی غیر از سلاح و زور تعیین کننده نیست. این روش در گذشته نیز کارایی خود را اثبات کرده است و امروز نیز تنها راهی است که باید در پیش گرفت. تنها مردمی دارای قدر و عزت هستند که مسلح باشند. مسلمانان باید مسلح شوند و سلاح‌های بسیار ذخیر کنند و به ارتش‌های دولتی اکتفا نکنند. زیرا ما در پی جهاد و شکار دشمن هستیم و این امر بدون آمادگی و فراهم کردن سلاح مناسب و همگانی شدن اسلحه در جامعه انجام‌شدنی نیست.

و- مسلمانان مقیم غرب برای جهاد به افغانستان بیایند

نویسنده تغییر در استراتژی و برنامه‌ها را مختص مسلمانان ساکن در قلمرو جهان اسلام نمی‌بینند. بلکه همه کسانی را که در جهان غرب و در میان کافران زندگی می‌کنند، فرا می‌خواند تا از جهان کفر به افغانستان مهاجرت کنند و از تجربه جهاد بیاموزند و با جان و مال خویش از مجاهدین حمایت کنند.

به باور وی برای هر مسلمانی ننگ است که در زیر حاکمیت کسانی چون بایدن زندگی کند و در عین و نوش باشد ولی اطفال فلسطینی در غزه از گرسنگی و زیر بمباران اسرائیل جان دهند و قربانی شوند. او خطاب به مسلمانانی که در رفاه و آسایش غرب زندگی می‌کنند این شعر مشهور عربی را در پایان مقاله اش یادآور شده است:

تموت الاسد فی الغابات جوعا
و لحم الضان ماکول الکلاب
ترجمه:
شیران در جنگل‌ها گرسنه می‌میرند
و سگ‌ها گوشت گوسفند میل می‌کنند

نکات پایانی

در مقاله جدید العدل نکات تازه‌ای وجود ندارد اما لحن حماسی و تند دارد. تنها نکته‌ای که ظاهرا توجه نشریه «لانگ وار ژورنال» و دیگر رسانه‌های غربی را جلب کرده است، دعوت او از تروریست‌های جهان برای آموزش و فراگیری مبارزه و جنگ به افغانستان است. این موضوع از آن جهت حایز اهمیت است که در نخستین بند مکلفیت طالبان در برابر ایالات متحده که در توافقنامه دوحه آمده است، عدم اجازه طالبان به نیروهای القاعده برای استفاده از خاک افغانستان به خاطر ضربه زدن به منافع ایالات متحده و هم‌پیمانان آن، ذکر گردیده است.

اهمیت دیگر مساله از آن جهت است که طالبان مرتب به هم‌پیمانان منطقه‌ای و جهانی خود پیام می‌دهند که امنیت کامل در افغانستان برقرار شده است و دیگر از این کشور هیچ خطری متوجه هیچ‌یک از اعضای جامعه بین الملل نخواهد بود. اما برخلاف این این مدعا نشانه‌ها و گزارش‌های زیادی در زمینه حضور بیش از بیست گروه تروریستی از جمله القاعده در افغانستان وجود دارد. بر اساس گزارش‌های نهادهای معتبر بین المللی و نهادهای مربوط به ایالات متحده، القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی نه تنها از افغانستان بیرون نرفته اند بلکه آزادانه و با امکانات طالبان در حال آموزش و فراگیری عملیات‌های تروریستی و انتحاری هستند.

اکنون متن رهبر القاعده آن هم احتمالا اززندیکی مرزهای غربی افغانستان برای تمام تروریست‌ها و فراخوانی او برای تجمع در افغانستان از نگاه رسانه‌های غربی سوال‌برانگیز تلقی شده است. بدون شک این مقاله علی‌رغم تکرار شعارهای همیشگی گروه‌های تندرو و تروریستی از جهات زیادی حایز اهمیت است و به خصوص در شرایط فعلی که رقابت بر سر تعامل با طالبان از شرق و غرب عالم جریان دارد، معنی‌دار است و حتی قابلیت تفسیرهای گونان استخباراتی و سیاسی دارد.

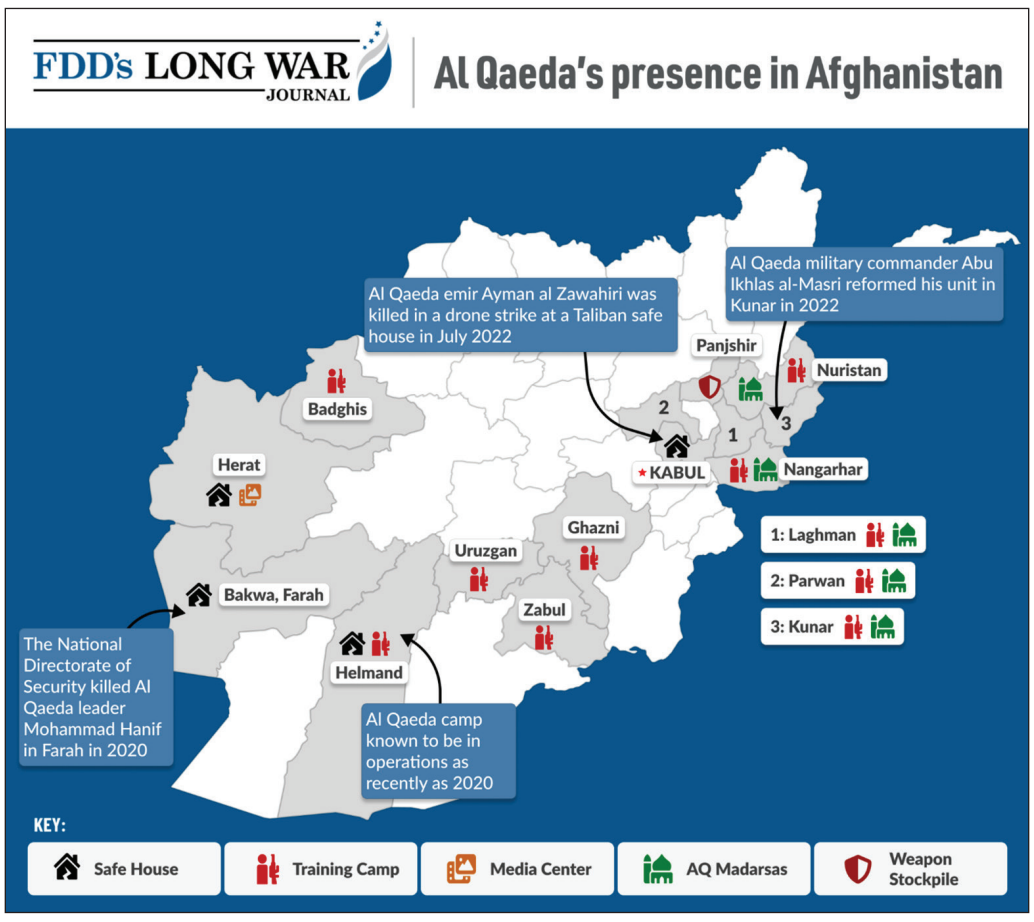

مضیق خاک، دیگر جایت ای عقاب نبود!

(به مناسبت درگذشت حاجی رحیمی یکی از یاران خط عدالت‌خواهی)

محمد عزیزی

رحیمی شادروان، با نام اصلی "حسین شاه" فرزند "شیخ غلام شاه"، از قریهء "ده نظر" جرمتوی ولسوالی جغتوی ولایت غزنی بود که در یک خانوادهء مومن و متدین از اهل علم، به دنیا آمد. دوران دروس ابتدایی را همراه با مرحوم "سیدعباس حکیمی" و "اسدالله عرفانی" در مکتب محل نزد "شیخ مهدی نوری" فرا گرفت و اوایل دههء پنجاه شمسی، برای ادامهء دروس به کابل رفت و در "مدرسهء محمدیه" مربوط مرحوم "آیت الله سید سرور واعظ" واقع تپهء سلام شامل شد.(۱)

روح تجدد خواهی و مبارزات سیاسی که آن روزها در زیر پوست شهر کابل نضج گرفته و بین طلاب و تحصیل یافتگان هزاره جریان داشت، رحیمی را نیز با خود درگیر کرد و این روند رو به رشد در نهایت به جایی رسید که مرحوم واعظ، رحیمی را همچون یاران دیگر مبارزات سیاسی اش، از "مدرسهء محمدیه" اخراج کرد و فرصت ادامهء تحصیل و زمینهء اقامت در کابل را از وی گرفت!

رحیمی با بر گشت به غزنی، توقف و ایستایی را نپذیرفت و سال ۱۳۵۴ برای ادامهء تحصیل، ابتدا راهی "کویته" بلوچستان شد و بعد به دلیل اخراج سیاسی از مدرسه محمدیهء کابل، با نام مستعار "غلامرضا"، کارت شناسایی گرفت و از کویته به ایران رفت و در حوزه علمیهء قم شامل تحصیل شد.(۲)

سال ۱۳۵۸ که "بابه مزاری" بعد از نشست هایی در مشهد و قم، "سازمان نصر" را تشکیل داد، رحیمی نیز مسبوق به آشنایی های قبلی دوران اقامت در کابل با استاد حکیمی و بابه مزاری، به این سازمان پیوست و در رده های دوم کدری آن، مبارزات سیاسی- جهادی اش را رسما از سر گرفت!

بابه مزاری و شورای رهبری سازمان نصر در تابستان ۱۳۵۸، معطوف به شناخت قبلی از مبارزات سیاسی و مواصفات برجستهء اخلاقی و توانایی عملی رحیمی مرحوم، مسئولیت دفتر سازمان نصر در مشهد را به ایشان وا گذار کردند و بالتبع مسئولیت "خوابگاه" مبارزین و مجاهدین سازمان نصر در "گلشهر" مشهد را نیز به عهدهء وی گذاشتند.(۳) ایشان در هشت ماه ایفای مسئولیت در مشهد؛ فعالیت های اداری، فرهنگی و سیاسی سازمان نصر در این شهر مرزی با افغانستان را موفق و معیاری تنظیم و در مسیری مبتنی بر حمایت از مبارزه برای پیروزی و تقویت مجاهدین و مبارزین راه استقلال و آزادی، سازماندهی کرد.

درایت و موفقیت رحیمی شادروان در انجام مسئولیت بردبار و برابر با معیار در مشهد ایران و انجام موفقانهء ماموریت های سری و علنی دیگر در گسترش ارتباطات سیاسی- نظامی "سازمان" با کشورها و نهضت های آزادیبخش جهان؛ اعتماد و انگیزهء بابه مزاری را برانگیخت تا ایشان را در امر مهمتری ماموریت بدهد که از ایران به پاکستان برود و دفتر نمایندگی سازمان نصر را در کویته بلوچستان، ایجاد کند.

کویته، آن روزها دروازهء ورودی مهاجرین و مجاهدین به پاکستان و ایران محسوب می شد و مردم هزاره، از مسیر کویته به تفتان و زاهدان و بعد وارد ایران می شدند؛ موجودیت دفتر نمایندگی در این شهر، اهمیت استراتیژیک در جلب و جذب مردم به سازمان، ارائه خدمات به مجاهدین، مساعدت در عبور و مرور سهل و آسان مهاجرین از پاکستان به ایران، تحکیم ارتباطات با هزاره های ساکن در کویته و برخی زدوبندهای سیاسی نظامی دخیل در جهاد افغانستان داشت؛ مزاری در سفرهایی به کویته، قبلا این موقعیت سوق الجیشی را دقیق و عمیق، ارزیابی و شناسایی کرده بود!

رحیمی شادروان، در سال ۱۳۵۹ با سفر به پاکستان، دفتر نمایندگی سازمان نصر در کویته را ایجاد کرد و با درایت سیاسی- مدیریتی موفق و ممتاز، فعالیت های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را از سر گرفت و دفتر سازمان را منحیث یک آدرس مطمئن حمایتی و پناه دهی در خدمت مجاهدین و مهاجرین قرار داد.

در ۱۷ قوس ۱۳۵۹، قوای دولت کمونیستی با پشتیبانی نیروی زمینی و هوای ارتش سرخ شوروی سابق، به دره "شاخ سربید" قیاق، یورش بردند. درین نبرد نابرابر، ۹ تن از مجاهدین سازمان نصر در تپهء سربید، شهید شدند که سید واعظ، رزمجو و "ملا محمدشاه درایت" مشهور به "قهرمان" برادر رحیمی مرحوم نیز در جمع این شهدا شامل بودند.(٤) لقب "قهرمان" به ملا محمدشاه شهید، از سوی سران مردمی و بزرگان جهادی، به پاس فرماندهی دلیرانه اش در دفع حملات سنگین قوای رژیم کمونیستی کابل در تابستان ۱۳۵۸، به منطقه "تنگی بومک" جرمتو، داده شده بود.(۵)

شهادت آن دلیر مرد، اندوه بزرگ بر رحیمی وارد کرد و علاوه بر غم و درد از دست دادن آن تنها برادر، مسئولیت اداره زندگی و گذران روزگار یک فامیل بزرگ نیز بر دوش دلش افتاد و شانه های وجودش را سنگین کرد! اما وی هرگز از فعالیت های سیاسی و آرمان مبارزاتی اش کوتاه نیامد. شهادت برادر، انگیزهء مبارزاتی و روحیهء خدمات اجتماعی و فعالیت های سیاسی اش را بیشتر و ارادهء ایستادگی اش در مبارزه برای عزت و آزادی مردم هزاره را قوی تر کرد!

رحیمی زنده یاد، از شخصیت های کلیدی در مبارزه و از یاران شناخته شدهء بابه مزاری در آرمانیزه کردن اهداف و ارزشهای بنیادی و زیربنایی همچون آزادی، برابری، برادری و عدالت اجتماعی در فرهنگ جهاد و معرفت مجاهدین بود و درین راه هماهنگ با مزاری، بر پای هر تلاش و تپش و سیر و سفر و دردسر و خطر و ضرر ایستاد و جوان و پر آرمان به هر تلنگری از تلخی و شیرینی مبارزه در راه رسیدن به عدل و داد و رهایی از بیداد و استبداد، تن داد.

آنچه حاجی رحیمی شادروان را از بسیاری مبارزان دیگر مستثنی می کند و در هاله ای پر رمز و راز از پختگی و فرزانگی در شخصیت و پر امتیاز از آزادگی در خصلت و طبیعت نشان می دهد، خاموشی معنی دار و رازداری بردبار و پر اسرار نسبت به کارکردهای مبارزاتی و مسئولیت های سازمانی مخصوصا در اولین سالهای انقلاب در احراز نقش ارتباطی سازمان نصر با "نهضت های آزادیبخش جهان"، برقراری روابط با "حزب الدعوهء عراق" در راستای جلب حمایت و موافقت "سرهنگ قذافی" برای رساندن اسلحه از "لیبی" به سازمان نصر افغانستان(٦)، مسئولیت آموزش نظامی نیروهای رزمی -مبارزاتی سازمان نصر در "خوزستان" ایران(۷) و فعالیت های ناگفتهء دیگر است! که چنین برنامه های مهمی از مسئولیت ها و کارکردها، به اضافهء دیگر دیده ها، شنیده ها، خاطره ها و تجربه های دسته اول عینی و عملی اوایل انقلاب را با کمتر کسی در میان گذاشته، افشاشیدایی و خودنمایی کرده، و با دریغ فراوان که همه را ناگفته و نانوشته با خود به خاک برده است!

وی در اوج جوانی، امتیاز تحصیل و آرامش عافیت و موهبت لذت از سرمایهء جوانی را رها کرد و زندگی را وقف مبارزه برای آزادی و بهره برداری از دوران استثنایی جهاد در تغییر منزلت اجتماعی هزاره در مناسبات سیاسی-اجتماعی و سهیم ساختن جامعهء شیعه در حاکمیت ملی- میهنی کرد و به دور از شهرت طلبی و هیاهوهای سیاسی، تا دانست و توانست عمل نمود و بالاخره مبتنی با نیازهای جهاد و مهاجرت، سالیان سال در کویتهء پاکستان لنگر انداخت و همانگونه که مبارزات سیاسی- انقلابی را هماهنگ با مزاری پیش از همه آغاز کرد، خدمات خستگی ناپذیر و پر تاثیر به مردم و مجاهدین و مهاجرین را نیز بیش از همه تا آخر ادامه داد!

درست به دلیل همین تلاشهای بی وقفه و خدمات بیدریغ نسبت به مجاهدین و مردم در کویته، ایشان به مرور زمان در معرفت جمعی، به "رحیمی کویته" معروف شد و کمتر کسی مخصوصا از اعضای سازمان نصر، یافت می شود، که نام ایشان را نشنیده و از اخلاص عملی و اخلاق نیک انسانی اش بی خبر باشد!

رحیمی مرحوم، از اولین روزهایی که در جوانی با مزاری شهید آشنا شد، تا آخرین دم حیات، بر پای آرمان عدالتخواهی و اهداف بلند سیاسی مزاری، ایستاد و با اینکه خود یک پایه و استوانهء سازمان نصر در پاکستان بود و ریاست دفتر نمایندگی یک نهاد قدرتمند جهادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی، هنری و اجتماعی را به عهده داشت؛ اما هیچگاه در مقابلهء منفی با اراده و آرمان ملی و مردمی مزاری نایستاد و در قول و عمل وفاداری خویش را به مقاومت عدالتخواهی هزاره ها تا آخرین لحظهء حیات حفظ کرد.

وقتی بابه مزاری، "حزب وحدت" را به ثمر رساند و دفاتر احزاب را بهم ادغام و مسئولیت ها را به احزاب شامل در حزب وحدت واگذار کرد، "دفتر سازمان نصر" در کویته را نیز با تمام امکانات و الزامات آن، دربست در اختیار حزب وحدت گذاشت و مسئولیت آن را از رحیمی گرفت و به "آیت الله محقق افشار" از "حزب دعوت" منحله سپرد.

رحیمی اما با سبکدوشی از مسئولیت رسمی سیاسی سازمان؛ بیکار ننشست و مبتنی بر خصلت خدماتی- مبارزاتی اش، همزمان با شروع جنگ ها و حملات مخالفین بر حزب وحدت در کابل؛ خارج از نقش و نظارت نمایندگی سیاسی حزب وحدت مقیم کویته، برخی یاران و بزرگان و فرهیختگان هزاره را در ایجاد "کمیسیون خدمات اجتماعی"، برای حمایت و تقویت جبههء عدالتخواهی غرب کابل هماهنگ کرد و این کمیسیون، علاوه بر حمایت و مساعدت چشمگیر مالی از مقاومت غرب کابل در حیات بابه مزاری، بعد از شهادت آن سپهسالار جبههء عدالتخواهی نیز تحت عنوان "کمیسیون خدمات اجتماعی رهبر شهید"، در تهیهء سرپناه و هماهنگی با ارگانها و نهادهای بشری- خدماتی دیگر در ارائه امدادهای اولیه به بیجاشدگان و پناهندگان تازه آمده از کابل در کویتهء پاکستان، نقش مهم حیاتی- خدماتی اش را ایفا کرد و تا سال ۱۳۸۳، با حمایت و نظارت رحیمی مرحوم همچنان فعال و برحال به برنامه های خدماتی اش ادامه داد.(۸)

وقتی محقق افشار به رحمت حق پیوست، مدتی "انجنیر عیسی"، مسئولیت دفتر نمایندگی حزب وحدت را به عهده گرفت؛ اما نظر به سوابق مثبت کاری-مدیریتی رحیمی زنده یاد، اعضای دفتر به اتفاق آرا، بار دیگر مسئولیت نمایندگی سیاسی حزب وحدت را به ایشان تفویض کردند.(۹) وی این سمت را تا آخرین سالهای ادامهء کار دفتر سیاسی حزب وحدت در کویته، عهده دار بود و در هماهنگی و همدلی هزاره های قدیم و جدید ساکن در کویته با هزاره های افغانستان، نقش موثر و مثمر ایفا می نمود.

تابستان سال ۱۳۷۵ که رحیمی زنده یاد، جهت اشتراک در "سیمینار وحدت و احیای هویت" در بامیان می رفت و چند روزی در کمیسیون فرهنگی حزب وحدت در پشاور منتظر پرواز به بامیان بود، باری از ایشان پرسیدم که وقتی ریاست دفتر سازمان نصر را مزاری از تو گرفت و دفتری را که خود ایجاد کرده و به آن پایه از اعتبار و موقعیت و شهرت رسانده بودی، به محقق افشار داد، آیا نرنجیدی و برایت گران تمام نشد؟!

سر برداشت و از پشت عینکش به من نگاه دور و درازی انداخت و بعد در ملاحتی از لبخند که رنگ و آهنگ اندوه عمیق از آن نمودار بود، با آن لحن و لهجهء مخصوص به خود، سنگین و آهنگین گفت "دفتر از مزاری بود. مه کاتب مزاری بودم. وقتی نامهء مزاری به دستم رسید که مسئولیت دفتر را به محقق بدهم، ریاست دفتر که چیزی نبود، مزاری اگر جانم را خواسته بود، می دادم!" و در ادامه از نیت های نیک و آرزوهای بلند، از وفاداری به عهد و اخلاص در عمل، از راستی در گفتار و درستی در کردار، از برادری در ایمان و پایمردی در آرمان، از رخشندگی در بیان و شرافت در وجدان، از صداقت در رفاقت و رعایت در امانت، از فداکاری برای جامعه و بردباری در مبارزه، از ایستادن بر پای حق و رزمیدن برای عدالت، از آزادگی در خصلت و فرهیختگی در طبیعت، از فرو رفتن در رنج و مرارت تا آمادگی برای شهادت، آنچه از اولین آشنایی ها با مزاری در اولین سال های مبارزه تا آخرین دیدار ها و خاطره ها در آن جان و روان رخشان و فروزان دیده و یافته و شناخته و حس و لمس کرده بود، گذرا گفت و گفت و هردوی مان لبریز اندوه و درد، غمگین و حزین، لحظاتی در سکوتی فراتر از هر فریاد، بهم نگریستیم و بر جایگاه خالی مزاری در جامعهء هزاره در دل گریستیم!

رحیمی شادروان، روح بزرگ با بردباری وصف ناپذیر و سابقهء طولانی و یادماندنی از مبارزه و خدمت و فعالیت سیاسی-انقلابی از کابل تا ایران و عراق و پاکستان بود. آنچه تا اینجا بر قلم رفت، یادواره‌ء کوتاه از زندگی مبارزاتی و سیاسی او؛ اما شرح کامل یک عمر مبارزات سیاسی، مواصفات شخصی و حسنات اخلاقی اش فرصت دیگر و فراتر می طلبد. بدون شک شمع یاد و نام ایشان در ایوان خاطرات یکایک دوستان و آشنایان، روشن است و هیچگاه فراموش نمی شود.

یک و نیم سال اخیر عمر را در استرالیا به سر می برد و در فضای مجازی هم تا مدتی قبل، گاهی در صفحهء مربوط به خود مطالبی می گذاشت، یا در صفحهء دوستان کوتاه کمنت می داد و اظهار وجود و اعلام حضور می کرد؛ اما هیچگاه انتظار نمی رفت که چنین ناگهانی از دنیایی که در آن، گاهی آرام نگرفت و عمری با درد و رنج و مبارزه و مقاومت برای بزرگی و سربلندی مردم و جامعه اش زیست، چابکانه "رخت بر بندد" و زیرکانه و جاودانه "تا ملک سلیمان برود.(۱۰)

روحش شاد و بهشت برین جایگاهش باد!

۱- حاجی مهاجر
۲- همان
۳- نادر غزنوی
٤- همان
۵- حاجی مهاجر
٦- علی احمد زاده
۷- محمد منتظری، حاجی طالب
۸- علی قاسمی رئیس "کمیسیون خدمات اجتماعی رهبر شهید" در کویته.
۹- همان
۱۰- خواجه حافظ شیرازی

پیام تسلیت استاد سرور دانش به مناسبت درگذشت مرحوم حاجی رحیمی یکی از یاران خط عدالت‌خواهی

بسم الله الرحمن الرحیم
کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام.
با اندوه فراوان مطلع شدم روح بزرگ الحاج غلام رضا رحیمی به ملکوت اعلا پیوسته است. انا لله و انا الیه راجعون
با الحاج رحیمی دوستی دیرپا و رابطه صمیمانه داشتم. او مرد مبارز، عدالتخواه، صبور، متین، خوش اخلاق، نیک کردار، نیک گفتار و متعهد و وفادار به آرمان مردم بود که از آوان جوانی عمر خود را در مبارزه سیاسی سپری کرد. در دوره سازمان نصر افغانستان یکی از مسئولان ارشد و در طول نزدیک به ده سال، مسئول عمومی دفتر این سازمان در کویته پاکستان بود و در دوره حزب وحدت نیز از حامیان سرسخت این حزب و از یاران و رهروان رهبر شهید استاد مزاری بود و در طول آن سال‌ها از هیچ خدمتی برای مردم دریغ نکرد. امروز فقدان او برای همه ما یک ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر است.
درگذشت غم انگیز این مرد فرهیخته، مبارز و خدمتگذار را به همه همفکران، همرزمان و دوستان او مخصوصا به خانواده گرامی ایشان از صمیم قلب تسلیت می گویم.
از درگاه خالق لایزال برای آن مرحوم علو درجات و فردوس برین و برای همه بازماندگان آن شادروان، شکیبایی و پاداش نیک آرزو می کنم. روانش شاد و یادش گرامی باد!

آمار خسارات و تلفات سیلاب‌ها در ولایات شمال و مرکز افغانستان

محمد نایب علی توسلی

عصر روز جمعه ۲۱ ثور ۱۴۰۲ خورشیدی سیل وحشت‌ناک از جنوب بغلان از کوه‌پایه‌های پامیر، اندرابها، تاله‌برفک ولسوالی‌های دوشی، برکه و خوست فرنک، گذرگاه‌نور و بغلان مرکزی را در نوردید و خسارت‌های مالی و جانی فراوان بر جای گذاشت. به گونه‌ای که خانه‌ها تخریب گردید و کشت و زراعت مردم زیر لایه‌های گل پنهان شد. قرار سروی مردمی از ساحات آسیب‌دیده ولایت بغلان بیش از ۴۰۰۰ خانه، دوکان و سرای تخریب گردیده است. هم‌چنین بر اساس آمارها تا کنون ٤٨٦ نفر جان باخته و بیش از ۲۰۰۰ نفر زخمی شده اند. هم‌چنین هزاران مواشی نیز از بین رفته است.

امدادرسانی نسبت به گستره ویرانی‌ها و آسیب‌ها به تأسیسات سرک، پل و پلچک تقریبا بسیار اندک است و کمک‌رسانی کمی که هم صورت می گیرد با کندی مواجه شده و در بعضی مناطق سیل‌زده تا هنوز راه‌های مواصلاتی مسدود است.

در نبود امدادرسانی دولتی و موسسات بین المللی مردم به صورت خودجوش از هر ولسوالی و قریه‌های هم‌جوار کمک‌های اولیه از قبیل نان خشک، آرد، برنج، لحاف و پتو را به کمک الاغ و وسایل ابتدایی به ساحات آسیب دیده انتقال داده اند.

قرار سروی مردمی بیش از ٦٥٠ هزار نفر در ۵ ولسوالی بغلان از سیلاب متأثر شده‌اند که ۳۲۰ هزار نفر آن کودکانند.

یکی از باشندگان محل می‌گوید: ما ۱۳ نفر از اعضای خانواده خود را در سیل از دست دادیم و نه غذا داریم، نه آب آشامیدنی، نه سرپناه، نه پتو، نه هیچ چیزدیگر، سیل همه چیز ما را ویران کرده است. به گفته او، در قریه اسلام‌دره از ۸۸ خانه فقط ۱۵ خانه باقی مانده است.

در ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان بیش از۸ جریب زراعتی تخریب و۴۰۰ خانه از بین رفته وبیش ۲۰۰ مواشی تلف شده است، تا هنوز هیچ کمی از سوی نهادهای کمکی به این مردم نشده است.

گروه طالبان تمام کمک‌ها را در مناطق دند غوری وساحات پشتون نشین متمرکز ساخته و در جاهای پشتون نشین یک خانه بیش از ده بار کمک گرفته و در ساحات هزاره نشین از جمله قریه های شرشر، مسجدک، نیک محمد، جنگی بیک، میرزا بیک، گنده چشمه، دهن باغ و سای هزاره که بیشترین آسیب را دیده اند، تا هنوز هیچ کمکی هم به این مناطق نرسیده است.

صندوق نجات کودکان نیز فقط یک کلینیک سیار با تجهیزات بهداشتی و تیم‌های حفاظت از کودکان را برای حمایت از کودکان و خانواده‌های سیلاب‌زده به مرکز پلخمری ایجاد کرده است که فاقد امکانات صحی است.

هم‌چنین در ولایات بغلان، بامیان، بدخشان، تخار، غور، هرات سرپل و سمنگان سیلاب‌های سهمگین صورت گرفته است که تا کنون خسارات بی‌سابقه مالی و جانی بر جای گذاشته است. از ۲۰ ما ثور ۱۴۰۳ در ولایت غور جام منار در حالت فرو ریختن قرار گرفته و در دره صوف چهار برج دیوار قلعه چنگیز تخریب شده است.

گزارش‌های خبری

جلسه شورای مرکزی حزب عدالت و آزادی افغانستان برگزار شد

جلسه نوبتی شورای مرکزی حزب عدالت و آزادی افغانستان به ریاست استاد سرور دانش رئیس حزب و با حضور اعضای شورای مرکزی روز پنجشنبه ۱۰ جوزای ۱۴۰۳ خورشیدی برگزار شد.

در این جلسه که از طریق پلتفرم زوم برگزار گردید استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی بر ضرورت کار تشکیلاتی منظم با استفاده از تجربه‌های موفق تشکلات سیاسی گذشته تاکید کرد و افزود که مردم ما با توجه به وضعیت موجود نیازمند وحدت و یک‌پارچگی در برابر گروه ستم‌پیشه و انحصارطلب فعلی که بر اساس یک توطیه بین المللی بر افغانستان حاکم شده است، هستند.

وی اظهار داشت که سه رویکرد عمده در برابر طالبان وجود دارد که عبارتند از رویکرد تعامل و سازش، رویکرد مبارزه سیاسی و و رویکرد مبارزه نظامی و مسلحانه.

رئیس حزب عدالت و آزادی با شرح رویکردهای سه گانه فوق اظهار داشت که تعدادی از جریان‌های سیاسی تنها به مسایل قومی می‌اندیشند و علی‌رغم شعارهای ظاهری علیه طالبان از وضعت کنونی راضی هستند و هرگونه حرکت عملی علیه این گروه را نفی می کنند و تنها در پی سازش با این گروه هستند.

استاد دانش بیان داشت که حزب عدالت و آزادی افغانستان از ابتدا بر این باور بوده است که در برابر گروه نامشروع و غاصب فعلی باید به هر شکل ممکن مبارزه کرد اما با توجه به شرایط موجود و شکنندگی مردم فعلا مبارزه سیاسی و فرهنگی را در اولویت کاری خویش قرار داده است و در این راستا در پلتفرم‌های سیاسی به صورت موثر و هدفمند حضور فعال دارد.

وی با انتقاد از کشورهای منطقه و جهان که تعامل یک‌جانبه با گروه نامشروع کنونی را در غیاب مردم افغانستان در پیش گرفته اند اظهار داشت که اگر ملل متحد نیز در این راستا قرار گیرد تنها عمر منازعه را در افغانستان بیشتر می کند و فراموشی مردم افغانستان و سایر طرف‌های سیاسی و مدنی اشتباهی است که در کنفرانس بن صورت گرفت و نباید تکرار شود.

رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان افزود با آن که بسیاری از حامیان بین المللی و منطقه‌ای طالبان در پی سفیدنمایی و در حال لابی‌گری برای این گروه هستند اما دیری نخواهد پایید که به اشتباه استراتژیک و ساده‌لوحانه خویش آگاه خواهند شد.

در این جلسه هم‌چنین در موارد مختلف سیاسی و بهبود فعالیت‌های حزبی به صورت مشروح بحث صورت گرفت و هر یک از اعضای شورای مرکزی دیدگاه‌ها و پیشنهادهای خویش را در موارد فوق و بر اساس آجندا ارائه کردند.

در جلسه هم‌چنین به پیامدهای مخرب تداوم حاکمیت گروه طالبان و وضعیت اسفناک مردم افغانستان اشاره گردید و تاکید گردید که ممنوعیت آموزش و تحصیل زنان و هم چنین ممنوعیت‌های بی سابقه در مورد کار، مشارکت، آزادی های مشروع زنان، جابجایی‌های هدفمند و برهم زدن ترکیب جمعیتی مناطق خاصی از افغانستان به خصوص حضور بی سابقه کوچی‌ها در مناطق مرکزی، کشتار و شکنجه نیروهای امنیتی دولت پیشین و حذف تدریجی کتله‌های قومی و زبانی خاص از تمام عرصه‌های دولتی، پیامدهایی هستند که جبران ناپذیر است.

هم چنین فیصله شد که با توجه به نزدیکی برگزاری سومین نشست دوحه در باره افغانستان و با توجه به تحولات جدید دیدگاه‌های حزب در باره این نشست و مسایل حاشیه‌آی آن به صورت روشن و شفاف در قالب اعلامیه مطبوعاتی به اطلاع مردم برسد. نکات اساسی و کلیدی این اعلامیه به تصویب شورای مرکزی رسید که به زودی منتشر خواهد شد.

مردم بدخشان علیه گروه طالبان قیام کردند و شعار مرگ بر امارت سر دادند

مردم ولسوالی‌های درایم و ارگو در روزهای ۱۴ و ۱۵ ثور در یک قیام خودجوش علیه گروه طالبان شعار مرگ بر امارت سر دادند.

تظاهرات زمانی شروع گردید که مردم این دو ولسوالی علیه تبعیض در تخریب مزارع کوکنار و هم چنین بدرفتاری و اهانت به حریم خصوصی تعدادی از مردم محل از سوی نیروهای غیر بومی طالبان، علیه این گروه تجمع کردند و نیروهای طالبان با برخورد مسلحانه دو تن از ساکنان ولسوالی‌های درایم و ارگو را به شهادت رساندند و یک تن دیگر نیز توسط طالبان زخمی گردید.

پس از این رخداد خشم مردم بیشتر گردید و تجمع اعتراضی گسترش یافت و برای نخستین بار صورت یک قیام علیه گروه طالبان را به خود گرفت.

در پی این قیام خودجوش که طالبان تلاش کردند آن را مخالفت مردم با تخریب مزارع کوکنار وانمود کنند، اما از برخوردهای قومی طالبان در این منطقه و اهانت نیروهای غیر بومی طالب با مردم محل و نیز ورود افراد غیر بومی طالب به منازل مسکونی و تجاوز به حریم خصوصی مردم نیز گزارش‌های زیادی منتشر گردید.

مردم خشم‌گین که شعارهای بی سابقه علیه گروه طالبان سر می دادند نیز خواستار اخراج نیروهای غیر بومی به دلیل اهانت به مردم محل از مناطق مختلف بدخشان گردیدند.

در پی این قیام عمومی گروه طالبان هزاران جنگجو را به مناطق یادشده اعزام کردند و دها تن از مردم و برگزارکنندگان تظاهرات را دستگیر کردند که تا کنون از سرنوشت آنان خبری در دست نیست.

هم چنین در پی این قیام فصیحی الدین فطرت معاون لوی درستیز طالبان نیز به محل رفت و تلاش کرد که قیام مردم را خاموش کند.

به نظر می‌رسد که طالبان با اعزام هزاران نیروی جنگجو برای سرکوب مردم بدخشان و دستگیری بیش از پنجاه نفر از اهالی محل فعلا موفق شده اند تا به صورت موقت این خشم عمومی را کنترل کنند ولی آنچه از احساسات و وضعیت عمومی بدست می آید این خشم همچون آتش زیر خاکستر خواهد بود.

وقوع سیلاب‌های ویرانگر در بغلان و دیگر نقاط افغانستان و جان باختن صدها هموطن

در پی باران‌های شدید بهاری که بی‌سابقه خوانده شده است بخش‌های زیادی از افغانستان را سیلاب‌های ویرانگر فرا گرفت و بر اثر این سیلاب‌ها جان صدها تن از اهالی ولایت‌های بغلان، فاریاب، غور، بدخشان و دیگر مناطق کشور را گرفت و خسارت‌های هنگفت مالی بر جای گذاشت.

سیلاب بغلان که روز جمعه ۲۱ ثور ۱۴۰۳ به صورت ناگهانی سرازیر شد و مردم را غافلگیر کرد، بدترین سیلاب در سال‌های پسین در این منطقه خوانده شده است که در آن بر اساس برخی گزارش‌ها بیش از ۴۰۰ تن جان باختند و بیش از ۱۶۰۰ تن دیگر زخمی شدند.

سیلاب در این منطقه به قدری شدید بود که مردم، خانه‌ها و زمین‌های زراعی را یکجا از بین برد و خسارت‌های بسیار جانی و مالی بر جای گذاشت.

هم‌چنین در روزهای بعدتر در ولسوالی دره صوف ولایت بغلان سیلاب شدید سرازیر شد و خسارت‌های زیادی بر جای گذشت.

هم چنین در پی بارندگی‌های شدید در ولایت فاریاب و سپس در ولایت غور، سیلاب‌های ویرانگر جاری گردید که جان ده‌ها نفر را در این ولایات نیز گرفت و خسارت‌های هنگفت بر مردم محل وارد کرد. هم چنین بعدا در ولایت بدخشان نیز سیلاب‌های ویرانگر جان تعداد زیادی از هموطنان را گرفت و خسارت‌های هنگفت بر جای گذاشت.

به صورت رسمی تا کنون بجز بغلان که سیلاب تلفات جانی زیاد بر جای گذاشت، در ولایت غور بیش از ۵۰ تن، در ولایت فاریاب ۱۸ تن و در ولایت بدخشان ۱۰ جان باخته اند. البته این موارد مربوط به سیلاب‌های بزرگی است که در رسانه‌ها انعکاس یافته است. اما تلفات انسانی در نقاط مختلف کشور وجود داشته است و خسارت‌های بی سابقه نیز بر مردم وارد شده است.

سیلاب‌ها در اکثر نقاط کشور که در آغاز بهار که فصل کشت و زراعت است، صورت گرفته است، زیان‌های بسیاری بر کشاورزی و محیط زیست وارد کرده است.

در پی این سیلاب‌های ویرانگر مردمان محل در اکثر نقاط کشور با دستان خالی و بدون نیروهای کمک رسان دولتی اجساد را از زیر سیلاب‌ها کشیده اند و دفن کردند و در اکثر نقاط مردم بدون سرپناه شب‌ها و روزهای سرد را بدون آب نوشیدنی و غذا سپری کردند.

اگرچه تعدادی از نهادهای بین المللی و برخی از کشورها کمک‌های اندکی را به مناطق سیل زده انتقال دادند ولی به گفته مردم محل این کمک ها به هیچوجه کافی نبوده و به مردم مستحق نرسیده است.

رئیس جمهور ایران و همراهانش در حادثه سقوط هلی کوپتر کشته شدند

ابراهیم رئیسی، رئیس جمهوری اسلامی ایران و همراهانش که از یک سفر کاری بر می‌گشتند در سانحه سقوط بالگرد در روستایی به نام «طویل» از توابع استان آذربایجان شرقی این کشور کشته شدند.

در این حادثه علاوه بر ابراهیم رئیسی رئیس جمهور، امیرحسین عبداللهیان وزیر امور خارجه ایران، سید محمد علی آل هاشم نماینده ول فقیه و امام جمعه تبریز، مالک رحمتی استاندار آذربایجان شرقی و دیگر عوامل پروازی نیز جان باختند.

حادثه زمانی صورت گرفت که ابراهیم رئیسی و همرانش پیش از چاشت روز ۳۰ ثور آنان پس از افتتاح سد قلعه‌سی که در مرز با کشور آذربایجان قرار دارد و پس از دیدار کوتاه با رئیس جمهور کشور آذربایجان با هلی کوپتر به تبریزی بر می‌گشتند.

از نخستین ساعاتی ظهر روز سی ام ثور خبر مفقود شدن هلی‌کوپتر رئیس جمهور ایران و همراهانش منتشر شد و همزمان جستجو نیز آغاز گردید.

جستجو برای یافتن هلی‌کوپتر و سرنشینان آن پس از نزدیک به شانزده ساعت طول کشید و روز بعد از آن در ۳۱ ثور رسانه‌های ایران از پیدا شدن محل حادثه خبر دادند و سپس به تدریج کشته شدن همه سرنشینان این بالگرد حادثه دیده تایید گردید.

در این عملیات جستجو کشور ترکیه محل حادثه در نزدیکی مرز این کشور نیز قرار دارد، با اعزام پهپاد آکینجی به منطقه به یافت محل حادثه کمک کرد و برای نخستین بار این پهپاد ترکی محل حادثه را گزارش کرد.

پس از تایید خبر کشته شدن رئیس جمهور ایران و همرانش، در این کشور پنج روز عزای عمومی اعلام شد و مراسم تشییع جنازه نسبتا بی سابقه ای در شهرهای تهران، قم و مشهد ایران برگزار گردید. اکثر کشورها از جمله ایالات متحده آمریکا مرگ ابراهیم رئیسی را تسلیت گفتند و در برخی از کشورهای همسایه ایران از جمله پاکستان و عراق نیز عزای عمومی اعلام گردید.

در پی جان باختن رئیس جمهور و وزیر خارجه ایران در این حادثه همزمان گمانه‌زنی‌ها و تردیدهایی نیز از سوی رسانه‌های عمدتا غربی مبنی بر توطیه یا خرابکاری مطرح گردید اما مقامات ایرانی این تردیدها را شایعه خواندند و خراب بودن جوی منطقه را عامل سقوط اعلام کرده اند. هنوز نتیجه تحقیقات کارشناسی در باره علت حادثه اعلام نگردیده است.

آجندای نشست سوم دوحه چیست؟

بر اساس اعلامیه سازمان ملل متحد بنا است دهم و یازدهم ماه سرطان ۱۴۰۳ سومین نشست بین المللی در باره افغانستان با میزبانی این سازمان در دوحه قطر برگزار شود.

اعلام برگزاری نشست سوم و رای زنی فشرده مقامات ملل متحد برای متقاعد کردن طالبان جهت اشتراک در این نشست نگرانی‌ها و گمانه‌زنی‌های زیادی را ایجاد کرده است.

جناح‌های سیاسی به طور قابل ملاحظه ای به موضع ملل متحد نسبت به آینده سیاسی افغانستان ابراز نگرانی کرده و با دیده تردید به ماموریت ملل متحد در این زمینه نگریسته اند.

برخی از تحلیل گران و مقامات سیاسی دولت پیشین نیز گفته اند که ماموریت سازمان ملل متحد عادی سازی روابط با طالبان و کسب مشروعیت برای این گروه است.

هم چنین گروه‌هایی از زنان در اعتراض به مشروعیت طالبان اعتراظات خود را شروع کرده اند و نسبت به آینده زنان و افغانستان به ملل متحد و کشورهای عضو آن هشدار داده اند.

در همین حال شبکه تلویزیونی افغانستان انترنشنل گزارش داده است که مقامات ملل متحد با طالبان در باره آجندی نشست گفتگو کرده اند و برخی شرایط را از سوی دوطرف مطرح کرده اند.

به گزارش شبکه افغانستان انترنشنل نمایندگان امریکا و سازمان ملل دستور کار ۱۵ ماده‌ای دور سوم نشست دوحه را با نمایندگان طالبان شریک کردند و نماینده ملاهبت‌الله نیز ۹ شرط طالبان را با نمایندگان امریکا و سازمان ملل در میان گذاشت.

به گفته منابع، در نشست هماهنگی که میان نمایندگان امریکا و سازمان ملل با نماینده ملاهبت الله در دوحه برگزار شده است، اجندای دور سوم نشست دوحه شامل ۱۵ موضوع ذیل است:

یک، بررسی وضعیت حقوق‌بشر در افغانستان تحت حاکمیت طالبان؛

دو، بحث همه‌جانبه در مورد موقف طالبان علیه زنان، دختران و رسانه‌ها؛

سه، بحث در مورد تعیین نماینده ویژه برای افغانستان؛

چهار، ارزیابی خواست‌های سیاست‌مداران در تبعید، زنان افغان، نمایندگان جامعه مدنی؛

پنج، چالش‌های فراروی فعالیت هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یونامآ)؛

شش، ارزیابی وضعیت آزادی بیان در افغانستان تحت کنترول طالبان؛

هفت، گزارش نماینده ویژه شورای امنیت سازمان ملل متحد در مورد تهدیدات امنیتی از افغانستان تحت حاکمیت طالبان به منطقه و جهان،

هشت، بحث کاهش فرصت‌های شغلی و افزایش مشکلات اقتصادی؛

نه: دیدگاه نمایندگان جامعه‌جهانی به شمول امریکا و کشورهای منطقه در مورد حاکمیت طالبان در افغانستان؛

ده، بحث در مورد ساختار حکومت همه‌شمول در افغانستان؛

یازده، ارزیابی مبارزه با داعش و موادمخدر در افغانستان؛

دوازده، بحث در مورد تاثیرات تغییرات اقلیمی بر افغانستان و راهکارهای مبارزه با آن،

سیزده، بحث در مورد چالش‌های فراروی بخش خصوصی؛

چهارده، بحث در مورد چالش‌های سیستم مالی و بانکی افغانستانطالبان و جستجوی راه‌حل برای آن؛

پانزده، بحث همه‌جانبه در مورد ارائه کشت بدیل تریاک برای کشاورزان افغان.

به گفته منابع، هیئت طالبان به رهبری عبدالمنان عمری در نشست هماهنگی با نمایندگان سازمان ملل و امریکا در قطر، ۹ شرط ذیل را برای اشتراک طالبان در دور سوم نشست دوحه مطرح کرده است.

نماینده طالبان در این ملاقات شرایط زیر را مطرح کرده است:

۱- عدم تعیین نماینده ویژه سازمان ملل متحد برای افغانستان؛

۲- واگذاری کرسی نمایندگی افغانستان در سازمان ملل به طالبان؛

۳- رفع محدویت‌های وضع‌شده بر وزیران و رهبران طالبان از سوی امریکا و سازمان ملل متحد؛

۴- فعالیت نهادهای سازمان ملل متحد در افغانستان مطابق خواست‌های طالبان؛

۵- درخواست از شورای امنیت سازمان ملل برای توقف اعلامیه‌های ضد طالبان؛

۶- درخواست برای پایان دادن به اعلامیه‌ها و جلسات با افغان‌های مقیم خارج در ارتباط با ممنوعیت آموزش و کار زنان و دختران افغان؛

۷- جلوگیری از اقدامات و فشارهای غیر ضروری از سوی امریکا و سازمان ملل بر علیه طالبان؛

۸- توجه جدی امریکا، جامعه جهانی و سازمان ملل به کمک‌های بشری و تغییرات اقلیمی در افغانستان و ارایه کمک‌های بشری بدون قید و شرط بصورت دوامدار؛

۹- همکاری سازمان ملل متحد در بخش آموزش و تحصیلات عالی نباید یک‌طرفه و تنها برای تحصیلات عصری باشد.

سفر جنجالی مردی که ده میلیون دالر برای دستگیری اش جایزه تعیین شده است

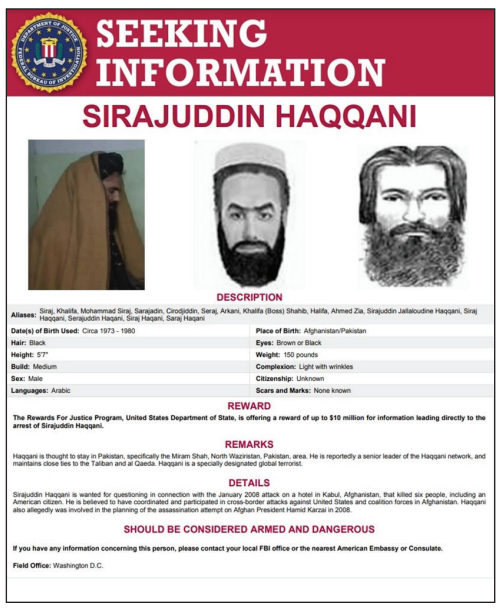

پس از سفر جنجالی سراج الدین حقانی وزیر داخله طالبان که از سوی آمریکا ده میلیون جایزه برای دستگیری وی تعیین شده است به امارات متحده عربی و دیدارهای وی با سران این کشور، کمیته تحریم ملل متحد اعلام کرده است که معافیت ممنوعیت سفر برای چهار مقام طالبان از جمله سراج الدین حقانی به منظور سفر حج وضع کرده است.

بر اساس اعلامیه کمیته تحریم ملل متحد این معافیت شامل مولوی عبدالکبیر معاون سیاسی رئیس الوزرای طالبان، سراج الدین حقانی وزیر داخله، عبدالحق وثیق رئیس استخبارات طالبان و نور محمد ثاقب وزیر حج و اوقاف طالبان می‌شود.

این سفر به دلیل تحت تعقیب بودن سراج الدین حقانی از سوی ایالات متحده و جایزه ده میلیون دالری برای دستگیری وی، با واکنش‌های زیادی مواجه شده است.

سخنگوی وزارت خارجه ایالات متحده گفت که کشورهای عضو ملل متحد باید برای سفر مقامات تحریم شده طالبان مجوز دریافت کنند و به روندهای موجود احترام بگذارند.

از سوی دیگر بسیاری از تحلیل گران بر این باورند که سفر حقانی بخشی از پروژه ایالات متحده و همکاری بی دریغ این کشور با گروه طالبان است که پس از سقوط دولت پیشین شروع شده است و در مذاکرات دوحه برای آن توافق شده است.

هم چنین بسیاری از تحلیل گران سفر آزادانه حقانی به امارت و گفتگوهای سری اش با مقامات آمریکایی را نشانه ای از اختلافات عمیق میان رهبری طالبان دانسته اند.

گفته می شود سراج الدین حقانی طرفدار عادی سازی روابط با جهان و پذیرش بخشی از خواسته های ملل متحد است و در برابر جناح قندهار گروه طالبان قرار دارد که توسط کشورهایی چون روسیه و چین و ایران حمایت می شود قرار دارد.

طالبان اعلام کرده است که تلویزیون تمدن و مجموعه خاتم النبیین را می‌بندد

وزارت عدلیه طالبان اعلام کرده است که نشرات و فعالیت‌های تلویزیون تمدن، مدرسه خاتم النبیین و پوهنتون خاتم النبیین را به دلیل تعلق داشتن به حزب سیاسی و استفاده از زمین های غصب شده دولتی متوقف می کند.

سخنگوی وزارت عدلیه گروه طالبان گفته است که تلویزیون تمدن، مدرسه خاتم‌النبیین و پوهنتون خاتم‌النبیین متعلق به حزب لغو شده «حرکت اسلامی افغانستان» است و ساختمان‌های آن‌ها هم در زمین‌های غصب‌شده امارتی ساخته شده است که به همین دلیل فعالیت هر سه نهاد مذکور متوقف و دفاتر آن‌ها از سوی وزارت عدلیه مسدود می شود.

او نوشته است: هیأتی از وزارت عدلیه روز پنجشنبه، ۲۸ ذوالقعده به دفتر تلویزیون تمدن رفته و برای مسوولان آن اطلاع داد که فعالیت این تلویزیون متوقف و دفتر آن مسدود می‌شود.

در همین حال محمد جواد محسنی رئیس عمومی تلویزیون تمدن در یک واکنش نرم به تصمیم طالبان، تعلق این تلویزیون و مجموعه خاتم النبیین به حزب سیاسی و هم چنین دولتی بودن مکان های آن ها را رد کرد. او نوشته است: "اطلاعیه سخنگوی محترم وزارت عدلیه (در خصوص ادعای تعلق حوزه علمیه و پوهنتون خاتم النبیین و تلویزیون تمدن به حزب حرکت اسلامی و غصبی بودن زمین آنها) مطالعه شد؛ و نکات آتی قابل به تذکر است. توقع می‌رود وزارت محترم عدلیه پس از بررسی اسناد زمین‌ها و بررسی انتساب و فعالیت حزبی حوزه علمیه خاتم النبیین(ص)، شبکه تلویزیون تمدن و پوهنتون خاتم النبیین(ص) فیصله لازم را اتخاذ نمایند."

این تصمیم طالبان با واکنشهای زیادی در رسانه‌ها و شبکه های اجتماعی مواجه شده است. برخی از نهادهای رسانه ای این تصمیم را در راستای محدودسازی آزادی بیان و رسانه قلمداد کرده اند و برخی از کاربران در شبکه های اجتماعی نیز آن را نتیجه خوش خدمتی به گروه تروریستی حاکم و همدستی با جنایتکاران دانسته اند.

گفتنی است تلویزیون تمدن و مجموعه خاتم النبیین توسط آیت الله شیخ آصف محسنی رهبر و موسس حزب حرکت اسلامی افغانستان تاسیس شد و فعالیت‌های این مجموعه و هزینه‌هایی که برای ایجاد و تداوم فعالیت های آنها مصرف می شد از ابتدا در هاله ای از ابهام قرار داشت.

مجازات گروهی در ولایت سرپل

دفتر مطبوعاتی والی گروه طالبان در ولایت سرپل اعلام کرد که روز سه شنبه ۱۵ جوزای ۱۴۰۳ حکم تعزیر بر ۵۲ مجرم اجرا می‌شود و مردم برای تماشای آن در استدیوم ورزشی این شهر حضور یابند.

در پی این اعلام مامورین امر به معروف و نهی از منکر طالبان، ۴۸ مرد و ۱۵ زن را در حضور مردم صدها نفر تماشاچی در ورزشگاه مرکزی شهر سر پل شلاق زدند.

دادگاه طالبان در سرپل، در اطلاعیه‌ای گفت این افراد متهم به «برقراری روابط جنسی خارج از ازدواج، سرقت، لواط، فرار از منزل و هتک حرمت» بودند. اسامی افرادی که در ورزشگاه مرکزی سرپل شلاق زده شدند اعلام نشده است. طالبان گرفتن عکس و ویدیو از شلاق زدن متهمان و یا اعدام آنان را منع کرده‌اند و اطلاعیه‌های دادگاه طالبان در سرپل نیز بدون عکس و ویدیو منتشر شده است.

نشست فارمت مسکو یا گروه تماس در تهران؟

دومین نشست گروه تماس منطقه‌ای در باره افغانستان به روایت تهران و فارمت مسکو به روایت روسیه که به نحوی تلاش برای کمرنگ کردن نشست دوحه در باره افغانستان است در تاریخ ۱۹ جوزای ۱۴۰۳ در تهران با حضور نمایندگان ویژه کشورهای روسیه، چین، پاکستان و ایران برگزار شد.

از نکات جالب توجه این نشست بی‌رمق بود، عدم اشتراک گروه طالبان علی رغم دعوت تهران به آن بود. این گروه که تا کنون تنها گروهی در افغانستان است که موقعیت نازدانگی را در نزد کشورهای عضو گروه تماس دارد، اما وقتی زمانش فرا برسد به راحتی به باداران درجه چندم خود پشت پا می‌زند.

نکته جالب دیگر این نشست عدم حضور مقامات عالی رتبه و درجه اول جمهوری اسلامی در سطح وزیر خارجه به این نشست بود. سرپرست وزیر خارجه ایران پیامی به این نشست فرستاد که در آن خواهان تشکیل حکومت همه شمول در افغانستان شده و گفته است: «با توجه به جمعیت متنوع افغانستان، کشورهای همسایه و منطقه این امید را دارند که با مشارکت هر چه بیشتر مردم افغانستان از اقوام و اقشار مختلف زمینه ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی افغانستان بیشتر فراهم گردد.»

یک مقام وزارت خارجه طالبان در واکنش به این نشست و عدم اشتراک این گروه در آن نوشته است که طالبان به این نشست دعوت شده بود ولی اشتراک نکرد. او نوشته است که طالبان انتظار دارد تا این گونه نشست ها از طریق میکانیزم های معمولی و جاافتاده برگزار شود.

محمدرضا بهرامی سفیر پیشین ایران در کابل در باره این نشست و عدم اشتراک طالبان در آن در صفحه X خود به طور طعنه‌آمیز نوشت: «طرف‌هایی که به ساده سازی این تعامل باور داشته باشند، کماکان اشتباه محاسبه را تجربه خواهند کرد.»

پیام‌ها و بیانیه‌ها

پیام تسلیت استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت درگذشت سید ابراهیم رئیسی رئیس جمهوری اسلامی ایران و همراهانش در سانحه سقوط بالگرد

بسم الله الرحمن الرحیم

شهادت جلالت مآب سید ابراهیم رئیسی رئیس جمهوری اسلامی ایران، حجت الاسلام والمسلمین آل هاشم امام جمعه تبریز، امیرحسین عبداللهیان وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران و همراهان‌شان را در سانحه غم انگیز سقوط چرخبال حامل ایشان به مقام معظم رهبری، دولت و ملت کشور دوست و همسایه، جمهوری اسلامی ایران و خانواده‌های شهدا تسلیت می گویم و از خداوند متعال برای رئیس جمهور فقید و همراهان‌شان علو درجات و رحمت و غفران الهی و برای دولت و ملت شریف ایران و خانواده‌های معظم مرحومان، پاداش و شکیبایی آرزو می کنم.

این حادثه که علاوه بر مردم ایران، مایه تأسف و تأثر عمیق همه کشورها و مردم منطقه به شمول مردم افغانستان شد، هرچند در جای خود واقعا ضایعه بسیار دردناک و غم انگیز است، اما اطمینان داریم که با درایت دولت و ملت هوشیار ایران و مخصوصا با تدبیر خردمندانه رهبری جمهوری اسلامی ایران، خلاء پیش آمده بزودی جبران شده و کشور ایران همچنان مسیر خود را به سوی رفاه، توسعه و ثبات ادامه خواهد داد.

حضور باشکوه و صدها هزار نفری مردم ایران در مراسم تاریخی و کم نظیر تشییع و تدفین پیکر شهدا در شهرهای مختلف جمهوری اسلامی ایران نشان داد که نظام جمهوری اسلامی همچنان از پایگاه وسیع مردمی برخوردار بوده و مردم ایران همچون گذشته با صفوف فشرده و متحد از نظام و آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران حمایت می کنند.

ما ضمن آرزوی پیشرفت، ترقی، آسایش و آرامش برای مردم ایران و آرزوی طول عمر برای مقام رهبری و همه خدمت‌گزاران نظام و حمایت از مواضع معقول جمهوری اسلامی ایران در مسایل مهم بین المللی مخصوصا در قضیه فلسطین و ضمن تشکر از میزبانی بی‌دریغ ایران از مهاجرین مظلوم افغانستان، انتظار داریم که جمهوری اسلامی ایران در قضیه افغانستان برای برقراری صلح، ثبات و امنیت پایدار و حاکمیت یک نظام فراگیر و منتخب مردمی بر مبنای قانون اساسی و اراده مردم تلاش کند و از اهداف و مصالح واقعی کشور و مردم افغانستان حمایت نماید.

سرور دانش
رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان
۱۱ جوزای ۱۴۰۳

بیانیه حزب عدالت و آزادی افغانستان در مورد

سومین نشست دوحه در باره افغانستان

به نام خداوند عدالت و آزادی

نزدیك به سه سال از فاجعه تسلط نامشروع گروه طالبان بر افغانستان سپري مي‌گردد. مردم دلاور و صبور افغانستان این سه سال را با رنج‌ها، مصیبت‌ها، تحقیرشدن‌ها، زندان‌شدن‌ها، شکنجه‌ها و خشونت‌های بي‌سابقه که توسط گروه ستم سالار و جاهل طالبان بر آنان تحمیل گردیده است، سپری کرده‌اند. اما باتمام این سختي‌ها و وضعیت فاجعه بار، در برابر اربابان ستم، تبعیض و خشونت سر خم نکرده و در برابر منادیان بدویت و تروریسم بین المللی با قامت رسا ایستاده‌اند و با مقاومت‌های پنهان و آشکار، حاکمان نامشروع و متعصب را به استیصال کشانده‌اند و با امکانات حداقلی خویش ادامه داده و تا کنون مشروعیت داخلي و بین المللی را از این گروه سلب کرده‌اند.

کشورهاي منطقه و جهان و همچنان سازمان ملل متحد بعد از تسلط گروه طالبان بر افغانستان با وجود اگاهي از سابقه خشونت‌بار، نقض وسیع حقوق بشر، نقض قوانین جنگی و عملکرد تروریستي گروه طالبان، هرکدام به دلایل خاص تحت تاثیر تبلیغات قرار گرفته و گمان بردند که طالبان گویا تغییر کرده و پابند به قوانین و معیارهاي بین المللی و باورمند به حقوق مدنی مردم افغانستان خواهد بود. بر این اساس سیاست تعامل (engagement policy) را با حاکمیت نا مشروع طالبان در پیش گرفتند. این سیاست از شروع حاکمیت طالبان در ۱۵ اگست ۲۰۲۱م تا گزارش آقای فریدون سنیرلی اوغلو، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در نوامبر ۲۰۲۳ بیش از دوسال را دربر گرفت.

گزارش سنیرلي اوغلو این واقعیت تلخ را آشکار کرد که سیاست تعامل یکجانبه، امتیازدهي و راضي‌سازي گروه طالبان، رابطه مستقیم با تشدید رنج و مصیبت مردم افغانستان دارد. بدین معني که دوام تعامل یك جانبه و راضي نگه داشتن طالبان، رنج، مصیبت و پایمال شدن گسترده حقوق مردم افغانستان را افزایش داده و نا کارآمدي حکومت داري گروه طالبان را به نمایش گذاشته است.

با در نظر داشت این معادله تلخ و غیر قابل توجیه بود که اقاي سینیرلي اوغلو تعدیل سیاست یکجانبه سازمان ملل متحد را پیشنهاد نمود و شوراي امنیت سازمان ملل متحد بتاریخ ۹ دسمبر ۲۰۲۳ قطعنامه ۲۷۲۱ تصویب کرد و در آن راهکار جدید برای تداوم حرکت ملل متحد برای حل قضیه افغانستان پیش بینی گردید که بر اساس آن اکنون قرار است دور سوم جلسه دوحه بر اساس قطعنامه شوراي امنیت به تاریخ ۳۰ جون بر گذار گردد. با توجه به نزدیکی برگزاری سومین دور نشست دوحه و با توجه به وضعیت موجود و با توجه به تحرکات دیپلماتیک که به نفع گروه حاکم صورت می گیرد، شورای مرکزی حزب عدالت و آزادی افغانستان در طی نشست خاص خود، وضعیت موجود را تحلیل کرده و اکنون دیدگاه خویش را به صورت زیر اعلام می‌دارد:

۱- این‌که هیچ کشوري تا کنون حاکمیت نامشروع طالبان را به رسمیت نشناخته است نقطه مثبت و مایه امید براي مردم رنجدیده افغانستان است و ما از عدم تصمیم کشورها برای به رسیمت شناختن طالبان استقبال نموده و خواهان ادامه این روند هستیم. اما اختلاف نظرکشورهاي عضو دائمی شوراي امنیت در جریان تصویب قطعنامه ۲۷۲۱ و اختلاف نظر بیشتر کشورها در نشست دوم دوحه و بعد از آن مایه نگرانی جدی مردم افغانستان است. حل منازعه و آوردن صلح پایدار در افغانستان با ایجاد نظام برخاسته از اراده مردم این کشور با این که هم به نفع جهان و منطقه و هم به نفع مردم رنج کشیده افغانستان است ولی این کار زماني میسر است که کشورهاي منطقه و جهان، ختم منازعه افغانستان را صرف نظر از تقابل‌ها و تنش‌هاي جهاني و منطقه‌ای، در اولویت سیاست‌هاي خویش، قرار دهند.

۲- هرچند فریدون سنیرلي اوغلو در گزارش خود تعامل سازمان ملل متحد و کشورهاي جهان با طالبان را از ۱۵ اگست ۲۰۲۱ تا سپتمبر ۲۰۲۳ شکست خورده اعلام نموده و خواهان تغییر این روند گردیده است. بدون شک یکي از عوامل اصلي شکست را اقاي اوغلو یا شناسایي نکرده و یا هم آگاهانه از کنار آن گذشته است و آن عدم تغییر رفتار و سیاست طالبان است. این گروه چنان که این بار نیز مطرح کرده است هم‌چنان بر مواضع خویش در قبال زنان، گروه‌های متکثر قومی و مذهبی و زبانی افغانستان، مصر است و هرچه دنیا به این گروه امتیاز دهد هرگز از مواضع ضد بشری و انحصارگرایانه خویش دست بردار نیست.

برداشت یك جانبه و کوته نگرانه سازمان ملل متحد در قبال واقعیت هاي موجود افغانستان سبب گردیده است که طالبان آن را ضعف تلقی کرده و با طرح شروط غیر منطقي نشست دوحه را با بن بست مواجه سازد. باور ما این است که اگر سازمان ملل متحد در برابر شرایط طالبان براي شرکت در نشست دوحه سرخم کند خطاي راهبردي خواهد بود که نه تنها رنج دردناك و دوامدار مردم افغانستان را بیشتر خواهد نمود که ضربه جبران ناپذیري را به اعتبار سازمان ملل متحد نیز وارد خواهد نمود.

۳- چنان که همه مي‌دانیم روند مذاکرات دوحه زیر نظر سازمان ملل متحد با مشکلات مهمي روبرو است. یکي از مشکلات عمده، سیاست یك جانبه سازمان ملل متحد و تلاش فوق العاده براي شرکت دادن طالبان به هرقیمت، در نشست دوحه است. ما خواهان شرکت تمام طرف هاي درگیر قضیه افغانستان در این نشست مي باشیم اما تاکید سازمان ملل متحد به شرکت تنها طالبان در این جلسات بن بست کنوني را پیچیده تر و بغرنج تر می کند. اگر سازمان ملل متحد در شروع این جلسات از طالبان و هم از بخش هاي مدنی و سیاسی مخالف طالبان دعوت به عمل مي‌آورد، اکنون شاهد مشکلات کمتری بودیم. بنابراین سازمان ملل متحد باید قاعده تماس‌هاي خویش را وسیع نموده و از مخالفین سیاسي طالبان و نیز جامعه متکثر افغانستان به خصوص زنان و فعالان حقوق بشر و فعالان مدنی نیز در این نشست‌ها دعوت به عمل آورد. ادعاي اختلاف میان مخالفان طالبان غیر واقع‌بینانه و ناموجه است. مردم افغانستان به طور یک‌پارچه و متحد خواهان یک نظام مشروع و مبتنی بر اراده مردم هستند و در این مورد هیچ اختلافی وجود ندارد.

٤- نگاه قبیلوي به مسائل ملي و جهاني، تعصب قومي، عملکرد تروریستي- میلیتاریستي و ارتباط ایدؤلوژیك با گروه‌هاي تروریستي فراملي ترکیبي است ویرانگر که افغانستان و جهان با ان روبرو هستند. این وضعیت بستر رشد و دوام تروریسم در منطقه را بوجود أورده است و بدون تغییر وضعیت موجود در افغانستان، ریشه کن نمودن تروریسم در منطقه خیالي بیش نیست و روزی این ویروس بار دیگر دامن جهان و منطقه را خواهد گرفت. مردم افغانستان در برابر این وضعیت به تنهائي و بدون امکانات ایستاده‌اند ومقاومت مي‌کنند. گروه طالبان تنها با زور اسلحه و خشونت بي‌حد و حصر توانسته است تا کنون به قدرت انحصاری خویش ادامه دهد. اما این سیاست هرگز دوام نخواهد آورد و در برابر اراده ملت خواهد شکست.

۵- زنان افغانستان به مثابه نیمی از پیکر جامعه تا کنون بیشترین رنج و آسیب را از اقدامات غیر إنساني طالبان متحمل شده اند. آنچه بر زنان در افغانستان می‌گذرد امری پوشیده و مبهم نیست و همه جهان شاهد آن هستند. اما متاسفانه جهان و به خصوص ملل متحد با دعوت از طالبان در نشست دوحه بدون نمایندگانی از مردم به خصوص زنان افغانستان بر این مظالم و ستم تاریخی چشم فروبسته‌اند و همه ارزش‌های مندرج در منشور ملل متحد را نادیده می‌انگارند.

اکنون سازمان ملل متحد در یک آزمون تاریخی قرار گرفته است و آنچه از اصرار این سازمان مبنی بر اشتراک یک جانبه طالبان در کنفرانس دوحه بر می‌آید، این است که متاسفانه ملل متحد برخلاف اصول و ارزش های مندرج در منشور این سازمان در حرکت است.

٦- جنگ دوامدارو خشونت بي‌سابقه در افغانستان یادآور این واقعیت تلخ است که ریشه‌های اصلی منازعه در افغانستان به سیاست تبعیض و ستم ملی و تاریخی در کشور ما بر می‌گردد. امری که گروه طالبان در عریان‌ترین شکل ممکن آن را برقرار ساخته است و از آن نمایندگی می‌کند. رهبران این گروه بر تبعیض سیستماتیک و ستم تاریخی بر کتله‌های مختلف قومی و مذهبی و زبانی مصر هستند. اما تجربه نشان داده است که هیچ‌یک از ساختارهای تبعیض‌آمیز و مبتنی بر قومیت در افغانستان دوام نیاورده و فرو پاشیده اند. بنا بر این براي ختم منازعه و ایجاد صلح پایدار باید نظامي به وجود آید که مبتنی بر اراده عمومی و مطالبات برحق مردم افغانستان باشد. این بدان معني است که تمام اقشار، جناح‌ها و جریان‌هاي ذیدخل باید در قدم اول حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان را به رسمیت بشناسند و آن را رعایت کنند. از نگاه ما تنها ساختاری که می‌تواند امنیت و ثبات دائمي را در افغانستان تضمین کند، سیستم فدرالی است و ما از سازمان ملل متحد مي‌خواهیم نظام فدرالي را به عنوان گزینه‌اي که مي‌تواند نزاع ٤٥ ساله افغانستان را پایان داده و صلح دائمي را براي کشور به ارمغان اورد، در نظر بگیرد. تنها در این صورت است که مردم خسته از ظلم و تبعیض تاریخی می‌توانند در تعیین سرنوشت سیاسی خویش بصورت مؤثرسهیم شوند و مشارکت واقعی سیاسی برای همه شهروندان تامین گردد.

حزب عدالت و آزادي افغانستان
۱۳جوزا ۱۴۰۳ برابر با ۲ جون ۲۰۲٤

اعلامیه جریان‌های ضد طالبان
در آستانه برگزاری سومین نشست دوحه برای افغانستان

بسم الله الرحمن الرحیم

براساس اعلام سازمان ملل متحد، نشست سوم دوحه با حضور نمایندگان ویژه کشورها برای افغانستان در ۳۰ جون و اول جولای ۲۰۲۴ برابر با ۱۰ و ۱۱ سرطان ۱۴۰۳ در کشور قطر برگزار خواهد شد. هدف از این نشست «افزایش تعامل بین‌المللی با افغانستان به صورت منسجم و ساختارمند» عنوان شده است.

ما احزاب، جریان‌های سیاسی و جنبش‌های اعتراضی زنان افغانستان آن گونه که در مورد اجلاس دوم دوحه اعلام داشتیم، بحران افغانستان نیم قرن سابقه دارد و اکنون کشور ما تحت سلطه غاصبانه‌ای یک گروه تروریستی در همدستی با دیگر سازمان‌های تروریستی بین‌المللی قرار دارد. فقر، گرسنگی، بحران‌های طبیعی ناشی از تغییر اقلیم، فقدان نظام سیاسی مشروع، انواع تبعیض و جنایت‌ها در کنارمحروم سازی مطلق بانوان کشور از حضور در عرصه های آموزشی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، بخش از مشکلات عدیده افغانستان زیر سلطه‌ی غاصبانه گروه طالبان است. تجارب چهار دهه گفتگو و برگزاری اجلاس‌ها ثابت ساخته است که هرگاه به اراده مردم به عنوان صاحبان اصلی کشور بی توجهی صورت گیرد، به ریشه‌های اصلی بحران پرداخته نشود و تا زمانی که خواست و اراده مردم توسط نمایندگان مشروع و طرف‌های دخیل در قضایای افغانستان مطرح و به آن رسیدگی نشود، اقدامات سیاسی صُوری و تعامل با جریانات تروریستی هرگز مشکل افغانستان را حل نساخته و برعکس بر پیامدهای بحران خواهد افزود. بنابراین، ما احزاب، جریان‌های سیاسی و جنبش‌های اعتراضی زنان افغانستان که فهرست کامل آنها پای این اعلامیه به نشر می‌رسد، به عنوان صدای مردم، ضمن قدردانی از تلاش‌های مثبت قبلی سازمان ملل متحد در راستای تامین صلح در افغانستان، مواضع خویش را که برخواسته از اراده مردم و در راستای حل بنیادی بحران کشور است، پیرامون نشست سوم دوحه به شرح زیر اعلام می‌داریم:

۱. افغانستان تحت سلطه‌ی غاصبانه‌ی گروه تروریستی طالبان قرار داشته و فاقد دولت مشروع می‌باشد. بنابراین، «افزایش تعامل بین‌المللی با افغانستان» آن هم به صورت ساختارمند و منسجم در صورتی معنا دارد که اراده و منافع تمام مردم و اقوام مد نظر قرار گرفته، احزاب، جریان‌های سیاسی دخیل در قضایا و جنبش‌های اعتراضی زنان به عنوان تبیین کننده اراده مردم، اقوام و زنان در مقابل اختناق، تروریسم، تبعیض و آپارتاید مسلط بر کشور در اجلاس حضور داشته و در مورد تعامل بین‌المللی با افغانستان گفت و شنود نمایند. در چنین وضعیت هرنوع گفتگو در غیاب نمایندگان اصلی مردم افغانستان زیر هر عنوان در حقیقت امتیاز دادن به گروه تروریستی طالبان است. سازمان ملل متحد در جریان بیشتر از چهاردهه تلاش‌های زیادی را غرض تامین صلح در افغانستان به خرج داده است؛ اما متاسفانه، هنوز مردم چشم به راه رسیدن به صلح پایدار، حکومت مشروع برخواسته از اراده مردم و قابل پذیرش برای همه اقوام و اقشار اجتماعی و انکشاف متوازن در همه شئون زندگی شان هستند. یکی از دلایل اساسی ناکامی‌ها همه شمول نبودن راهکارها و برنامه های دیکته شده از بیرون پیرامون افغانستان بدون در نظر گرفتن حقایق و ریشه‌های بحران می‌باشد؛

۲. گروه طالبان علاوه بر تحمیل رنج، فلاکت، نا امنی، مالیات کمرشکن خودسرانه و تباهی بر مردم و بخصوص بانوان افغانستان، کشور ما را مبدل به پناه‌گاه امن برای تروریستان چند ملیتی کرده است؛ روابط پیچیده با سازمان‌های تروریستی از جمله القاعده، تربیت و صدور افکار افراطی و تروریسم به کشورهای همسایه و جهان از جمله اقداماتی است که مرتکب می‌گردد. در کنار حقیقت بحران سیاسی افغانستان و بن‌بست تمام عیار موجود که کشور را به سمت وضعیت غیر قابل مهار به پیش می‌برد، بحران امنیتی افغانستان و صدور تروریسم از جمله مسایل حادی است که باید در اجندای دوحه سوم در محراق توجه قرار داده شود؛

۳. جریان‌های صادر کننده‌ی این سند، طی نخستین اعلامیه مشترک خویش از تعیین نماینده ویژه سازمان ملل متحد طبق مفاد قطعنامه شماره ۲۷۲۱ شورای امنیت استقبال به عمل آورده اند؛ مشروط بر این که گزینش و ماموریت وی در مشورت همه جانبه با جریان های داخلی، منطقه‌یی و بین المللی دخیل در قضیه افغانستان صورت گیرد و مأموریت وی حل ریشه‌ای بحران بر محور حقوق انسانی و اساسی مردم افغانستان باشد و نه در مسیر فراموشی رنج‌های مردم به منظور رسیدن به تعامل با تروریسم انعطاف ناپذیر و عریان. هرگونه یکجانبه گرایی در امر تعیین نماینده ویژه برای افغانستان نه تنها موثریت کار وی را زیر تاثیر قرار خواهد داد بلکه همکاری معنادار جریان‌های داخلی و بین‌المللی را با ماموریت وی زیر سوال میبرد؛

٤. گروه طالبان پس از غصب قدرت سیاسی به روش نامشروع، هم‌چنان به اعمال جنایتکارانه خود ادامه داده است. الغای قوانین وایجاد انارشیسم سیاسی و حقوقی، کشتار اُسرای جنگی، کوچ اجباری مردمان بومی، غصب جایدادهای مردم، زورگیری تحت عنوان مالیات، هویت زدایی، محروم ساختن زنان از تعلیم و کار، دستکاری در بافت اجتماعی مناطق جغرافیایی، کشتار فراقضایی منسوبین دفاعی و امنیتی پیشین و ارتکاب صدها مورد اعمال غیر انسانی دیگر، افغانستان را در آستانه یک بحران غیر قابل مهار قرارداده است. بانظرداشت موارد بالا، گروه طالبان به هیچ عنوان حق نمایندگی از مردم افغانستان را در هیچ نشست و کنفرانسی از جمله اجلاس دوحه سوم ندارد. سازمان ملل متحد و نمایندگان کشورهای دخیل در قضیه افغانستان آگاهی دارند که در طول بیش از سی سال گذشته عامل تمامی رنج‌ها، تداوم بحران افغانستان و عدم موفقیت مأموریت جامعه جهانی، افکار و کردار ضد بشری این گروه جنایتکار است. هرگونه تعامل یک جانبه و پشت درهای بسته با این گروه به مثابه چشم پوشی بر اراده، حقوق انسانی و تمامی رنج‌ها و مصیبت‌هایی است که مردم افغانستان در سه دهه از این گروه متحمل شده اند؛

۵. ما متعهد به اقدامات مشترک در راستای اعاده‌ی حق حاکمیت به مردم افغانستان هستیم. طبق مواد مندرج در منشور سازمان ملل متحد، مردم افغاستان را صاحب اصلی کشور دانسته و به نمایندگی از مردم افغانستان صلح پایدار از مجرای گفتگوهای معنادار را اولویت می‌دهیم. در صورت ناامیدی از امکان جریان یافتن پروسه صلح هرنوع اقدام در راستای رسیدن به هدف فوق به شمول مبارزه برحق مسلحانه غرض دفاع مشروع از مردم و سرزمین خویش را برای خود محفوظ می‌داریم.

جبهه آزادی افغانستان
جنبش‌های اعتراضی زنان افغانستان:
جنبش جهانی زنان هزاره
شبکه مشارکت سیاسی زنان افغانستان
شورای اجتماعی سراسری بانوان بامیان
جنبش زنان افغانستان برای صلح و برابری
جنبش زنان مقتدر افغانستان
انجمن خدمات ملکی زنان افغانستان
حزب وحدت اسلامی افغانستان
حزب همدلی مردم افغانستان
***
شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان شامل:
حزب اسلامی افغانستان
حزب جمعیت اسلامی افغانستان
حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان
حزب دعوت اسلامی افغانستان
حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان
حزب عدالت و آزادی افغانستان
جبهه مقاومت ملی افغانستان
شورای شمالی بزرگ
شورای لوی قندهار
شورای لوی مشرقی
روند حفاظت از ارزش‌های جهاد و مقاومت مردم افغانستان

پیام تسلیت حزب عدالت و آزادی افغانستان
به مناسبت فاجعه سیلاب‌های تازه در ولایات غور و فاریاب
و جان باختن ده‌ها از هموطنان

متاسفانه پس از فاجعه سیلاب در ولایات شمالی کشور به خصوص در ولایت بغلان و خسارت‌های بی‌شمار جانی و مالی، سیلاب‌های تازه در تعدادی از ولایات کشور به خصوص در ولایت غور و فاریاب فاجعه آفریده و بر اثر آن‌ها ده‌ها تن از هموطنان ما ما جان باخته اند و هزاران خانه و محل کسب و کار مردم و هم‌چنین هزاران جریب زمین زراعی به طور مطلق تخریب گردیده اند.

مصیبت‌های تازه فاجعه سیلاب در ولایات غور و فاریاب را برای همه هموطنان به خصوص بازماندگان و آسیب‌دیدگان این فاجعه تسلیت می‌گوییم و از خداوند بزرگ برای باجان باختگان بهشت برین و برای بازماندگان صبر استدعا داریم.

این در حالی است که گروه غیر مشروع و تروریستی حاکم نتوانسته است حتی به بخشی از آلام و مصیبت‌های مردم آسیب دیده در ولایت بغلان رسیدگی کند و هیچ برنامه منظم و ساماندهی اصولی برای کمک‌رسانی به مصیبت دیدگان ندارد. طبیعی است که این گروه از رسیدگی به فجایع تازه در غور و فاریاب نیز عاجز است. با تاسف کشورهای جهان و نهادهای امدادرسانی نیز تا کنون به طور فعالانه با این فجایع انسانی در افغانستان برخورد نکرده اند و نهادهای مستقر در منطقه عاجز از کمک‌رسانی بموقع و موثر بوده اند. بر اساس گزارش‌های مردمی، بسیاری از آسیب دیدگان از فجایع سیلاب‌های اخیر هنوز سرپناه برای اقامت و غذای مناسب و آب آشامیدنی ندارند. کمک‌های اندکی که تا کنون به مناطق سیل‌زده رسیده نیز با دخالت نیروهای محلی طالبان به گونه غیر عادلانه و بر اساس وابستگی افراد به این گروه و قومیت آنان توزیع گردیده است.

حزب عدالت و آزادی افغانستان یک بار دیگر جان باختن صدها تن از هموطنان در ولایات بغلان، غور، فاریاب و سایر ولایات کشور را تسلیت می‌گوید و از همه کشورها و نهادهای بین المللی می‌خواهد که به کمک مردم آسیب دیده افغانستان بشتابند. بدون شک آن‌چه در افغانستان رخ داده است یک فاجعه انسانی است که نیازمند توجه همه جانبه و بشردوستانه بین المللی است.

راه عدالت
سال اول ● شماره ۱۳ ● دوشنبه ● ۲۸ جوزا ۱۴۰۳ ● ۱۷ جون ۲۰۲۴

بخشی از متن زندگینامه مرحوم حاجی رحیمی:

تابستان سال ۱۳۷۵ که رحیمی زنده یاد، جهت اشتراک در "سیمینار وحدت و احیای هویت" در بامیان می رفت و چند روزی در کمیسیون فرهنگی حزب وحدت در پشاور منتظر پرواز به بامیان بود، باری از ایشان پرسیدم که وقتی ریاست دفتر سازمان نصر را مزاری از تو گرفت و دفتری را که خود ایجاد کرده و به آن پایه از اعتبار و موقعیت و شهرت رسانده بودی، به محقق افشار داد، آیا نرنجیدی و برایت گران تمام نشد؟!
سر برداشت و از پشت عینکش به من نگاه دور و درازی انداخت و بعد در ملاحتی از لبخند که رنگ و آهنگ اندوه عمیق از آن نمودار بود، با آن لحن و لهجهء مخصوص به خود، سنگین و آهنگین گفت "دفتر از مزاری بود. مه کاتب مزاری بودم. وقتی نامهء مزاری به دستم رسید که مسئولیت دفتر را به محقق بدهم، ریاست دفتر که چیزی نبود، مزاری اگر جانم را خواسته بود، می دادم!"

راه عدالت
ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان
زیر نظر هیات تحریریه
آدرس الکترونیکی: www.jfp-af.org
آدرس ایمیل: info@jfp-af.org